

لنین

در مقابله با تروتسکیسم

فهرست :

توضیح برای تجدید انتشار

تذکر

از جزوه « نقض وحدت در پرده فریادهای وحدت طلبی »
پیشگفتار

کنگره دوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه

از مقاله « سوسیال دمکراسی و دولت موقت انقلابی »

کنگره پنجم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه

از مقاله « مناسبات با احزاب بورژوایی »

از مقاله « هدف مبارزه پرولتاریا در انقلاب ما »

از نامه به آ.م. گورکی

از مقاله « یادداشت‌های یک پوبلیسیست »

مفهوم تاریخی مبارزه درون حزبی در روسیه

نامه به هیئت مقیم درون روسیه کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه

از مقاله « پیرامون وضع درون حزب »

از مقاله « دیپلماسی تروتسکی و درباره پلاتفرم سوسیال دمکراتهای وفادار به حزب »

از مقاله « انحلال طلبان علیه حزب »

فروپاشیدن بلوک « اوت »

نقض وحدت در پرده فریادهای وحدت طلبی

از نامه به آ.م. کولونتای

از نامه به هانریت رلاند - هلست

از رساله « وظایف پرولتاریا در انقلاب ما »

از مقاله « بحران فراز آمده است »

تلگرام به قرارگاه سرفرماندهی کل

از سخنرانی در اجلاس کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دمکرات (بلشویک) روسیه

از مقاله « پیرامون جمله پردازای انقلابی »

هفتمین کنگره حزب کمونیست (بلشویک) روسیه

از سخنرانی علیه اصلاحات پیشنهادی تروتسکی در قطعنامه مربوط به جنگ و صلح

درباره اتحادیه‌های صنفی، وضع کنونی و اشتباهات تروتسکی

از مقاله «بحران حزب»
از جزوه «بار دیگر درباره اتحادیه‌های صنفی، وضع کنونی و اشتباهات تروتسکی و
بوخارین»
دهمین کنگره حزب کمونیست (بلشویک) روسیه

توضیح برای تجدید انتشار

کتاب حاضر دربر دارنده گزیده‌ای از آثار لنین در رد تروتسکیسم می باشد. لنین در این آثار و آثار دیگری که در این کتاب آورده نشده‌اند به افشا و طرد تروتسکیسم پرداخته است. مبارزه لنین بر علیه مشی انحرافی تروتسکیسم، تجربیات ارزشمندی را در اختیار مبارزان راه آزادی و سوسیالیسم قرار می دهد. امید است که کتاب حاضر وسیله‌ای باشد برای انتقال گوشه‌ای از این تجربیات.

پس از تسلط رویونیسم در کشورهای سوسیالیستی که در نهایت به فروپاشی بلوک شرق و احیای سرمایه داری در آن کشورها منجر شد، موج جدیدی از رویونیسم – که البته فقط در شکل جدید بوده ولی ماهیت آن تفاوتی با رویونیسم کهن ندارد – در برابر کمونیسم علمی سر بلند کرد. هدف این موج رویونیسم رد دستاوردهای انقلابات کبیر قرن بیستم، جنبشهای کمونیستی و آزادیخواهانه و در نهایت رد ضرورت انقلاب اجتماعی بود. این رویونیسم مورد پشتیبانی کامل دستگاه تبلیغاتی بورژوازی قرار گرفت و در خیلی از کشورها قدرت دولتی را نیز به دست آورد اما بدین وسیله فقط ثابت کرد که مدافع منافع سرمایه داران در مقابل کارگران است. هر جا که به قدرت رسید وظیفه تحمیل ریاضت اقتصادی و بی حقوقی سیاسی به توده‌ها را از جناح راست بورژوازی تحویل گرفت و خود به پیش برنده آن تبدیل شد. حداکثر چیزی که این رویونیسم می توانست به ارمغان آورد، امتیازات ناچیز به نفع کارگران و زحمتکشان در چارچوب جامعه سرمایه داری بود، امتیازات ناپایداری که پس از مدتی و با اوج گرفتن بحران سرمایه داری، با توافق جناح راست و چپ بورژوازی پس گرفته می شدند.

در چنین فضایی، همانند دیگر مقاطع تاریخی، بار دیگر اپورتونیستهای چپ به یاری اپورتونیستهای راست شتافتند. هر چند این دو در گفتار یا حتی در ذهن خود دو قطب مخالف باشند، در عمل دو روی یک سکه هستند و از نظر طبقاتی در خدمت اهداف یکسانی قرار دارند. اپورتونیستهای چپ زیر پوشش الفاظ به ظاهر چپگرایانه به درون جنبش کارگری و مارکسیستی رخنه می کند تا علم رهایی پرولتاریا را تحریف نموده و انقلاب را دچار شکست سازند. تروتسکیسم یکی از اشکال اپورتونیسم چپ است که بخصوص پس از تسلط رویونیستها در کشورهای سوسیالیستی سابق رواج پیدا کرده است. پایه طبقاتی تروتسکیسم عمدتاً بین روشنفکران خرده بورژوا است و هیچگاه نتوانسته (و بنا به ماهیت خود نمی تواند) در مقیاسی وسیع بین کارگران رواج یابد، ضمن اینکه به پیروی از نظریات ضد مارکسیستی بنیان گذار خود، دهقانان را کاملاً ضدانقلابی فرض کرده و آنها را در تضاد آستی ناپذیر با پرولتاریا می بیند.

همانطور که بنیان گذاران کمونیسم علمی تأکید کرده بودند و تجربه تاریخی نیز نشان داده، علم رهایی طبقه کارگر نخست در بین روشنفکران انقلابی شکل می گیرد و از طریق ایشان به طبقه کارگر منتقل می گردد. چنانچه این علم دچار تحریف شود دیگر قادر به ایفای نقش خود نخواهد

بود، خصلت علمی خود را از دست خواهد داد و در خدمت اهداف دیگری قرار خواهد گرفت. تروتسکیسم همانند سایر اشکال اپورتونیسیم چپ وظیفه این تحریف را به عهده دارد. تروتسکیست‌ها مارکسیسم را تحریف نموده و آنرا به صورت آئینی جامد درمی آورند و توجهی به این موضوع ندارند که حتی خود مارکس، انگلس و لنین در زمان حیاتشان نظراتی را که تروتسکی از آنها دفاع می کرد (و البته قبل از او هم کسانی مشابه این نظرات را بیان کرده بودند، نظیر ادعای «توده ارتجاعی» بودن دهقانان و سایر زحمتکشان توسط لاسال) به صراحت رد نمودند و تجربه تاریخی هم صحت نظراتشان را تأیید نمود. بنابراین چاره‌ای ندارند جز اینکه به جعل تاریخ متوسل شوند. تاریخ حزب بلشویک و انقلاب روسیه مملو است از مبارزات بی امان لنین علیه تروتسکی و متحدانش. تروتسکیست‌ها روی این تاریخ سرپوش می گذارند، این مبارزات را کم اهمیت جلوه می دهد و بجای بررسی محتوی آن، سخنان بریده شده و دستچین شده‌ای از این و آن را شاهد می آورند تا به خیال خود ثابت کنند مبارزات لنین علیه تروتسکی کم اهمیت، خفیف یا مقطعی بوده. ولی کافی است در نظر داشته باشیم که جوهر تروتسکیسم عبارت است از نفی نقش توده‌های دهقان در انقلاب و رهبری طبقه کارگر بر دهقانان، نفی انقلاب دمکراتیک نوین و گذار از انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی، نفی دیکتاتوری پرولتاریا و امکان و ضرورت انقلاب و ساختمان سوسیالیسم در یک کشور در شرایط احاطه سرمایه داری جهانی، نفی سانترالیسم دمکراتیک و حزب آهنین پرولتری و ترویج فراکسیونیسیم و بی انضباطی، تبلیغ تفکر و بینش بوروکراتیک، سکتاریستی و مستبدانه در ارتباط با سازمانهای توده‌ای و سندیکائی. پذیرش حتی یکی از این اصول مترادف بود با شکست قطعی انقلاب. بنابراین واضح است که امروز نیز بدون طرد کامل تروتسکیسم از صفوف انقلاب پیروزی ممکن نخواهد بود.

در ایران تا اوایل دهه ۱۳۶۰ تروتسکیسم از هیچ نفوذ قابل توجهی برخوردار نبود. لکن در این مقطع زمانی از یک طرف با پیشروی رویزیونیسم در سطح جهانی و از طرف دیگر با شکست انقلاب ایران که همراه با قتل عام وسیع کمونیستها بود، فضای مناسبی برای رشد انواع مختلف انحرافات راست و چپ باز شد. هر چند اپورتونیستهای چپ در این دوره رسماً خود را تروتسکیست نمی خواندند ولی نظرات آنها بسیار به تروتسکیسم نزدیک بود. فعالیت عمده این اپورتونیستها عبارت بود از منشعب نمودن و تضعیف سازمانهای انقلابی، رد تمام دستاوردهای تئوریک و عملی جنبش کمونیستی و منفعل نمودن نیروهای بالقوه انقلابی. این اپورتونیسم هرگز نتوانست توده‌ها را حتی برای تحقق خواسته‌های ناچیز به دور خود جمع کند و نقشی به جز ایجاد اخلال در فعالیت کمونیستها نداشت.

تروتسکیسم در نیمه اول دهه ۱۳۸۰ به صورت نسبتاً گسترده بین فعالین چپ‌گرای ایران نفوذ کرد و سپس سیر نزولی پیمود با این حال در همان مدت کوتاه اثرات مخرب خود را بر جای گذارد. در آن مقطع زمانی، کمونیستها زیر سرکوب شدید حکومت تعداد زیادی از بهترین و آگاه ترین فعالین خود را از دست داده بودند و از طرف دیگر بورژوازی اپوزیسیون حملات تبلیغاتی کینه توزانه خود را با تمام امکانات علیه آنها پیش می برد. نسل جوان مبارزان سیاسی در فضایی وارد کارزار شدند که ارتباط آنها با گذشته تقریباً قطع شده بود. در این شرایط تروتسکیست‌ها با سوء استفاده از این اوضاع، جوانان بی تجربه و خام را هدف گرفتند. آنها تمام دستاوردهای جنبش کمونیستی ایران و جهان را در مبارزه علیه انحرافات رویزیونیستی به کنار نهادند و تلاش کردند ایدئولوژی پوسیده‌ای را که دهها سال پیش هم از نظر تئوریک رد شده و هم پراتیک جنبش کارگری نادرستی آن را با تجربه نشان داده بود، احیاء نمایند. آنها در این راه تا آنجا پیش رفتند که عملاً به خادمان بورژوازی تبدیل شدند و در شرایطی که رژیم

جنایتکار جمهوری اسلامی آدمکشان خود را جهت ترور کمونیستها حتی به خارج از کشور نیز اعزام می کرد، ایشان بدون توجه به سرکوب حکومتی در ایران فعالیت تقریباً علنی داشتند. اما آنها حتی به ایدئولوژی خودشان نیز وفادار نماندند همانطور که پدر معنوی ایشان یعنی تروتسکی نیز هر جا که لازم می دید برای پیشبرد مقاصدش با دشمنان حزب و طبقه کارگر متحد می شد. برای مثال تروتسکیست‌ها بر این عقیده‌اند که پرولتاریا نباید در جریان انقلاب با اقشار غیرپرولتر مثل دهقانان و سایر زحمتکشان اتحاد برقرار نماید و بدین سان انقلاب دمکراتیک یا دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان به رهبری طبقه کارگر را مردود می شمردند. ولی همین افراد هنگامی که با دولتهای پوپولیست آمریکای لاتین به رهبری جناح چپ بورژوازی مواجه شدند بجز مدیحه سرایی کاری نکردند. نه تنها ماهیت طبقاتی و محدودیت تاریخی - طبقاتی آن دولتها تشریح نشد، بلکه برای رفتار ضدانقلابی بعضی رؤسای آن دولتها، بچه گانه ترین توجیهاات تراشیده شدند مبنی بر اینکه آن رفتار ضدانقلابی از روی بی اطلاعی بوده و باید با نامه نگاری به فلان رئیس جمهور او را آگاه کرد و غیره.

تاکتیکهایی که آنها پیش روی فعالین چپ می گذاشتند به حدی نامعقول و ارتجاعی بودند که حتی خود تروتسکیست‌ها نیز حاضر نبودند آنها را اجرا کنند! برای مثال در مورد انتخابات فرمایشی و نمایشی رژیم یا شرکت در تشکلهایی که رژیم آنها را ساخته و بنابر ماهیت شان ضدانقلابی هستند، آنها با جعل تاریخ و کنار گذاشتن تمام تجربیات گذشته، عنوان می کردند که مثلاً یک نامزد کارگری برای انتخابات معرفی شود یا کارگران و دانشجویان در تشکلهای ساخته شده توسط رژیم شرکت کنند. اعلام آمادگی برای شرکت در انتخاباتی که نه آزادی تبلیغ نظرات در آن وجود دارد و نه حتی آراء رأی دهندگان در نتیجه‌اش اثر گذار است، جز از طریق سرپوش گذاشتن بر ماهیت برگزارکننده آن چطور ممکن است؟ یا شرکت در تشکلی که توده دانشجویان یا کارگران نه اجازه و نه رغبت شرکت در آن را دارند و توسط یک مشت جنایتکار، خبرچین و خائن اداره می شوند (حتی اگر در مورد زیانهای طرز تفکری که شرکت در آن را جایز می داند سکوت کنیم)، آیا اصلاً امکان پذیر است؟ چنین پیشنهادهای تنها در صورتی می توانند معقول باشند که هدف بیان کننده آنها نه اجرائشان بلکه انحلال جنبش طبقه کارگر و همراه با آن تمام جنبشهای مترقی، به نفع بورژوازی باشد. این انحلال طلبی هر چند با رادیکال ترین عبارات پرده پوشی شده باشد و هر چند فرد بیانگر آن در ذهن خود رادیکال ترین اندیشه‌ها را داشته باشد، چیزی جز خدمت نا آگاهانه به بورژوازی نخواهد بود.

تروتسکیست‌ها علیرغم تأکید بر نقش حزب طبقه کارگر در گفتار، در عمل افراطی ترین انحلال طلبان بوده‌اند. آنها با نفی سانترالیسم دمکراتیک، حزب را به صورت دسته بی انضباط و غیر مسئولی به تصویر می کشند که در آن هیچ کس مسئولیت و تعهدی ندارد و گویا در آن همه به صورت یک توده بی شکل پیرامون یک اندیشه متحد شده‌اند بدون اینکه هیچ وظیفه خاصی برای هر فرد تعریف شود. با چنین تشکیلاتی مسلماً امکان جمع بندی نظرات، انتقاد و تصحیح خط مشی وجود نخواهد داشت زیرا کسی در مورد رفتارشان پاسخگو نخواهد بود و هر کس حق خواهد داشت بدون توجه به نظر دیگران، خط مشی خود را دنبال کند.

تضاد میان مارکسیسم و تروتسکیسم تضادی است آشتی ناپذیر. به همین دلیل، در کلیه انقلابات پیروزمند، پیروزی کمونیستها بدون طرد کامل تروتسکیسم بمتابۀ یک ایدئولوژی و جریان ضدانقلابی میسر نگردیده است. در هیچ یک از انقلابات جهان تروتسکیسم نقشی جز اخلال در امر انقلاب و کمک رسانی به ارتجاع نداشته است.

باید توجه داشت که تروتسکیسم نیز مثل انواع مختلف رویونیسم الزاماً خود را آشکارا و با نام و نشان نمایان نمی سازد. به علت شکستهای تاریخی و رسوایی این جریان، کمتر کسی یافت می

شود که رسماً خود را تروتسکیست بخواند. تعداد این افراد در ایران انگشت شمار است و در سایر کشورها نیز هیچ گاه از حد محافل میکروسکوپی رقیب یکدیگر که مدام دچار انشعاب می شوند فراتر نرفته‌اند. ممکن است تروتسکیست‌ها مثل سایر رویونیستهای خائن به طبقه کارگر، تمایلات واقعی خود را مخفی نمایند یا حتی افرادی صادق که تروتسکیسم را از لحاظ تئوریک قبول ندارند، در جریان مبارزه بطور ناخواسته به این انحراف دچار گردند.

همچنین باید توجه داشت که چیزی که باعث شد فعالان جوان در نیمه دوم دهه ۱۳۸۰ از تروتسکیسم گسست نمایند بیش از اینکه انتقادات و راهنمایی های کمونیستها باشد، نتیجه عملی خط مشی خودشان بود. خیلی از آنها وقتی ایدئولوژی خود را شکست خورده و تمام رؤیاهایشان را بر باد رفته دیدند سرخورده شدند و نه تنها از تروتسکیسم بلکه از سیاست بطور کلی بریدند. هم اکنون که پس از رسوایی رژیم جمهوری اسلامی در جریان نمایش انتخاباتی ۱۳۸۸ جوانان بیشتری رو به مبارزه سیاسی می آورند نباید گذاشت همان یأس و سرخوردگی تکرار شود. کمونیستها باید هم از طریق متشکل و آگاه نمودن مبارزان راه آزادی و سوسیالیسم و نشان دادن تاکتیک و هدفهای درست به ایشان و هم از طریق بازگویی تجربیات تاریخی و درسهای گذشته، جریانات انحرافی را پیش از اینکه اثر مخرب شان را بر روی جنبشهای مردمی گذارند طرد نمایند. در این راستا، کتاب حاضر می تواند قسمتی از تجربیات حاصل از مبارزات لنین بر علیه تروتسکیسم را در اختیار خوانندگان گذارد.

ترجمه اولیه این کتاب توسط محمد پورهرمزبان انجام شده است که برای تجدید انتشار قسمتهایی از کتاب با متن انگلیسی آثار لنین مقایسه شده‌اند و تصحیحاتی در متن اولیه انجام شده است. در پیشگفتار کتاب نیز تصحیحات مختصری انجام گرفته است. این تصحیحات از این رو ضروری بودند که مترجم کتاب مثل هزاران نفر دیگر توسط رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی به قتل رسیده و امکان تصحیح متن پیشگفتار یا ترجمه را نداشته است. با این وجود محتمل است که هنوز نیز اشکالاتی در ترجمه موجود باشند که در این مورد نیز امید است با همکاری و کمک خوانندگان اشتباهات موجود رفع گردند.

تذکر

کتاب حاضر خلاصه‌ای از ترجمه مقالات، نامه‌ها و سخنرانی های لنین را در پیوند با مبارزه علیه نظریات و اندیشه‌های انحرافی ضد مارکسیستی، ضدانقلابی و ماجراجویانه تروتسکی طی دوران طولانی سالهای ۱۹۲۳-۱۹۰۳، دربر دارد.

ترجمه فارسی این آثار از روی متن اصلی آنها در چاپ پنجم روسی دوره ۵۵ جلدی «مجموعه کامل آثار لنین» انجام گرفته است.

قسمتهای خلاصه شده با سه نقطه «...» مشخص شده است.

حواشی و توضیحات مؤلف با علامت ♦ نمایان است. توضیحات دیگری که ذکر آنها برای درک بهتر مطالب مربوطه ضرورت دارد، به ترتیب شماره به بخش حواشی در پایان کتاب انتقال یافته است. برخی از توضیحات که ذکر آنها در ذیل صفحات یا در خود متن (درون پرانتز) ضرور بوده با علامت * از توضیحات مؤلف متمایز شده است.

تروتسکی در سالهای ۱۹۰۳-۱۹۰۱ یک ایسکرایی دو آتشه بود و ریازائف نقش او را در کنگره سال ۱۹۰۳ به عنوان «چماق لنین» توصیف کرد. در پایان سال ۱۹۰۳ تروتسکی یک منشویک دو آتشه می شود یعنی از نزد ایسکرایی ها به نزد اکونومیستها می گریزد و اعلام می کند که «بین ایسکرای قدیم و نو ورطه عمیقی است». در ۱۹۰۵-۱۹۰۴ او از منشویکها روی برمی گرداند و موقعیت متزلزلی را اختیار می کند، گاه با مارتینف (اکونومیست) همکاری می کند و گاه نظریه بی پر و پای چپ «انقلاب پرممانت» را اعلام می نماید. در ۱۹۰۷-۱۹۰۶ به بلشویکها نزدیک می شود و در بهار ۱۹۰۷ اعلام می کند که با روزا لوگزمبورگ هم عقیده است.

در دوره از هم پاشیدگی، پس از مدتها تزلزلات «غیرفراکسیونی» مجدداً به طرف راست می رود و در اوت سال ۱۹۱۲ داخل بلوک انحلال طلبان می شود. اکنون مجدداً از آنها روی برگردانده است ولی در ماهیت امر همان ایده‌های مبتدل آنها را تکرار می نماید.

لنین - مه ۱۹۱۴

از جزوه «نقض وحدت در پرده فریادهای وحدت طلبی»

پیشگفتار

در جهان کنونی پیکار ایدئولوژیک حاد و بغرنجی در جریان است که روز به روز شدت بیشتری کسب می‌کند. در گیر و دار این پیکار انواع گوناگونی از گرایشها و تئوریهای سیاسی پدید می‌آیند که بسیاری از آنها به نحوی از انحاء بازتاب فعالیت سیاسی روزافزون توده‌های مردم هستند. در میان پدیده‌های سیاسی زندگی اجتماعی دوران ما، تروتسکیسم که یک جریان اپورتونیستی مرتبط با نام تروتسکی* است، جای خاص دارد. تروتسکیست‌ها می‌کوشند آن قشرهایی از عناصر غیر پرولتری، خاصه دانشجویان و روشنفکران را که بیش از پیش به عرصه مبارزه سیاسی روی می‌آورند و می‌توانند و باید دوش به دوش طبقه کارگر و پیشاهنگ انقلابی آن به مبارزه برخیزند، از راه صحیح منحرف سازند و به گمراهی بکشانند. در پایان سالهای ۲۰ و اوایل سالهای ۳۰، حزب کمونیست اتحاد شوروی و دیگر احزاب مارکسیست لنینیست برادر، ماهیت انقلابی نما و روح شکست طلب تروتسکیسم را فاش ساختند و از پی آن این جریان ایدئولوژیک و سیاسی به کلی از عرصه جنبش کارگری و کمونیستی طرد شد، و سازمانهای تروتسکیستی یا به کلی از هم پاشیدند و یا به گروهک‌های سکتاریست رقیب یکدیگر تجزیه شدند.

طی سالهای اخیر در فعالیتهای هواداران تروتسکیسم جنب و جوش معینی به چشم می‌خورد. در بسیاری از کشورهای سرمایه داری اروپا، آمریکای لاتین و ایالات متحده آمریکا سازمانهای تروتسکیستی فعالیت بیشتری از خود نشان می‌دهند، نشریاتشان زیادتر و تبلیغاتشان شدیدتر و پر سر و صداتر شده است. بدینسان یک جریان سیاسی پدید آمده است که آنرا می‌توان «تروتسکیسم امروزی» یا «نئو تروتسکیسم» نامید.

و اما در پی این عنوان چه واقعیتی نهفته است؟ «نئو تروتسکیسم» در ماهیت خود نه از نظر اصل و منشأ اجتماعی، نه از نظر متدولوژی، نه از نظر سمت گیری سیاسی و نه از نظر شیوه‌های رخنه در جنبش کارگری، تفاوتی با تروتسکیسم قدیمی و معمولی ندارد. طبیعی است که تروتسکیست‌ها در اوضاع و احوال کنونی نمی‌توانند مدام همان تزه‌های کهنه تروتسکی را بکار برند. نظریات آنان گاهگاه در زمینه‌های معینی تغییر می‌کند و شکل تازه به خود می‌گیرد. ولی اینها فقط تلاشی است برای دمساز کردن تروتسکیسم با اوضاع و احوال جدید به منظور دستیابی به همان هدفهای قدیمی.

امروز که تناقضات و تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیر در جامعه سرمایه داری حدت فوق العاده کسب کرده، نفوذ ایدئولوژیک در توده‌ها برای بورژوازی انحصارگر بیش از پیش دشوار شده است. به همین جهت بورژوازی می‌کوشد از گسترش فعالیت سیاسی توده‌ها جلوگیری کند و یا انرژی انقلابی آنان را به راه غلط سوق دهد. برای این هدف از انواع نظریات انقلابی نما، و از آن جمله تروتسکیسم، استفاده می‌شود و علت آن هم روشن است: جمله پردازی چپ و انقلابی نمایی کوچکترین خطری برای جامعه سرمایه داری پدید نمی‌آورد. بیهوده نیست که

* ل.د. تروتسکی (برونشتین - Bronstein) (۱۸۷۹-۱۹۴۰) از سال ۱۸۹۷ وارد جنبش سوسیال دمکراسی شد. نخست در اردوی منشویکها موضع گرفت و سپس سانتریست شد. تابستان سال ۱۹۱۷ به عضویت حزب بلشویک درآمد. از سال ۱۹۱۷ تا سال ۱۹۲۷ عضو پولیت بوروی کمیته مرکزی بود. به هنگام انقلاب اکتبر صدر شورای شهر پتروگراد، در نخستین هیئت دولت شوروی کمیسر ملی امور خارجه و سپس کمیسر ملی نیروهای زمینی و دریایی بود. تروتسکی بارها علیه مشی حزب به مخالفت برخاست و مورد انتقاد کوبنده لنین قرار گرفت. در سال ۱۹۲۷ از حزب اخراج شد.

روزنامه‌ها، مجلات و بنگاه‌های نشریات بورژوازی و لیبرال اکنون نوشته‌های تروتسکی و هوادارانش را به حد وفور منتشر می‌سازند.

تروتسکیست‌ها که تا حدودی عقاید و روحیات بخشی از قشرهای غیر پرولتر و برخی از گروه‌های روشنفکر و دانشجو را منعکس می‌سازند، می‌کوشند نظریات سیاسی معیوب و مقلوب به آنان تحمیل کنند و آنها را به راه اعمال ماجراجویانه سوق دهند. تروتسکیست‌ها مدام از «امکانات استفاده نشده» ای سخن می‌گویند که گویا در صورت استفاده از آنها سیر انقلاب تسریع خواهد شد. آنها شعارهای «انقلابی» بلند بانگ اعلام می‌دارند ولی در عمل چیزی جز محفل‌گرایی، خرده کاری، تفرقه، اعمال نسنجیده و نابخردانه و دنباله روی از جناح «چپ» بورژوازی برای ارائه ندارند. این همان اپورتونیسیم «چپ» تمام عیار است.

اپورتونیسیم «چپ» همیشه یکی از خطرناک‌ترین دشمنان جنبش انقلابی بوده است که مارکس، انگلس، لنین و همزمانشان همیشه بطور آشفتگی ناپذیر علیه آن مبارزه کرده‌اند. اپورتونیسیم «چپ» محصول کامل روحیه انقلابیگری خرده بورژوازی است. وقتی خرده بورژوازی مواضع انقلابی اتخاذ می‌کند، چنانچه در جریان زندگی انقلابی بر حسب تجربه خود و همچنین در نتیجه خط مشی صحیح حزب انقلابی پرولتاریا به ضرورت نقش رهبری پرولتاریا معتقد شود، آنگاه روحیه انقلابیگری خرده بورژوازی به استقبال روحیه انقلابیگری پرولتری می‌شتابد. ولی وقتی خرده بورژوازی یا برخی از عناصر آن در جریان مبارزه انقلابی به سوی بورژوازی کشش پیدا می‌کنند و به مخالفت با رهبری طبقه کارگر و پیشاهنگ انقلابی آن بر می‌خیزند، وضع عوض می‌شود و آنگاه انقلابیگری خرده بورژوازی ناگزیر به مانع راه جنبش انقلابی بدل می‌گردد.

اپورتونیسیم «چپ» و اپورتونیسیم راست دو روی یک مدالند، سر و ته یک کرباسند: اپورتونیستهای راست جنبش انقلابی را ضعیف می‌کنند، زیرا از مبارزه علیه بورژوازی امپریالیست سر باز می‌زنند و راه سازش با آنها در پیش می‌گیرند. اپورتونیستهای «چپ» نیز با آنکه سازش با بورژوازی را با هیاهو محکوم می‌سازند، از آنجا که برخی از واحدهای جنبش را به ماجراجویی‌های فلاکت‌آور می‌کشانند، در عمل جنبش را ضعیف می‌کنند. اپورتونیسیم راست و اپورتونیسیم «چپ» هر دو دارای پایه ایدئولوژیک واحدی هستند که بی باوری به نیروی انقلابی طبقه کارگر و پیشاهنگ سیاسی آن است.

تروتسکیست‌های امروزین در تبلیغات خود چپ و راست به عوامفریبی‌های سیاسی دست می‌زنند. آنها نیز مانند خود تروتسکی در حرف سخت از وفاداری به لنین دم می‌زنند، ولی فقط برای آنکه تروتسکیسم را جایگزین لنینیسم سازند. آنها تروتسکی را هم‌رزم وفادار لنین و حتی یگانه ادامه دهنده راه او جلوه می‌دهند.

ولی ببینیم آنها دروغ به این بزرگی را با چه حسابی به میان می‌کشند؟ ظاهراً با این حساب که بسیاری از کسانی که در جنبش کارگری و جنبش آزادیبخش ملی شرکت دارند، خاصه جوانان، از محتوی آن مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک که در درون بلشویسم انجام گرفت و منجر به طرد جریانات انحرافی از قبیل تروتسکیسم شد، بی‌خبرند و نمی‌دانند که بلشویسم در مبارزه با چه دشمنانی رشد یافت و آبدیده شد.

برای دریافت ماهیت تروتسکیسم امروزین و دریدن نقاب آن باید به منشأ آن بازگشت و به تجارب حاصله در مبارزه ایدئولوژیک علیه آن رجوع کرد و براهین اساسی سیاسی و ایدئولوژیکی را که لنین در جریان این مبارزه بیان داشته و اکنون نیز به اعتبار کامل خود باقی است، یادآور شد.

کتاب حاضر یک سلسله از مقالات، نامه‌ها و سخنرانی‌های لنین را طبق ترتیب زمانی آن دربر دارد. این آثار که نشانگر مسیر طولانی مبارزهٔ ایدئولوژیک آشتی‌ناپذیر لنین و بلشویکها علیه تروتسکیسم هستند، ماهیت ضد مارکسیستی عقاید و نظریات تروتسکی را به نحو مقنع مبرهن می‌دارند و بدینسان کذب دعاوی مبلغین بورژوای امروز را که طبق آن گویا میان لنین و تروتسکی تضاد اصولی بنیادی وجود نداشته و اختلاف نظرهای آنها فقط گهگاهی و گذرا بوده است، فاش می‌سازند. تروتسکی همیشه خصم ایدئولوژیک لنینیسم بوده است. تروتسکی ضمن اعلامیه‌ای صریحاً نوشت که او و روزنامه‌اش تحت عنوان «ناشه اسلوو» ("Nache Slovo" - «سخن ما») علیه لنینیسم مبارزهٔ ایدئولوژیک انجام خواهند داد*.

نخستین مقالات و سخنرانی‌هایی که بخشی از هر یک از آنها در این کتاب به چاپ رسیده است، سرآغاز مبارزهٔ لنین را علیه مواضع ایدئولوژیک تروتسکی نشان می‌دهد. عرصهٔ این مبارزه کنگرهٔ دوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه در سال ۱۹۰۳ بود (رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۱ در بخش حواشی).

در آن دوران جنبش کارگری روسیه اوج گرفته و فعالیت آن عرصهٔ گسترده‌ای پیدا کرده بود. سوق تظاهرات و اقدامات پراکنده و بطور عمده خودانگیخته (خودبخودی) کارگران به راه مبارزهٔ طبقاتی آگاهانه، نیاز به یک حزب انقلابی مارکسیستی داشت. کنگرهٔ دوم که چنین حزبی در آن پی ریزی شد، مرحلهٔ بسیار مهمی در این راه بود. وقتی کنگره به بحث پیرامون برنامه و اساسنامهٔ حزب پرداخت، دو خط مشی در برابر یکدیگر قرار گرفتند: خط مشی انقلابی و خط مشی اپورتونیستی. تروتسکی در اردوی اپورتونیستها موضع گرفت و در زمینهٔ مسائل برنامه و سازمان به مخالفت با مشی انقلابی لنین برخاست. طرح برنامهٔ حزب حاوی حکم بنیادی مارکسیستی دیکتاتوری پرولتاریا یعنی حکم مربوط به تصرف قدرت سیاسی به دست طبقهٔ کارگر بود. تروتسکی در گفتار با این حکم مخالفت نمی‌کرد، ولی نظریه‌ای را بیان می‌داشت که عملاً با نظریهٔ اپورتونیستهای اروپای غربی و منشویکهای روسیه، مطابقت داشت. به موجب این نظریهٔ دیکتاتوری پرولتاریا فقط در صورتی تحقق پذیر بود که پرولتاریا اکثریت مردم را تشکیل داده باشد. این شیوهٔ طرح مسئله در اوضاع و احوال روسیهٔ آنزمان، حل مسئله را برای مدتی نامعلوم به تعویق می‌انداخت. انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷، بطوری که می‌دانیم، بطلان کامل این نظریهٔ اپورتونیستی و صحت مطلق نظریات لنین و همفکران او را، به ثبوت رساند.

وقتی کنگره به بررسی مسائل مربوط به سازمان حزب پرداخت، موضعگیری اپورتونیستی تروتسکی با وضوح خاصی نمودار شد. برخورد او به مادهٔ اول اساسنامه یعنی ماده‌ای که شرایط عضویت حزب را تعیین می‌کرد، این مطلب را روشن ساخت (رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۲ در بخش حواشی). به موجب نظریهٔ لنین کسی عضو حزب شناخته می‌شد که به یکی از سازمانهای حزب متعلق باشد، زیر رهبری این سازمان فعالیت کند، تابع قرارهای آن باشد و انضباط حزب را مراعات کند. این خواستها معرف خصلت و نقش حزب به عنوان بخش متشکل و پیشاهنگ و رهبر سیاسی طبقهٔ کارگر بود.

مارتف (رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۳ در بخش حواشی) و نیز تروتسکی که از فرمول پیشنهادی مارتف دربارهٔ مادهٔ اول اساسنامه پشتیبانی می‌کرد، بر خلاف لنین بر آن بودند که هر اعتصاب کننده‌ای می‌تواند عضو حزب باشد بی‌آنکه الزام به شرکت در یکی از سازمانهای آن

* «ناشه اسلوو»، شمارهٔ مورخ ۲۵ نوامبر سال ۱۹۱۵ - این روزنامه از ژانویهٔ سال ۱۹۱۵ تا سپتامبر سال ۱۹۱۶ در پاریس انتشار می‌یافت.

و پیروی از انضباط حزب داشته باشد. دادن حق عضویت حزب به کسانی که در هیچ سازمان حزبی مشخص شرکت ندارند، معنایش گشودن کامل درهای حزب به روی همراهان تصادفی پرولتاریا بود. لنین می گفت: «اگر ما، ده تن داشته باشیم که کار کنند بی آنکه عضو حزب نامیده شوند (عناصر فعال واقعی هم پی عنوان نمی دوند)، بهتر از آنست که یک یاوه پرداز از حق و امکان عضو حزب بودن برخوردار باشد» (از سخنرانی لنین به هنگام بحث پیرامون اساسنامه حزب - ۲ اوت سال ۱۹۰۳).

حزب در کنگره دوم به دو جناح بلشویکها و منشویکها منشعب شد. بلشویکها به پیروی از لنین و با تکیه بر توده کارگران و دهقانان، حزب انقلابی یکپارچه‌ای پی ریختند که توانست در پیشاپیش صفوف زحمتکشان روسیه جای گیرد و علیه تزاریسیم و در راه دمکراتیزه کردن سراپای زندگی سیاسی و اجتماعی و تحقق انقلاب اجتماعی و نوسازی بنیادی جامعه بر پایه اصول سوسیالیسم به پیکار برخیزد. منشویکها و تروتسکیست‌ها که در مواضع رفرمیسم باقی ماندند، اندک اندک تمام نفوذ خود را در جنبش انقلابی از دست دادند.

در ژانویه سال ۱۹۰۵ انقلاب در روسیه آغاز شد و این انقلاب خصلت بورژوا دمکراتیک داشت و پیروزی آن می بایست به برچیدن بساط سلطنت مطلقه و استقرار جمهوری دمکراتیک بیانجامد. تواناترین نیروی محرکه این انقلاب پرولتاریا بود (و همین امر هم نشانگر تفاوت بنیادی این انقلاب با انقلابهای بورژوا دمکراتیک دیگری بود که در ادوار پیشتر در برخی از کشورهای اروپای غربی روی داده بود). پرولتاریا در اتحاد با دهقانان و در اوضاع و احوالی که بورژوازی سعی داشت انقلاب را تحت کنترل خود درآورد و از آن برای رسیدن به نتایج مورد نظر خودش سود جوید، در راه پیروزی انقلاب پیکار می کرد. در مرحله بعدی انقلاب، پرولتاریا می بایست مبارزه در راه فرارویی انقلاب بورژوا دمکراتیک و تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی را رهبری کند.

یکی از مسائل عمده آن دوران، مسئله چگونگی تشکیل دولت موقت انقلابی پس از سرنگون ساختن تزاریسیم بود. بلشویکها بر آن بودند که این دولت باید بیانگر منافع طبقات انقلابی باشد و به بیان دیگر دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان را مستقر سازد.

منشویکها و تروتسکی درباره انقلاب و نیروهای محرکه آن نظریه دیگری داشتند. منشویکها بر آن بودند که در انقلاب روسیه نیز مانند انقلابهای بورژوایی پیشین اروپای غربی، رهبری باید به دست بورژوازی باشد و در صورت پیروزی این انقلاب، قدرت سیاسی باید به وی انتقال یابد. به زعم آنان پرولتاریا نباید اهداف طبقاتی خود را در نقطه مقابل اهداف بورژوازی قرار دهد، بلکه فقط باید در تمام زمینه‌ها بی چون و چرا از بورژوازی پشتیبانی کند. منشویکها امکانات انقلابی دهقانان را به کلی نادیده می انگاشتند. تروتسکی در این دوران نظریه افراطی دیگری را بیان می داشت و تئوری «انقلاب پرمماننت» (Permanente) را به میان می کشید. این تئوری بدلی یک تئوری میان تهی به ظاهر «چپ» بود که تروتسکی از پارووس (Parvus) - رجوع شود به توضیح شماره ۵ در بخش حواشی) به عاریت گرفته بود. این تئوری شرایط و اوضاع و احوالی را که انقلاب در آن انجام می گرفت، به کلی نادیده می انگاشت. تروتسکی مدعی بود که طبقه کارگر می تواند یکه و تنها، بدون هیچ متحدی به حکومت برسد. او شعار می داد: «مرده باد تزار، زنده باد حکومت کارگری». این شعار، میلیونها دهقان را که در واقع نیروی انقلابی پرتوانی را در پیکار برای برانداختن بازمانده‌های مناسبات فئودالی کهنه در ده تشکیل می دادند، از پرولتاریا دور می کرد و پرولتاریا را منفرد می ساخت. بدینسان تروتسکی با دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان مخالفت می ورزید، مرحله بورژوا دمکراتیک را نفی می کرد و تئوری کذایی خود را درباره «انقلاب پرمماننت» در نقطه مقابل

نظریهٔ لنین راجع به خصلت و نیروهای محرکهٔ انقلاب قرار می‌داد و با تئوری لنین دربارهٔ ضرورت فرارویی انقلاب بورژوا دمکراتیک و تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی، به کلی مخالف بود.

انقلاب سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه به هدفهای خود دست نیافت و شکست خورد. سالهای ارتجاع سیاه فرا رسید. تزارسم ضربات خود را بیش از همه بر حزب طبقهٔ کارگر وارد می‌ساخت. اوضاع و احوالی که اکنون حزب در آن فعالیت می‌کرد، به کلی عوض شده بود. در چنین اوضاع و احوالی لنین بر آن بود که مهم‌ترین وظیفهٔ اکنون عبارتست از حفظ حزب انقلابی بر بنیاد استوار مواضع مارکسیستی. می‌بایست برای درآمیختن اشکال فعالیت پنهانی و علنی مهارت لازم را به دست آورد تا رشته‌های ارتباط حزب با توده‌ها را مستحکم کرد. تجمع نیرو، بررسی و تحلیل تجارب و درسهای انقلاب و آماده شدن برای پیکارهای جدید علیه سلطنت مطلقه - چنین بود وظایفی که حزب در آن دوران تمام مساعی خود را برای تحقق آنها بکار می‌برد. بلشویکها این وظایف را ضمن مبارزه در دو جبهه عملی می‌ساختند: مبارزه علیه اپورتونیستهای راست و علیه اپورتونیستهای «چپ». اپورتونیستهای راست منشویکهای انحلال طلب بودند (رجوع شود به توضیح شماره ۱۴ در بخش حواشی). این عناصر که از ارتجاع ترسیده بودند، انحلال حزب انقلابی پرولتری را طلب می‌کردند و خواستار آن بودند که بجای این حزب یک حزب مجاز رفرمیستی تشکیل شود. اپورتونیستهای «چپ» یعنی اتزوویستها (otzoviste - رجوع شود به توضیح شماره ۱۵ در بخش حواشی)، برعکس در چنان اوضاع و احوالی خواستار عمل انقلابی بی‌درنگ بودند و می‌گفتند نمایندگان طبقهٔ کارگر که در مجلس دومای دولتی (رجوع شود به توضیح شماره ۸ در بخش حواشی) و در سایر سازمانهای مجاز شرکت دارند، باید از آنجا فراخوانده شوند. آنها بدینسان حزب را به راه ماجراجویی، گسیختگی پیوند با توده‌ها و سکتاریسم می‌کشانیدند. انحلال طلبان و اتزوویستها موجودیت حزب را جداً به خطر انداخته بودند. لنین در این زمینه می‌نویسد: «حزب سوسیال دمکرات می‌بایست یا نابود شود و یا خود را از این جریانها برهاند».

و اما تروتسکی در این اوضاع و احوال بحرانی چه روشی اتخاذ کرده بود؟ او در اردوی سانتریست‌ها (رجوع شود به توضیح شماره ۹ در بخش حواشی) موضع گرفته بود و دعوی داشت که «مافوق فراکسیون‌ها» قرار دارد. ولی اینطور نبود. تروتسکی و هوادارانش با این ادعا که بلشویکها و منشویکها تفاوت اصولی با هم ندارند و مبارزهٔ میان آنها کشمکش میان دو گروه روشنفکر برای نفوذ در «پرولتاریای از لحاظ سیاسی ناپخته» است، آنها را - بخاطر به اصطلاح پیشرفت امر مشترک - به وحدت دعوت می‌کردند. این «وحدت» می‌بایست تمام گرایش‌های درون حزب را، صرف نظر از اینکه نسبت به جریان انحلال طلبی و اتزوویسم چه روشی دارند، دربر گیرد. تروتسکیست‌ها امیدوار بودند که بعدها زیر لوای چنین «وحدت» کاذبی بتوانند مشی لنینی مبارزه علیه اپورتونیسم را براندازند و رهبری حزب را به چنگ آرند. آنها نیز مانند انحلال طلبان حملاتشان را در درجهٔ اول علیه حزب انقلابی مارکسیستی که در محیط ارتجاع لگام گسیخته نیز قادر بود نقش پیشاهنگ پرولتاریا را در پیکار انقلابی ایفا کند، متوجه می‌ساختند. تروتسکیست‌ها از یک حزب رفرمیست، که از هر جهت آشکار باشد، پشتیبانی می‌کردند.

بلشویکها به رهبری لنین، وحدت با اپورتونیست‌ها را با قاطعیت تمام رد کردند. آنگاه تروتسکیست‌ها تصمیم گرفتند خودشان با تمام عناصر ضدحزبی بلوک واحد تشکیل دهند و بدینسان بود که بلوک کزایی ماه اوت پدید آمد. ولی این بلوک که بر بنیاد اپورتونیستی و ضد مارکسیستی تشکیل شده بود، به زودی از هم فروپاشید و تلاش تروتسکیست‌ها برای ایجاد یک

حزب سانتریست خرده بورژوازی در روسیه عقیم ماند. لنین ضمن مقالات خود تحت عنوان «درباره دیپلماسی تروتسکی و درباره پلاتفرم سوسیال دمکراتهای وفادار به حزب» و «فروپاشیدن بلوک «اوت»» و نیز در یک سلسله از آثار و مقالات دیگر خود خصلت طبقاتی مبارزه درون حزبی این دوران جنبش سوسیال دمکراسی روسیه را، مورد تحلیل مارکسیستی عمیق قرار داده است.

حزب بلشویک در دوران نخستین جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۸-۱۹۱۴)، کار آماده ساختن توده‌ها برای سرنگون کردن سلطنت مطلقه را ادامه داد. این فعالیت همراه با مبارزات شدیدی علیه سوسیال شووینیسیم، سانتریسم و سکتاریسم «چپ»، انجام می گرفت. تمام این اشکال اپورتونیسیم نفوذ بورژوازی را در عرصه جنبش کارگری رسوخ می دادند. تروتسکی طی تمام این سالها بی آنکه از چارچوب منشویسم خارج شود، به تبلیغ سانتریسم و کائوتسکیسم مشغول بود و به بیان دیگر در این سالها نیز مانند ادوار گذشته در پرده فریادهای «وحدت طلبی» به دفاع از وحدت با تمام اپورتونیست ها «صرف نظر از اصل و منشأ فراکسیونی آنان»، برمی خاست. تروتسکی در برابر شعارهای تاکتیکی بلشویکها درباره تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی و شکست دولت خودی یعنی شعارهایی که توده‌ها را عملاً به ضرورت سرنگونی سلطنت مطلقه واقف می ساخت، شعارهای سانتریستی خود را اعلام می داشت. این شعارها عبارت بودند از: «صلح به هر قیمت» (یعنی از آن جمله از طریق اتحاد با دولتهای امپریالیستی) و «نه پیروزی و نه شکست» (یعنی: حفظ وضع موجود و بالنتیجه حفظ تسلط امپریالیسم).

لنین در این سالها نظریات تروتسکی را درباره خصلت دوران امپریالیسم و دورنمای انقلاب سوسیالیستی و نیروهای محرکه آن مورد انتقاد کوبنده قرار می داد و ثابت می کرد که تروتسکی به تئوری کائوتسکی درباره «اولترا امپریالیسم» که تضادهای بنیادی امپریالیسم را نفی می کند و این سیستم را عملاً خلل ناپذیر جلوه می دهد، معتقد است. از همین مبدأ بود که تروتسکی به این دعوی تسلیم طلبانه رسید که سوسیالیسم نمی تواند نخست تنها در یک کشور پیروز شود و پرولتاریا هم متحد طبقاتی ندارد.

بلشویکها با دریدن نقاب سوسیالیست نما و انقلابی نما از چهره تروتسکی و هوادارانش، در اوایل سال ۱۹۱۷ از نظر سیاسی آنها را منفرد ساختند. لنین می گفت: «این عناصر با طبقه کارگر روسیه کوچکترین پیوندی نداشته‌اند و ندارند. نباید پیشیزی به آنها اعتماد کرد».* وقتی تروتسکی خود را با چنین وضعی روبرو دید، دست به مانور زد. او حتی نظریات خود را مورد انتقاد قرار می داد و می کوشید چنین جلوه گر سازد که گویا میان او و بلشویکها در واقع اختلاف نظر اصولی وجود ندارد.

در سال ۱۹۱۷، کمی پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه، تروتسکی از خارجه به پتروگراد** رفت و به «سازمان مژرایونایای (Mejraionnaia – بین النواحی) سوسیال دمکراتهای متحد» که قریب ۴۰۰۰ عضو داشت، پیوست. در اوت سال ۱۹۱۷ اعضای سازمان «بین النواحی» اعلام داشتند که با بلشویکها اختلاف نظری ندارند و وارد حزب کارگری سوسیال دمکرات (بلشویک) روسیه شدند. تروتسکی و هوادارانش نیز به همراه آنها وارد حزب شدند. ولی بطوری که رویدادهای آینده نشان داد، تروتسکی در مواضع سابق خود باقی ماند.

* لنین، «مجموعه نامه‌ها»، جلد چهارم، ص ۳۵، ترجمه آلمانی.

** پتروگراد – این شهر که در سال ۱۷۰۳ بنیاد نهاده شد تا سال ۱۹۱۴ یعنی تا آغاز نخستین جنگ جهانی در منابع گوناگون به نامهای مختلف: «سانکت پتربورگ»، «سان پترزبورگ»، «سن پترزبورگ»، «پترزبورگ» و «پتربورگ» یاد شده است. از سال ۱۹۱۴ تا سال ۱۹۲۴ «پتروگراد» نامیده می شد و در سال ۱۹۲۴، پس از مرگ لنین، «لنینگراد» نامیده شد.

انقلابیگری کاذب معمولاً و به ویژه در سرپیچ‌های تند تاریخ، ناستواری خود را زیر پوششی از جمله پردازیه‌های انقلابی نمای چپ پنهان می‌دارد. موضع‌گیری تروتسکی نیز دارای همین خصیصه بود. تروتسکی در مهم‌ترین و حساس‌ترین لحظه گسترش انقلاب سوسیالیستی یعنی به هنگام تدارک و تحقق قیام مسلحانه اکتبر، پیشنهاد می‌کرد که قیام پیش از برگزاری دومین کنگره شوراهای*، صورت نگیرد و پیشنهاد خود را نیز به الفاظ فریبنده می‌آراست که ضمن آن ادعا می‌شد ساده‌ترین راه حل مسئله قدرت آنست که قیام همزمان با تشکیل دومین کنگره شوراهای انجام گیرد تا این کنگره تصرف قدرت را اعلام کند. لنین در مقاله خود تحت عنوان «بحران فراز آمده است» نوشت: «تا لحظه تشکیل کنگره شوراهای «در انتظار نشستن»، حماقت محض است، زیرا معنای این کار اتلاف هفته‌ها وقت خواهد بود و حال آنکه در لحظه کنونی چند هفته و حتی چند روز، تکلیف همه چیز را معلوم خواهد کرد. معنای این کار بزدلی نشان دادن و از تصرف قدرت چشم پوشیدن است، زیرا تحقق این امر در روزهای ۲-۱ نوامبر**، دیگر غیرممکن خواهد بود (هم از نظر سیاسی و هم از نظر فنی، زیرا تا روزی که بطور احمقانه برای قیام «تعیین شده است»، واحدهای قزاق را گرد خواهند آورد)»***.

پس از پیروزی انقلاب اکتبر زحمتکشان روسیه به پی ریزی دولت سوسیالیستی برخاستند. لنین بر آن بود که انقلاب روسیه توان نوسازی کامل سوسیالیستی زندگی اقتصادی و سیاسی جامعه را خواهد داشت. تروتسکی با این عقیده موافق نبود و ادعا می‌کرد که سرنوشت جمهوری شوروی کاملاً وابسته به پیروزی انقلاب در کشورهای اروپای غربی خواهد بود. او ضمن نفی قطعی امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور تنها، اعلام می‌داشت که: «فقط انقلاب اروپاست که می‌تواند ما را به مفهوم واقعی کلمه نجات بخشد»****. تروتسکی ضمن مذاکرات صلح با آلمان نیز که در برست لیتوفسک انجام می‌گرفت، همین نظر را ملاک عمل خود قرار داده بود. روسیه شوروی آنروزهای در وضع بسیار دشواری قرار داشت. جنگ ادامه داشت و پایان دادن بدان مهم‌ترین وظیفه به شمار می‌رفت. ولی دولتهای انگلستان، فرانسه و ایالات متحده آمریکا، به دعوتی که دولت شوروی از تمام دول محارب برای عقد قرارداد صلح عمومی مبتنی بر بنیاد دموکراتیک، به عمل آورده بود، پاسخ رد دادند. بدین جهت دولت شوروی در نوامبر سال ۱۹۱۷ با آلمان قیصری و متحدینش، در برست لیتوفسک به مذاکرات صلح پرداخت. حفظ دستاوردهای انقلاب اکتبر و تحکیم پایه‌های حکومت شوروی، به تأمین یک تنفس در جنگ نیاز داشت.

لنین با توجه بدین وضع خواستار عقد بی‌درنگ قرارداد صلح با آلمان بود. استراتژی و تاکتیک لنین در مورد این مسئله با مخالفت شدید تروتسکی روبرو شد. او که ریاست هیئت نمایندگی شوروی را در مذاکرات به عهده داشت، از رهنمودهای مستقیم لنین تمرد کرد و در پاسخ اتمام حجت ۲۷ ژانویه (۹ فوریه به تقویم جدید) ۱۹۱۸ آلمان، فرمول کذایی «نه جنگ، نه صلح» را اعلام داشت که مفهوم زیر از آن مستفاد می‌شد: ما قرارداد صلح امضا نمی‌کنیم، جنگ را پایان یافته می‌شماریم و به ترحیص ارتش می‌پردازیم. همزمان با آن، تلگرامی برای

* نخستین کنگره شوراهای در ۳ ژوئن سال ۱۹۱۷ برگزار شده بود.

** قیام مسلحانه اکتبر یا انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ به تقویم قدیم مطابق با ۷ نوامبر به تقویم جدید صورت گرفت. در اینجا «روزهای ۲-۱ نوامبر» به تقویم قدیم است که طبق تقویم جدید با ۱۳-۱۴ نوامبر مطابقت دارد.

*** لنین، کلیات آثار، جلد ۲۶، ص ۶۰، چاپ چهارم روسی.

**** «هفتمین کنگره فوق العاده حزب کمونیست (بلشویک) روسیه». متن تندنویسی صورت جلسات، ص ۶۵، مسکو، چاپ روسی.

سرفرماندهی کل جبهه فرستاد و در آن فرمان ترخیص ارتش را داد. لنین بلافاصله پس از آگاهی از این واقعه، رهنمودی درباره لغو فرمان خودسرانه تروتسکی صادر کرد. این عمل ماجراجویانه تروتسکی ره آورد مستقیم مشی او در زمینه «تازاندن» انقلاب و «تسریع» حوادث انقلابی در خارج از روسیه بود و از بی اعتقادی او به امکان حفظ حکومت شوروی ناشی می شد. او انقلاب اکتبر را فقط «مشعلی» تلقی می کرد که می بایست آتش انقلاب اروپا و انقلاب جهانی را برافروزد. تروتسکی حاضر بود بزرگترین دستاورد توده‌های زحمتکش روسیه یعنی حکومت شوروی را در راه تئوری کذایی «انقلاب پرماننت» و تز خود درباره «انقلاب جهانی به هر قیمت»، فدا کند. در نتیجه همین امر مشی «ماوراء انقلابی» تروتسکی با هدفهای دول متجاوز امپریالیستی و نیز ملاکان و بورژواهای ضدانقلابی درون کشور که امید خود را برای برانداختن جمهوری شوروی از دست نداده بودند، پیوند خورد.

لنین در همان حال که وجود پیوند مستقیم میان پیکار ضدامپریالیستی پرولتاریای کشورهای دیگر و نوسازی انقلابی روسیه را تصریح می کرد، برخلاف غیبه‌گویی‌ها و پیشگویی‌های «پیغمبرانه» تروتسکی، حفظ جمهوری شوروی را به عنوان پایگاه و تکیه گاه جنبش آزادیبخش خلقهای جهان، مهم ترین وظیفه زحمتکشان روسیه اعلام می داشت و از دست رفتن حکومت شوروی را ضربتی مرگبار برای امر سوسیالیسم در سراسر جهان می دانست.

به هنگام انعقاد صلح برست لیتوفسک، حزب با حملات شدید کسانی روبرو شد که خود را «کمونیست چپ» (رجوع شود به توضیح شماره ۸۰ در بخش حواشی) می نامیدند و لنین آنها را «پهلوانان عبارت پردازی چپ» می نامید. «کمونیستهای چپ» خواستار جنگ انقلابی بیدرنگ علیه امپریالیسم آلمان و امپریالیسم جهانی بودند. پهلوانان عبارت پردازی «چپ» حزب را به اپورتونیسم و خیانت به منافع و مصالح پرولتاریای روسیه و سراسر جهان متهم می ساختند. تروتسکی فعالیت کمونیستهای «چپ» را توجیه می کرد و با آنها همبستگی داشت. او مدعی بود که با امتناع از صلح با آلمان می توان در پرولتاریای آلمان تأثیر انقلابی اعمال کرد. تروتسکیست‌ها با استناد به گسترش جنبش انقلابی در اروپای غربی، می کوشیدند مواضع خود را مستحکم سازند. آنها حتی لحظه مشخص سقوط امپریالیسم و زمان آغاز انقلاب در دیگر کشورها را پیشگویی می کردند. غیبه‌گویی‌های آنان بر پایه این نظریه ضد مارکسیستی مبتنی بود که گویا می توان از جنگ برای «تازاندن» انقلاب جهانی و تسریع سقوط نظام امپریالیستی استفاده کرد.

لنین با قاطعیت تمام به مخالفت علیه نظریات هواداران «جنگ انقلابی» برخاست و بی پایگی کامل این نظریات را در اوضاع و احوال مشخص سال ۱۹۱۸ به ثبوت رسانید. روسیه شوروی در آن زمان از نظر اقتصادی وضع بسیار دشواری داشت. جنگ نیروی کارگران و دهقانان را به ته کشانده و آنها را به کلی فرسوده کرده بود. ارتش انقلابی وجود نداشت. در چنین وضعی تبلیغ جنگ انقلابی در حکم بازی ماجراجویانه و تبهکارانه با سرنوشت کشور شوروی بود.

بار دیگر صفت مشخصه تروتسکیست‌ها و دیگر قهرمانان عبارت پردازی «چپ» که به اوضاع و احوال عینی بی اعتنا بودند و امیدها و آرزوهای توده‌ها و روحیات و توقعات آنان را نادیده می انگاشتند، نمودار شد. تروتسکیست‌ها می پنداشتند که سمت حرکت تاریخ را آنان تعیین می کنند، نه توده‌های خلق.

قرارداد صلح برست در ماه مارس سال ۱۹۱۸ به امضا رسید. تنفس در جنگ علیرغم مقاومت تروتسکیست‌ها، تأمین شد و در پرتو آن حکومت شوروی توانست وضع خود را تحکیم بخشد و ارتش سرخ را برای دفاع از دستاوردهای انقلاب بنیاد نهد.

تنفس کوتاهی که در جنگ به دست آمده بود، در نتیجه مداخله مسلحانه خارجی و جنگ داخلی (در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۸)*، قطع شد. ولی جمهوری شوروی این مداخله مسلحانه و ضدانقلاب نیروهای گارد سفید را درهم شکست. سرانجام کشور توانست در محیط صلح به ساختمان بپردازد.

در این دوران گذار، گروههای اپوزیسیونی که نظریات و روحیات لایه‌های خرده بورژوازی شهر و ده و وحشت آنها را از دشواریهای آن زمان منعکس می ساختند، در صفوف حزب به جنب و جوش آمدند. فعالیت تفرقه جویانه عناصر اپوزیسیون نشان می داد که آنها به نیروی حزب و خلق و به توان آنان برای حل مسائل دشوار ساختمان سوسیالیسم ایمان ندارند. این عناصر تحت عنوان برخورد خلاق به مسائل حاد، نقش رهبری حزب را در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا نمی کردند و می کوشیدند پایه‌های وحدت و انضباط حزب را متزلزل سازند و نفوذ حزب را در میان توده‌ها تضعیف کنند.

مسبب عمده حدت مبارزه درون حزبی، تروتسکی بود. او در این دوران خواستار «استحاله دولتی اتحادیه‌های صنفی»** بود و پیشنهاد می کرد که اتحادیه‌ها را با ارگانهای تولیدی و اقتصادی درآمیزند و وظایف اداری - تولیدی و اقتصادی را به چنین ترکیبی که برای انجام این وظایف مناسب نبود، بسپارند. تروتسکی شیوه‌های اقناعی را رد می کرد و خواستار بکار بردن شیوه‌های اداری فوق العاده‌ای در اتحادیه‌ها و در عرصه تولید بود که در ماهیت امر خصلت نظامی داشتند. او بدون هیچ دلیلی دعوی می کرد که اتحادیه‌ها دچار بحران شده‌اند و پیشنهاد می کرد در قبال آنها «تدابیر سازمانی شدید و قاطع» اتخاذ گردد، اتحادیه‌ها از سر تا پا «خانه تکانی» شوند، بر رأس آنها افرادی گماشته شوند که قادر باشند «پیچها را سفت کنند» و در کار با توده‌ها شیوه‌های اجبار معمول دارند. سرمشقی که او برای اینکار پیشنهاد می کرد کمیته مرکزی اتحادیه راه آهن و کشتیرانی (موسوم به «تسکتران» - "Tsektran") بود که خود در آن چنین شیوه‌هایی را بکار می برد. تحقق پیشنهادهای تروتسکی کار را به ایجاد تفرقه در میان طبقه کارگر و برانگیختن آنها علیه حزب می کشانید و تمام سیستم دیکتاتوری پرولتاریا را به خطر می انداخت.

تروتسکی از مسئله اتحادیه‌ها برای حمله به حزب و تخریب وحدت آن استفاده می کرد. اختلاف عمده میان تروتسکی و حزب کمونیست (بلشویک) روسیه، همانگونه که لنین خاطر نشان ساخته است، بر سر «شیوه‌های نزدیکی به توده‌ها، جلب توده‌ها و ارتباط با توده‌ها»، بود.

برای دفع خطر انشعاب در حزب کمونیست (بلشویک) روسیه، می بایست ماهیت اختلاف نظرهایی که بروز کرده بود به توده‌ها توضیح داده شود. سخنرانی‌ها و مقالات لنین نقش بسیار مهمی در این زمینه داشتند. کتابی که از نظر خواننده می گذرد خلاصه‌ای از سخنرانی‌هایی را که لنین در کنگره هشتم شوراها پیرامون «اتحادیه‌های صنفی، وضع کنونی و اشتباهات تروتسکی» ایراد کرده است و نیز خلاصه‌ای از مقالات لنین را تحت عنوان: «بحران حزب»، «بار دیگر درباره اتحادیه‌ها، وضع کنونی و اشتباهات تروتسکی و بوخارین» و نیز «سخنرانی پیرامون اتحادیه‌ها» در کنگره دهم حزب را دربر دارد.

این سخنرانی‌ها و مقالات، شیوه برخورد لنین را به حل مسائل اصولی حاد و از آن جمله به مسئله اتحادیه‌های صنفی نشان می دهد. لنین مسائل مربوط به سیستم دیکتاتوری پرولتاریا و

* منظور از جنگ داخلی، دوران پیکار مسلحانه طبقه کارگر و دهقانان زحمتکش روسیه شوروی علیه نیروهای ضدانقلابی داخلی و مداخله گران خارجی است که قصد نابودی دستاوردهای انقلاب اکتبر را داشتند.

** «استحاله دولتی اتحادیه‌ها» - معادل آلمانی و فرانسوی آن به ترتیب عبارت است از: «Verstaatlichung der Gewerkschaften» و «etatiser les syndicats».

شرایط مشخصی را که برای ساختمان سوسیالیسم وجود داشت، در مجموع آنها در نظر می گرفت و ثابت می کرد که مسئله اتحادیه‌ها از نظر حزب جزئی است از مسئله عمومی ارتباط با توده‌های زحمتکش در درون ساختمان سوسیالیسم.

حزب برای رهبری توده‌ها شیوه‌های اقناعی و تربیتی بکار می برد، نه شیوه اجبار. در اتحادیه‌ها نیز همین شیوه‌ها باید عمده باشند. لنین می گفت اتحادیه‌ها طبقه کارگر را با روح کمونیسم تربیت می کنند و این مکتبی است که توده‌ها در آن تجارب لازم برای مدیریت و رهبری امور را فرا می گیرند. کارگران به کمک سندیکاها به شرکت فعال در ساختمان سوسیالیسم جلب می شوند و فعالیت مدیران و مسئولان امور را کنترل می کنند.

حزب با اکثریت قاطع خود مشی غلط تروتسکی و دیگر گروه‌های اپوزیسیون را محکوم کرد و مشی لنین در کنگره دهم حزب مورد پشتیبانی کامل قرار گرفت. کنگره در قطعنامه خود نقش و وظایف اتحادیه‌ها را با تصریح این اصل که اتحادیه‌ها مکتب کمونیسم هستند، معین کرد و ضرورت جلب قشرهای وسیع زحمتکشان به شرکت در ساختمان سوسیالیسم و بکار بردن شیوه‌های دمکراسی کارگری و احیای اصل انتخابی بودن ارگانهای رهبری اتحادیه‌ها را خاطر نشان ساخت.

لنین ضمن سخنرانی خود در کنگره پس از تصریح خطری که از وجود گروه‌های فراکسیونی در حزب ناشی می شد، طرح قطعنامه‌ای را که «درباره وحدت حزب» تنظیم کرده بود، به کنگره پیشنهاد کرد. در آن از جمله گفته می شد: «... کنگره کلیه گروه‌هایی را که بر پایه این یا آن پلاتفرم تشکیل شده‌اند ... بدون استثناء منحل اعلام می کند و انحلال بیدرنگ آنها را مقرر می دارد ...». این قطعنامه در کنگره به تصویب رسید.

ولی تروتسکیست‌ها از فعالیت فراکسیونی ضد حزبی خود دست برنداشتند. در سال ۱۹۲۷ تروتسکی و هوادارانش به سبب فعالیت فراکسیونی و انشعابگرانه از حزب اخراج شدند. در سال ۱۹۲۹ تروتسکی از اتحاد شوروی تبعید شد.

مبارزه لنین علیه تروتسکیسم گنجینه تجاربی را که پرولتاریای انقلابی علیه اشکال گوناگون اپورتونیسم به دست آورده بود، بیش از پیش غنی ساخت. تجارب ناشی از این مبارزات به تمام انقلابیون راستین می آموزد که چگونه از پس هر لفظ بلند بانگ انقلابی نما، عمل ضدانقلابی را تشخیص دهند. نتایج این مبارزات ثابت می کند که فقط مارکسیسم - لنینیسم خلاق می تواند رهنمون عمل انقلابیون واقعی باشد. هر گونه تلاش برای دست کم گرفتن مارکسیسم - لنینیسم یا عدول از آن، هر گونه تلاش برای تجدیدنظر عیان یا نهان در آن، هر گونه تحریف در آموزش مارکسیسم - لنینیسم بر پایه جزم اندیشی (دگماتیسم) و هر گونه تلاش برای نادیده انگاشتن واقعیت عینی که همیشه اصلاحاتی در تئوری انقلابی وارد می سازد، الزاماً به ترک سنگر انقلاب و خیانت به امر انقلاب خواهد انجامید.

کنگرهٔ دوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه (۱)

۱۷ ژوئیه - ۱۰ اوت سال ۱۹۰۳

از سخنرانی لنین به هنگام بحث پیرامون اساسنامهٔ حزب

۲ اوت سال ۱۹۰۳

در مورد اصل مطلب باید بگویم که رفیق تروتسکی ... در استدلالات خود کنه مطلب را به کلی مسکوت گذارده است. او از روشنفکران و کارگران، از نظریهٔ طبقاتی و جنبش توده‌ای سخن گفت، ولی به یک مسئلهٔ بنیادی توجهی نکرد و آن اینکه: آیا فرمول پیشنهادی من (۲) مفهوم عضو حزب را محدود می‌کند یا گسترش می‌دهد؟ اگر او چنین سؤالی از خود می‌کرد، به آسانی متوجه می‌شد که فرمول پیشنهادی من این مفهوم را محدود می‌کند و حال آنکه فرمول پیشنهادی مارتف (۳) به علت «کشدار بودن» (این اصطلاح صائب را خود مارتف بکار برده است)، این مفهوم را گسترش می‌دهد. در دورانی از زندگی حزبی که ما اکنون می‌گذرانیم، «کشدار بودن»، بی‌گمان درها را به روی تمام عناصر حامل تشنگی و تزلزل و اپورتونیسیم خواهد گشود. برای رد این برهان ساده و بدیهی باید ثابت کرد که چنین عنصری وجود ندارند، ولی رفیق تروتسکی حتی به فکر آن هم نبوده است که این مطلب را ثابت کند. اصولاً هم ثابت کردن چنین مطلبی غیر ممکن است، زیرا همه می‌دانند که اینگونه عناصر اندک نیستند و در طبقهٔ کارگر نیز وجود دارند. اتفاقاً درست اکنون که حزب با احیای وحدت خود عناصر ناستوار بسیاری را به صفوف خود خواهد پذیرفت که شمار آنها همروند با رشد حزب فزونی خواهد یافت، حفاظت استحکام مشی و پاک نگاه داشتن اصول، ضرورت مبرم تری کسب می‌کند. رفیق تروتسکی اندیشهٔ بنیادی کتاب «چه باید کرد؟» مرا بسیار نادرست دریافته که گفته است حزب یک سازمان توطئه‌گر نیست (این ایراد را خیلی‌های دیگر هم به من گرفته‌اند). او فراموش کرده است که من در کتاب خود رده‌ای از انواع گوناگون سازمانها را - از پنهان‌کارترین و در بسته‌ترین آنها گرفته تا سازمانهای بالنسبه گسترده و «آزاد» (lose*) - پیشنهاد کرده‌ام. او فراموش کرده است که حزب باید فقط آتریاد و پیشتاز و رهبر تودهٔ عظیم طبقهٔ کارگر باشد که تمام آن (یا تقریباً تمام آن) «زیر نظارت و رهبری» سازمانهای حزبی فعالیت می‌کند، ولی تمام این طبقه وارد «حزب» نمی‌شود و تمام طبقه نباید هم وارد آن شود ...

ریشهٔ اشتباه کسانی که از فرمول پیشنهادی مارتف هواداری می‌کنند آنست که نه تنها یکی از بلائی اساسی زندگی حزبی ما را نادیده می‌انگارند، بلکه این بلا را حتی مقدس می‌شمارند. این بلا عبارت از اینست که در محیط نارضایی سیاسی تقریباً همگانی، در محیط پنهانکاری کامل، در محیطی که بخش بزرگی از فعالیت در محفل‌های سری در بسته و حتی در محل قرارهای خصوصی متمرکز است، برای ما بی‌نهایت دشوار و تقریباً غیر ممکن است که بتوانیم عناصر یاوه پرداز را از عناصر فعال جدا کنیم ... نه تنها در میان روشنفکران، بلکه در میان طبقهٔ کارگر نیز ما از این بلا سخت در رنجیم، و آنوقت فرمول پیشنهادی رفیق مارتف به این بلا اعتبار قانونی می‌دهد. این فرمول سعی دارد حتماً همه و هر کس را عضو حزب کند. رفیق مارتف خودش هم با ذکر این قید که «اگر خواسته باشید، بله»، مجبور شد این مطلب را تصدیق کند. ما اتفاقاً همین را نمی‌خواهیم! درست به همین جهت هم ما با چنین قاطعیتی با فرمول مارتف مخالفت می‌کنیم. اگر ما، ده تن داشته باشیم که کار کنند بی‌آنکه عضو حزب نامیده

* lose - واژه آلمانی به معنای آزاد، ولنگ و واز. مترجم.

شوند (عناصر فعال واقعی هم پی عنوان نمی دوند)، بهتر از آنست که یک یاوه پرداز از حق و امکان عضو حزب بودن برخوردار باشد.

توضیحات

۱- **کنگره دوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه** طی روزهای ۱۷ ژوئیه - ۱۰ اوت سال ۱۹۰۳ برگزار شد. ۱۳ جلسه اول کنگره در بروکسل گذشت و سپس به علت تعقیب پلیس، کنگره به لندن انتقال یافت. در دستور روز کنگره ۲۰ مسئله مطرح بود که مهم ترین آنها عبارت بود از: برنامه حزب، اساسنامه حزب و انتخاب اعضای مراکز رهبری حزب (کمیته مرکزی و هیئت تحریریه روزنامه ارگان مرکزی حزب). کنگره برنامه حزب را تصویب کرد. این برنامه علاوه بر وظایف عاجل پرولتاریا در انقلاب بورژوا دمکراتیک (برنامه حداقلی)، وظایفی را هم که پرولتاریا می بایست در انقلاب سوسیالیستی آینده انجام دهد (برنامه حداکثری)، دربر داشت. در جریان بحث پیرامون اساسنامه حزب، مبارزه شدیدی بر سر اصول سازمانی حزب درگرفت. کنگره، اساسنامه را در مجموع بدانسان که لنین طرح ریخته بود تصویب کرد؛ ماده اول اساسنامه، طبق فرمول پیشنهادی مارتف (رجوع شود به توضیح شماره ۳) به تصویب رسید. کنگره سلسله قطعنامه‌هایی نیز درباره مسائل تاکتیکی تصویب کرد. در کنگره دوم میان لنینیست‌ها یعنی هواداران پیگیر مشی «ایسکرا» و هواداران مارتف یا ایسکرایی های ناستوار انشعاب صورت گرفت («ایسکرا» نخستین روزنامه مخفی مارکسیست‌های روسیه بود که توسط لنین در سال ۱۹۰۰ تأسیس شد و در بنیادگذاری حزب انقلابی مارکسیستی طبقه کارگر روسیه نقش قاطع ایفا کرد). از آن پس مارکسیست‌های انقلابی هوادار لنین که در انتخاب اعضای مراکز حزب اکثریت داشتند، بلشویک (مشتق از واژه روسی بلشینیستوو bolchinstvo یعنی اکثریت) و مخالفین لنین، منشویک (مشتق از واژه روسی منشینیستوو menchinstvo یعنی اقلیت)، نامیده شدند. «بلشویسم موجودیت خود را بمثابة جریان اندیشه سیاسی و حزب سیاسی از سال ۱۹۰۳ آغاز نهاد» (رجوع شود به کتاب لنین - «بیماری کودکی «چپ روی» در کمونیسم»).

۲- **فرمول پیشنهادی من** - ماده اول اساسنامه حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه طبق فرمول پیشنهادی لنین چنین بود: «هر کس که برنامه حزب را بپذیرد و حزب را هم بطور مادی و هم با شرکت شخصی خود در یکی از سازمانهای حزبی پشتیبانی کند، عضو حزب شناخته می شود». ماده اول اساسنامه حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه طبق فرمول پیشنهادی مارتف چنین بود: «هر کس برنامه حزب را بپذیرد و حزب را بطور مادی پشتیبانی کند و هم زیر رهبری یکی از سازمانهای حزبی بطور منظم کمک شخصی به حزب مبذول دارد، عضو حزب شناخته می شود».

۳- **ل. مارتف** (نام مستعار - یو. تسدرباوم Tseuderbaum ۱۹۲۳-۱۸۷۳) یکی از سران و ایدئولوگ‌های منشویسم. از سالهای ۹۰ سده ۱۹ در جنبش سوسیال دمکراسی شرکت داشت. در کنگره دوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه در رأس یک اقلیت اپورتونیست قرار گرفت. پس از انقلاب اکتبر به مخالفت علیه حکومت شوروی برخاست. در سال ۱۹۲۰ به آلمان مهاجرت کرد.

از مقاله «سوسیال دمکراسی و دولت موقت انقلابی» (۴)

... پارووس (۵) سرانجام توانست بجای حرکت پس پسکی خرچنگ وار، به پیش برود ... او صریحاً (متأسفانه به اتفاق تروتسکی ...) به دفاع از نظریه دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی و از ضرورت شرکت سوسیال دمکراسی در دولت موقت انقلابی پس از سرنگون ساختن سلطنت مطلقه، برخاست. پارووس هزار بار حق دارد که می گوید سوسیال دمکراسی نباید از برداشتن گامهای جسورانه به پیش بترسد و نباید بیم داشته باشد از اینکه دوش به دوش دمکراسی بورژوایی انقلابی «ضربات» مشترک بر دشمن وارد آورد، ولی با این شرط حتمی (بسیار بجا یادآوری شده) که سازمانها با هم درنیامیزند، جدا از هم گام بردارند، به اتفاق بر دشمن ضربت زنند، اختلاف منافع را پنهان ندارند ...

ولی به همان اندازه که همه این شعارها ... مورد تأیید پرشور ما است، برخی نغمه‌های نادرست در گفتار پارووس، تأثیر ناخوش در ما بخشیده است ... اکنون خطرناک تر از هر چیز آنست که موضع گیری درست پارووس به سبب بی احتیاطی خودش بی اعتبار شود. یکی از عبارات دست کم دور از احتیاط پارووس سخنان زیرین او در پیشگفتاری است که برای جزوه تروتسکی نوشته است: «اگر ما می خواهیم پرولتاریای انقلابی را از جریانهای سیاسی دیگر مجزا نگاهداریم، باید بتوانیم از نظر ایدئولوژیک در رأس جنبش انقلابی قرار بگیریم [این درست است] و از همه انقلابی تر باشیم». این نادرست است ... بیان پارووس به حد کافی مشخص نیست، زیرا او مجموع جریانهای انقلابی گوناگونی را که در روسیه وجود دارند و وجودشان در دوران انقلاب دمکراتیک ناگزیر و بازتاب طبیعی نارسایی مرزبندی طبقاتی جامعه در چنین دورانی است، به حساب نمی آورد. در چنین ایامی نظریات سوسیالیستی مبهم و حتی گاه ارتجاعی، بطور کاملاً طبیعی و اجتناب ناپذیر پشت پرده عبارات انقلابی در برنامه‌های دمکراتیک انقلابی نفوذ می کنند ... در چنین اوضاع و احوالی ما سوسیال دمکراتها هرگز نمی توانیم شعار «از همه انقلابی تر باشیم» را اعلام کنیم و اعلام هم نخواهیم کرد. ما انقلابی گری یک فرد دمکرات گسسته از زمینه طبقاتی را که با الفاظ جلوه می فرود و زود تحت تأثیر شعارهای مد و ارزان (خاصه در زمینه مسئله ارضی) قرار می گیرد، اصولاً پذیرفته نمی دانیم. ما برعکس به این انقلابی گری همیشه به نظر انتقادی خواهیم نگرست و مفهوم واقعی الفاظ و محتوی واقعی رویدادهای بزرگی را که ارزش کمال مطلوب برای آنها قائل شده باشند، فاش خواهیم ساخت و در داغ ترین لحظات انقلاب نیز طبقات و وجوه تمایز میان طبقات را با خونسردی و هشیاری ارزیابی خواهیم کرد.

به همین طریق و به همین دلیل نظریات زیرین پارووس نیز نادرست است: «دولت موقت انقلابی در روسیه، دولت دمکراسی کارگری خواهد بود»، «اگر سوسیال دمکراسی در رأس جنبش انقلابی پرولتاریای روسیه قرار گیرد، این دولت، سوسیال دمکراتیک خواهد بود»؛ دولت موقت سوسیال دمکراتیک «دولت یکپارچه‌ای با اکثریت سوسیال دمکراتیک خواهد بود». چنین چیزی، چنانچه منظور ما موارد تصادفی و زودگذر نباشد، بلکه دیکتاتوری انقلابی کم و بیش دیرپایی باشد که بتواند ولو اندکی هم شده اثر خود را در تاریخ برجای گذارد، محال است. چنین چیزی محال است، زیرا فقط دیکتاتوری انقلابی متکی بر اکثریت عظیم مردم می تواند کم و بیش پایدار ... باشد. ولی پرولتاریای روسیه اکنون اقلیت مردم روسیه را تشکیل می دهد. این پرولتاریا فقط در صورت اتحاد با انبوه نیمه پرولترها و نیمه چیزدارها یعنی با انبوه تهیدستان خرده بورژوای شهر و ده می تواند به اکثریت عظیم و قاطع بدل گردد. وجود چنین ترکیبی در

پایه اجتماعی یک دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی ممکن و مطلوب، البته در ترکیب دولت انقلابی تأثیر می بخشد و شرکت و یا حتی تفوق بیانگران بسیار ناهمگون دمکراسی انقلابی را در این دولت ناگزیر می سازد. هر گونه ساده پنداری در این زمینه بسیار زیانبار است. اگر تروتسکی پوچ گو حالا می نویسد (متأسفانه در کنار پارووس) که «گاپین کشیش (۶) یکبار می توانست پدید آید» و «پیدایش گاپین ثانی محال است»، علتش فقط پوچ گویی اوست. اگر پیدایش گاپین دوم در روسیه محال بود، برای انقلاب دمکراتیک واقعاً «کبیر» یعنی انقلابی که به هدف نهایی خود دست می یابد، نیز جایی وجود نمی داشت. این انقلاب برای آنکه بتواند کبیر شود، برای آنکه بتواند به سالهای ۱۷۸۹-۱۷۹۳ شبیه گردد نه به سالهای ۱۸۵۰-۱۸۴۸ (۷) و برای اینکه بتواند از آنها نیز فراتر رود، باید توده‌های عظیم را برای زندگی فعال، برای تلاشهای قهرمانانه و «نو آفرینی بنیادی تاریخی» بپا دارد و آنان را از ظلم هولناک جهل، از توسری خوری بی نظیر، از توحش تصور ناپذیر و از غرقاب تیره و تار کور ذهنی، بیرون کشد. و این انقلاب هم اکنون توده‌ها را بپا می دارد و به این کار ادامه خواهد داد، و دولت نیز با مقاومت تب آلود خویش این کار را آسان می سازد، ولی روشن است که از آگاهی سیاسی نضج یافته یعنی آگاهی سوسیال دمکراتیک «خودروی» این توده‌ها و انبوه رهبران خلقی و حتی دهقانی، سخنی هم نمی تواند در میان باشد. آنها نه تنها به علت گرفتاری در ظلمت جهل (تکرار می کنیم که انقلاب با سرعتی افسانه‌ای آنها را روشن می سازد)، بلکه علاوه بر آن به علت آنکه وضع طبقاتیشان پرولتری نیست و منطق عینی تحول تاریخ، در لحظه حاضر، وظایف یک انقلاب دمکراتیک و به کلی غیر سوسیالیستی را در برابر آنها قرار داده است، نمی توانند بدون گذراندن یک سلسله آزمونهاى انقلابی، فوراً سوسیال دمکرات شوند.

پرولتاریای انقلابی با تمام انرژی خود در این انقلاب شرکت خواهد کرد و طی آن دنباله روی حقیر یک عده و جمله پردازی انقلابی عده دیگر را از خود خواهد راند، گردباد سرگیجه آور حوادث را از صراحت طبقاتی و آگاهی طبقاتی سرشار خواهد ساخت، پیگیر و جسور به پیش خواهد رفت، از دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی هراس به خود راه نخواهد داد، بلکه با شور تمام خواستار آن خواهد بود و در راه جمهوری و آزادی کامل مبتنی بر نظام جمهوری و در راه رفرمهای اقتصادی بنیادی مبارزه خواهد کرد تا عرصه‌ای واقعاً گسترده، عرصه‌ای شایسته قرن بیستم، برای مبارزه خود در راه سوسیالیسم پدید آورد.

مارس سال ۱۹۰۵

توضیحات

۴- «سوسیال دمکراسی و دولت موقت انقلابی» - این مقاله را لنین در اواخر مارس سال ۱۹۰۵ نوشته است. در آن هنگام اوج جنبش انقلابی روسیه هستی سلطنت مطلقه تزاری را به خطر انداخته بود. بدین مناسبت سوسیال دمکراتها موضوع تشکیل یک دولت موقت انقلابی و چگونگی شرکت خود را در آن مطرح کرده بودند. لنین در این مقاله ثابت می کند که نظریات پارووس (رجوع شود به توضیح شماره ۵) و تروتسکی درباره این مسئله نادرست و ماجراجویانه است. هم پارووس و هم تروتسکی خصلت بورژوایی انقلاب روسیه آن زمان را نادیده می انگاشتند و مدعی بودند که پرولتاریا قادر است رژیم تزاریسم را بیکه و تنها و بدون نیاز به متحدین، سرنگون سازد، به زعم آنان پرولتاریا پس از گرفتن زمام حکومت به دست خویش، یک دولت «دمکراسی کارگری» یا به اصطلاح پارووس «دولت یکپارچه‌ای با اکثریت

سوسیال دمکراتیک» تشکیل خواهد داد. ولی لنین عقیده دیگری داشت و خاطر نشان می ساخت که: در پیکار علیه سلطنت مطلقه و بازمانده‌های فئودالیسم، منافع پرولتاریا و دهقانان و دیگر قشرهای خرده بورژوازی با یکدیگر هماهنگ است. به همین جهت دهقانان و خرده بورژوازی و قشرهای معینی از روشنفکران یعنی تمام دمکراتهای انقلابی حتماً باید به اتفاق پرولتاریا در دولت موقت انقلابی شرکت ورزند.

۵- پارووس (Parvus) (۱۸۶۹-۱۹۲۴) از اواخر سالهای ۹۰ سده ۱۹ و اوایل دهه اول سده بیستم در جنبش سوسیال دمکراسی روسیه و آلمان شرکت داشت. پس از کنگره دوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه جزو منشویکها بود. پارووس تئوری «انقلاب پرممانت» («انقلاب دائمی») را که یک تئوری ضد مارکسیستی بود و سپس تروتسکی آنرا پذیرفت و در مبارزه علیه لنینیسیم بکار برد، تبلیغ می کرد. او بعدها از سوسیال دمکراسی روی برگرداند. در دوران نخستین جنگ جهانی امپریالیستی موضع شووینیستی به نفع آلمان امپریالیست اتخاذ کرده، به سوداگریهای بزرگ پرداخت و از طریق معامله با ارتش، ثروت اندوزی کرد.

۶- گاپن (Gappon) (۱۸۷۰-۱۹۰۶)، نام کشیش فتنه انگیز جاسوس اداره آگاهی (پلیس مخفی) حکومت تزاری بود. از سال ۱۹۰۳ به خدمت اداره آگاهی در آمد و در شهر پترزبورگ به تشکیل «سازمانهای کارگری» زیر نظر پلیس پرداخت. به اغوای این شخص کارگران پترزبورگ دست به تظاهرات آرامی زدند که با کشتاری فجیع به خون کشیده شد. روز این تظاهرات در تاریخ به «یکشنبه خونین» معروف است. کارگران بعدها به خیانت گاپن پی بردند، او را دستگیر کردند و در یکی از نقاط حومه پترزبورگ به دارش زدند.

۷- «این انقلاب ... برای آنکه بتواند به سالهای ۱۷۸۹-۱۷۹۳ شبیه گردد، نه به سالهای ۱۸۴۸-۱۸۵۰» - یعنی برای آنکه از نوع انقلاب بزرگ پایان قرن ۱۸ فرانسه باشد، نه از نوع انقلاب فوریه سال ۱۸۴۸ فرانسه که از همان آغاز با تزلزل و عدم قاطعیت بورژوازی و بی اعتنایی به منافع توده‌های کارگر و دیگر قشرهای زحمتکش همراه بود. در سال ۱۸۵۰ کار این انقلاب به شکست گرایید و در سال ۱۸۵۱ لویی بناپارت برادرزاده ناپلئون بناپارت با یک کودتا طومار آنرا درهم پیچید.

کنگره پنجم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه

۳۰ آوریل - ۱۹ مه سال ۱۹۰۷

از سخنرانی لنین پیرامون گزارش مربوط به

فعالیت فراکسیون نمایندگان سوسیال دمکرات مجلس دوما (۸)

۸ مه ۱۹۰۷

چند کلمه درباره تروتسکی. او از جانب سانتر (۹) سخن گفت و نظریات بوند (۱۰) را بیان داشت. او سخت بر ما تاخت که چرا یک قطعنامه «ناپذیرفنتی» پیشنهاد کرده‌ایم. او مستقیماً به انشعاب و خروج فراکسیون نمایندگان سوسیال دمکرات دوما که گویا به وسیله قطعنامه ما بدان توهین شده است، تهدید کرد. من روی این سخنان تکیه می کنم. من از شما دعوت می کنم قطعنامه ما را یکبار دیگر بخوانید. براستی هم آیا توهین تلقی کردن پیشنهاد اعتراف به اشتباهات که با لحن آرام و بدون نکوهش تند، تنظیم شده است و بدین مناسبت به انشعاب تهدید کردن، یک امر عجیب و مدهش نیست؟؟...

همان وجود امکان برای طرح مسئله بدین صورت نشانگر آنست که در حزب ما پدیده‌ای غیر حزبی وجود دارد و این پدیده غیر حزبی در روابط فراکسیون نمایندگان سوسیال دمکرات دوما با حزب نهفته است. فراکسیون نمایندگان ما در دوما باید بیش از اینها حزبی باشد، پیوند محکم تری با حزب داشته باشد و فعالیت آن بیش از اینها با مجموع فعالیت پرولتاریا هماهنگ باشد. در چنین صورتی دیگر فریادی درباره توهین و تهدید به انشعاب، به گوش نخواهد رسید. وقتی تروتسکی گفت: قطعنامه ناپذیرفتنی شما مانع تحقق اندیشه‌های درست شماست، من خطاب به او فریاد زدم: «پس قطعنامه خودتان را پیشنهاد کنید!». تروتسکی جواب داد: نه، اول شما قطعنامه خودتان را پس بگیرید.

به راستی سانتر موضع خوبی است، نه؟ او برای اشتباهی («فقدان نزاکت») که ما (به عقیده تروتسکی) مرتکب شده‌ایم، تمام حزب را مجازات می‌کند، بدین معنی که حزب را از شرح «سرشار از نزاکت» خود درباره همان اصول محروم می‌سازد! در سازمانهای محلی از ما می‌پرسند: چرا شما قطعنامه خود را به تصویب نرساندید؟ برای آنکه سانتر از آن رنجید و به سبب این رنجش، از شرح اصول خود امتناع ورزید!! چنین موضعی موضعگیری اصولی نیست، بلکه نشانگر بی‌پرنسپیی سانتر است.

توضیحات

۸- **مجلس دوما (Douma)** (واژه روسی به معنی مجلس یا انجمن قانونگذار) – عنوان مجالس مقننه دارای اختیارات محدود. حکومت تزاری در دوران انقلاب سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ زیر فشار توده مردم به تشکیل دوما دولتی تن درداد و هدف از تشکیل آن تحکیم اتحاد میان تزاریسیم و بورژوازی و سوق کشور به راه سلطنت نوع بورژوایی بود. بلشویکها انتخابات دوره اول دوما را تحریم کردند، ولی در مجالس دوما دولتی دوره‌های دوم (سال ۱۹۰۷) و سوم (۱۹۱۲-۱۹۰۷) و چهارم (۱۹۱۷-۱۹۱۲) شرکت ورزیدند و از تریبون آن برای تبلیغ برنامه حزب و بیرون کشیدن دهقانان از زیر نفوذ بورژوازی و ایجاد یک بلوک انقلابی از نمایندگان طبقه کارگر و دهقانان در داخل دوما، استفاده کردند. در اینجا از فراکسیون سوسیال دمکرات در دوما دولتی دوم سخن می‌رود. این فراکسیون از ۶۵ نماینده سوسیال دمکرات تشکیل می‌شد که اکثر آنها منشویک بودند. تاکتیک اپورتونیستی منشویکها در فعالیت فراکسیون تأثیر تعیین کننده داشت. منشویکها خواستار تشکیل بلوکی با احزاب بورژوایی بودند و برای اشاعه پندارهای باطل در میان مردم به سود استقرار رژیم سلطنت مشروطه می‌کوشیدند. لنین از اشتباهات فراکسیون سوسیال دمکرات مجلس دوما دولتی را سخت انتقاد می‌کرد و نشان می‌داد که عقاید اکثریت سوسیال دمکراتهای روسیه با نمایندگان آن در دوما دولتی مطابقت ندارد.

۹- **سانتر (Centre)** – یکی از خطرناک ترین انواع اپورتونیسم در جنبش جهانی کارگری. سانتریست‌ها در «حد وسط» میان اپورتونیستهای عیان و مارکسیستهای انقلابی موضع می‌گیرند. هدف ایدئولوژی سانتریسم تابع ساختن منافع طبقه کارگر به منافع بورژوازی است. لنین با افشای ماهیت سانتریسم به کارگران کمک کرد تا منافع طبقاتی خود را دریابند، اپورتونیستهای عیان و نهان را از صفوف خود برانند و در حزب انقلابی واقعاً مارکسیستی گردانند.

۱۰- **بوند (Bunde)** – عنوان «اتحادیه کل کارگران یهود در لیتوانی، لهستان و روسیه» - این اتحادیه در سال ۱۸۹۷ در کنگره مؤسسان گروههای سوسیال دمکرات یهود در ویلنو تشکیل شد

و بطور کلی عناصر نیمه پرولتر و پیشه وران یهودی مناطق باختری روسیه را دربر می گرفت. در کنگره اول حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه، بوند، به عنوان یک «سازمان خودمختار که فقط در مسائل خاص مربوط به پرولتاریای یهود استقلال داشت»، وارد حزب شد. در اوایل سال ۱۹۰۱، چهارمین کنگره بوند خواستار لغو روابط سازمانی مقرر در کنگره اول حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه شد و قطعنامه‌ای صادر کرد که در آن فدراسیون را جایگزین خودمختاری می ساخت. در قطعنامه مربوط به «شیوه‌ها و وسایل مبارزه سیاسی» کنگره چهارم بوند گفته می شد که «بهترین وسیله جلب توده‌های گسترده به جنبش، مبارزه اقتصادی است».

در کنگره دوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه پس از آنکه کنگره خواست بوند را در مورد اینکه به عنوان یگانه نماینده پرولتاریای یهود شناخته شود، رد کرد، بوند از حزب خارج شد. در سال ۱۹۰۶ به موجب قرار کنگره چهارم (کنگره متحد کننده)، بوند مجدداً به حزب پذیرفته شد.

اعضای بوند در داخل حزب پیوسته از جناح اپورتونیست حزب («اکونومیستها»، منشویکها، انحلال طلبان) پشتیبانی و علیه بلشویسم و بلشویکها مبارزه می کردند. در سال ۱۹۱۷ بوند به پشتیبانی از دولت موقت ضدانقلابی برخاست و همراه با دشمنان انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر علیه حکومت شوروی مبارزه می کرد. در سالهای جنگ داخلی و مداخله جنگی دول خارجی علیه حکومت شوروی رهبری بوند به نیروهای ضدانقلاب پیوست. در مارس ۱۹۲۱ بوند سازمان خود را منحل اعلام کرد و بخشی از اعضای آن وارد حزب کمونیست بلشویک روسیه شدند.

از مقاله «مناسبات با احزاب بورژوایی»

مسئله مناسبات سوسیال دمکراسی با احزاب بورژوایی در شمار مسائل به اصطلاح «کلی» یا «تئوریک» یعنی مسائلی است که با مسئله پراتیک مشخصی که اکنون در برابر حزب مطرح است، پیوند مستقیم ندارد. علیه قید این مسئله در دستور روز کنگره لندن حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه، منشویکها و نمایندگان سازمان «بوند» که در این زمینه متأسفانه مورد پشتیبانی تروتسکی خارج از فراکسیون بودند، به مبارزه شدیدی برخاستند. جناح اپورتونیست حزب ما، نظیر این جناح در احزاب سوسیال دمکرات دیگر، خواستار دستور روز «عملی» یعنی «پراتیک» برای کنگره بود. این جناح از مسائل «کلی گسترده» حذر داشت و فراموش می کرد که یگانه سیاست پراتیک واقعی در آخرین تحلیل همان سیاست اصولی گسترده است، فراموش می کرد که کسی که پیش از حل مسائل کلی به مسائل جزئی بپردازد، حتماً در هر گام بی آنکه خود متوجه باشد، با این مسائل کلی «برخورد» خواهد کرد و برخورد کردن کورکورانه به این مسائل در هر مورد جزئی، محکوم ساختن سیاست خویش به بدترین تزلزلات و بی پرنسپیی است.

... سرچشمه واقعی تقریباً تمام و مسلماً تمام اختلاف نظرهای اساسی و تمام اختلافات مربوط به مسائل سیاست پراتیک پرولتاریا در انقلاب روسیه اختلاف موجود در ارزیابی مناسبات ما با احزاب غیر پرولتری بوده است. از همان آغاز انقلاب روسیه دو نظریه بنیادی درباره خصلت این انقلاب و نقش پرولتاریا در آن در میان سوسیال دمکراتها پدید شد. کسی که بخواهد بدون

توجه به اختلاف میان این دو نظریه بنیادی، به تحلیل اختلاف نظرهای تاکتیکی در حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه بپردازد، به طرز چاره ناپذیر میان خرده ریزها و جزئیات سردرگم خواهد ماند ...

سال ۱۹۰۷

از مقاله « هدف مبارزه پرولتاریا در انقلاب ما »

... اشتباه بنیادی تروتسکی در آن است که خصلت بورژوایی انقلاب را نادیده می انگارد و درباره مسئله گذار از این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی تصور روشن ندارد. از همین اشتباه اصلی است که آن اشتباهات فرعی ناشی می شود ... ایجاد ائتلاف میان پرولتاریا و دهقانان «مستلزم آنست که یا یکی از احزاب بورژوایی موجود بر دهقانان فائق آید و یا اینکه دهقانان یک حزب مستقل نیرومند تشکیل دهند». روشن است که این دعوی هم از نظر تئوریک و هم از نظر تجربه انقلاب روسیه نادرست است. «ائتلاف» میان طبقات به هیچ وجه نه مستلزم این یا آن حزب نیرومند است و نه اصولاً مستلزم حزبیت. این دعوی به معنی خلط مسئله طبقات با مسئله احزاب است. «ائتلاف» طبقات مزبور به هیچ وجه نه مستلزم آنست که یکی از احزاب بورژوایی موجود بر دهقانان فائق آید و نه مستلزم اینکه دهقانان یک حزب مستقل نیرومند تشکیل دهند! از نظر تئوریک این مطلب بدان جهت روشن است که اولاً دهقانان با دشواری خاص به شکل در حزب تن در می دهند و ثانیاً تشکیل احزاب دهقانی در انقلاب بورژوایی روندی بسیار دشوار و طولانی دارد و در نتیجه همین امر حزب «مستقل نیرومند» ممکن است فقط در لحظه پایان انقلاب پدید آید. تجربه انقلاب روسیه نیز به روشنی نشان می دهد که «ائتلاف» پرولتاریا و دهقانان دهها و صدها بار به اشکال به کلی گوناگون تحقق یافته است بی آنکه «هیچ حزب مستقل نیرومند»ی از دهقانان وجود داشته باشد. این ائتلاف هنگامی به تحقق پیوسته که میان فرضاً شورای نمایندگان کارگران و شورای نمایندگان سربازان یا کمیته اعتصاب راه آهن یا شورای نمایندگان دهقانان و غیره «وحدت عمل» وجود داشته است. اینگونه سازمانها همه اکثراً غیر حزبی بوده اند و با وجود این، هر بار که میان اینگونه سازمانها وحدت عمل وجود داشته، «ائتلاف» طبقات مسلماً تحقق پذیرفته است ...

... تشکیل بلوک سیاسی در لحظات تاریخی گوناگون گاه بر پایه «توافق مبارزه» برای یک قیام، گاه بر پایه توافق پارلمانی برای «وحدت عمل در مبارزه علیه دسته های باند سیاه» (۱۱) و علیه کادتها (۱۲) و غیره به تحقق می پیوندد. در سراسر دوران انقلاب* اندیشه دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان به هزار شکل گوناگون در عرصه عمل تجلی یافته است: از امضای بیانیه مربوط به امتناع از پرداخت مالیات و پس گرفتن پس اندازها (دسامبر سال ۱۹۰۵) یا امضای اوراق دعوت به قیام (ژوئیه سال ۱۹۰۶) گرفته تا انتخابات دوما دوم و سوم در سالهای ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸.

دعوی دوم تروتسکی نیز ... به همین گونه نادرست است. این نادرست است که «تمام مسئله عبارت از این است که محتوی سیاست دولتی را چه کسی معین می کند و چه کسی اکثریت همگون در آن تشکیل می دهد» و غیره ... تروتسکی خود در این گفتار «شرکت نمایندگان مردم

* دوران نخستین انقلاب خلقی روسیه در سالهای ۱۹۰۷-۱۹۰۵. مترجم.

دمکرات» را در «دولت کارگری» پذیرفته می داند یعنی دولت مرکب از نمایندگان پرولتاریا و دهقانان را قبول دارد. اینکه با چه شرایطی می توان شرکت پرولتاریا را در دولت انقلابی پذیرفته دانست، مسئله خاصی است و خیلی هم احتمال می رود که بلشویک در این مسئله نه تنها با تروتسکی بلکه با سوسیال دمکراتهای لهستانی نیز توافق نداشته باشد. ولی مسئله دیکتاتوری طبقات انقلابی به هیچ وجه به مسئله «اکثریت» داشتن در این یا آن دولت انقلابی و بدین مسئله که سوسیال دمکراتها با چه شرایطی می توانند در این یا آن دولت شرکت کنند، محدود نمی شود.

دعوی سوم تروتسکی ... از همه نادرست تر است. می گوید: «حتی بگذار که آنها [دهقانان] این عمل را [حمایت از رژیم دمکراسی طبقه کارگر] را با همان سطح پایینی از آگاهی انجام دهند که معمولاً به هنگام پیوستن به رژیم بورژوایی انجام می دهند». اگر قدرتمندان رژیم بورژوایی روی عدم آگاهی و روی پیش داوریهای موهوم دهقانان حساب می کنند و به این عوامل متکی می شوند، پرولتاریا برعکس نمی تواند روی چنین عواملی حساب کند و نه چنین حالتی را مفروض دارد که در دوران انقلاب عدم آگاهی و بی عملی دهقانان، ولو معمولی هم باشد، بر جای باقی ماند.

آوریل ۱۹۰۹

توضیحات

۱۱- **دسته‌های باند سیاه** - عنوان یکی از سازمانهای سلطنت طلب بسیار افراطی در دوران روسیه تزاری. افراد این باند به دستگیری پلیس و با استفاده از حمایت آن بر کارگران انقلابی، روشنفکران و دانشجویان ترقیخواه می تاختند، می زدند و می کشتند، خانه‌ها و بنای سازمانهای آنان را می سوزاندند، به میتینگ‌ها، تظاهرات و جلسات حمله می کردند و آنها را به گلوله می بستند.

۱۲- **کادت‌ها** - (Kadet) مأخوذ از عنوان دانشجویان دانشکده افسری دوران روسیه تزاری است که به نوبه خود از واژه فرانسوی "Cadet" اخذ شده است. "Kadet" عنوان اختصاری اعضای حزب بورژوا لیبرال به نام *Konstitusionno-demokratitscheskaia partia* یعنی «حزب دمکرات هوادار قانون اساسی» است و از حروف اول عنوان این حزب بر پایه جناس لفظی آن با "Cadet" ترکیب شده است.

از نامه به آ. م. گورکی

۱۳ فوریه سال ۱۹۰۸

... درباره تروتسکی دفعه گذشته قصد داشتم به شما جواب بدهم، ولی فراموش کردم. ما ... بلافاصله تصمیم گرفتیم او را به کار در روزنامه «پرولتاری» دعوت کنیم. نامه‌ای به او نوشتیم و یک موضوع تعیین و پیشنهاد کردیم. نامه را با **توافق عمومی** امضاء کردیم: «هیئت تحریریه پرولتاری»، زیرا می خواستیم کار را بر پایه جمعی تری استوار سازیم (مثلاً من به نوبه خود در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۳ که تروتسکی منشویک بود، با او جنگ بزرگی داشتم، دعوا بسیار

سخت بود). حال نمی‌دائم تروتسکی از این شکل کار رنجیده است یا چه، ولی نامه‌ای فرستاد که خودش نوشته بود: در آن «به مأموریت از جانب رفیق تروتسکی» به هیئت تحریریه «پرولتاری» اطلاع داده می‌شود که او از نوشتن مقاله امتناع می‌ورزد، کارش زیاد است. به نظرم این ژست است. در کنگره لندن نیز او ژست می‌گرفت. نمی‌دانم که آیا با ب - ک ها* همکاری خواهد کرد ...

م - ک ها** اینجا یک آگهی درباره ماهنامه‌ای تحت عنوان «گولوس سوتسیال دمکراتا»*** انتشار داده‌اند. آنرا به دست می‌آورم و برایتان می‌فرستم. مبارزه ممکن است حدت گیرد. ولی تروتسکی می‌خواهد خود را «مافوق فراکسیونهای دو طرف مبارزه» نگاه دارد ...

از مقاله «یادداشتهای یک پوبلیسیست» (۱۳)

«بحران وحدت» در حزب ما

الف. دو نظریه درباره وحدت

انحلال طلبان (۱۴) و اتزوویستها (۱۵) با یکدلی رقت انگیزی، بارانی از دشنام بر بلشویکها نثار می‌کنند (اولی‌ها بر پلخانف نیز). بلشویکها مقصرند، مرکز بلشویکی مقصر است، «لنین و پلخانف با رفتار «فردگرایی» خود» ... مقصرند، «گروه بی مسئولیت» مرکب از «اعضای سابق مرکز بلشویکی» ... مقصرند. همبستگی انحلال طلبان و اتزوویستها در این زمینه کامل است. وجود بلوک آنها علیه بلشویسم ارتدکس (بلوکی که در جریان مبارزات درون پلنوم (۱۶) نیز بارها مهر خود را بر این مبارزات نقش کرد و در پایین اختصاصاً از آن سخن خواهد رفت)، واقعیتی است مسلم. بیانگران دو جریان افراطی متعلق به دو قطب مخالف که به یکسان از نظریات بورژوایی پیروی می‌کنند و به یکسان ضد حزبی هستند، در سیاست درون حزبی خود، در مبارزه خود علیه بلشویکها و در اعلام روزنامه ارگان مرکزی (۱۷) به عنوان ارگان «بلشویکی»، کاملاً به یکدیگر می‌پیوندند. ولی تند و تیزترین دشنام‌های آکسلرد (۱۸) و آکسینسکی (۱۹) نیز فقط پرده‌ایست برای پوشش ناتوانی کامل آنها از درک مفهوم و اهمیت اتحاد حزبی. قطعنامه تروتسکی (قطعنامه گروه مقیم وین) فقط ظاهرش با «فاشگویی‌ها»ی آکسلرد و آکسینسکی فرق دارد. این قطعنامه بسیار «با احتیاط» تنظیم شده و مدعیست که در رعایت عدالت و انصاف «مافوق فراکسیون‌ها» قرار دارد. ولی مفهوم آن چیست؟ این است که در همه چیز «سران بلشویک» مقصرند و به دیگر سخن این همان «فلسفه تاریخ» است که آکسلرد و آکسینسکی نیز بدان می‌پردازند.

در همان بند اول قطعنامه وین گفته می‌شود: ... «نمایندگان تمام فراکسیونها و جریانها ... با قرار خود» (در پلنوم) «مسئولیت اجرای قطعنامه‌های مصوبه را با شرایط معین و در همکاری با افراد و گروهها و ارگانهای معین، بطور آگاهانه و سنجیده به عهده خود گرفته‌اند». سخن بر سر «اختلافات درون ارگان مرکزی» است. چه کسی «مسئول اجرای قطعنامه‌های» پلنوم در

* ب - ک ها - بلشویک‌ها. مترجم.

** م - ک ها - منشویک‌ها. مترجم.

*** «گولوس سوتسیال دمکراتا» (Golos Sotsial-demokrata) - «ندای سوسیال دمکرات». مترجم.

ارگان مرکزی است؟ روشن است که اکثریت ارگان مرکزی یعنی بلشویکها و لهستانی‌ها؛ اینها هستند کسانی که مسئولیت اجرای قطعنامه‌های پلنوم را «در همکاری با افراد معین»، یعنی با اعضای «گولوس» (۲۰) و «وپریود» (۲۱)، به عهده دارند.

و اما قطعنامه عمده پلنوم در آن بخشی که به «حاد» ترین مسائل حزب ما یعنی به مسائلی اختصاص دارد که پیش از پلنوم بیش از همه بر سر آنها اختلاف بود و پس از پلنوم می‌بایست کمتر از همه مورد اختلاف باشند، از چه سخن می‌گویند؟

در این قطعنامه گفته می‌شود که عوامل دو گانه زیرین نموداری از نفوذ بورژوازی در پرولتاریا هستند: از یکسو نفی حزب غیر علنی (illegal م.) سوسیال دمکرات و کم بها دادن به نقش و اهمیت آن و غیره و از سوی دیگر نفی فعالیت دمکراتیک در مجلس دوما و نفی استفاده از امکانات قانوناً مجاز (legal م.) و پی‌نبردن به اهمیت این و آن و غیره.

حال می‌پرسیم که این قطعنامه چه مفهومی دربر دارد؟

آیا این مفهوم را دارد که اعضای «گولوس» می‌بایست با صداقت و قطعیت نفی حزب غیر علنی و کم بها دادن بدان را کنار بگذارند و غیره و چنین نظریه‌ای را یک کجروی بشناسند و خود را از آن رها سازند و به فعالیت مثبت در جهت خلاف این کجروی بپردازند، و اعضای «وپریود» می‌بایست با صداقت و قطعیت نفی فعالیت در دوما و نفی استفاده از امکانات قانوناً مجاز را کنار بگذارند و غیره، و اکثریت اعضای ارگان مرکزی می‌بایست با تمام نیرو بکوشند تا اعضای «گولوس» و «وپریود» را به شرط دست کشیدن صادقانه و پیگیر و قطعی از «کجروی‌ها» بی‌کنند که در قطعنامه پلنوم به تفصیل وصف شده است، به «همکاری» جلب کنند؟

یا مفهوم قطعنامه این است که اکثریت اعضای ارگان مرکزی مسئولیت اجرای این قطعنامه (قطعنامه‌های مربوط به برانداختن کجروی‌های انحلال طلبان و اتزویستها) را «در همکاری با افراد معین» یعنی اعضای «گولوس» که به دفاع از انحلال طلبی همچنان و حتی با شدت بیشتری ادامه می‌دهند و نیز در همکاری با افراد معین دیگر یعنی اعضای «وپریود» که به دفاع از حقانیت اتزویسم و اولتیماتویسم همچنان و حتی با شدت بیشتری ادامه می‌دهند و غیره، به عهده دارند؟

کافی است این سؤال مطرح گردد تا معلوم شود که جملات بلند بانگ موجود در قطعنامه تروتسکی چه اندازه میان تهی است و چگونه عملاً بر اساس دفاع از همان موضعی بکار می‌رود که آکسلرد و شرکاء و آکسینسکی و شرکاء بر آن استوارند.

تروتسکی در همان نخستین سطور قطعنامه خود تمام روح بدترین آشتی طلبی را بیان داشته است: «آشتی طلبی» در گیومه یعنی آشتی طلبی محفلی عامیانه که به «افراد معین» نظر دارد، نه به مشی معین و روح و محتوی ایدئولوژیک - سیاسی معین فعالیت حزبی.

تمام فرق عظیم میان «آشتی طلبی» تروتسکی و شرکاء که عملاً به بهترین نحوی برای خدمت به انحلال طلبان و اتزویستها بکار می‌رود و بدین جهت هر اندازه محیلانه تر و ظریف تر و زیباتر پرده به روی سخن آرایه‌های به ظاهر حزبی و به ظاهر ضد فراکسیون بکشد، به همان اندازه شر خطرناک تری را در حزب تشکیل می‌دهد، آری تمام فرق عظیم میان این «آشتی طلبی» و حزبیت واقعی که هدف پاکسازی حزب از انحلال طلبی و اتزویسم را تعقیب می‌کند، در همین نکته نهفته است.

۱۳- «یادداشت‌های یک پوبلیسیست» (پوبلیسیست (publiciste) یعنی نویسنده‌ای که مباحث اجتماعی و سیاسی را تشریح و تحلیل می‌کند). این مقاله در پاسخ به جزوه‌ای تحت عنوان «وضع کنونی و وظایف حزب - پلاتفرم تنظیم شده توسط گروهی از بلشویکها» که گروه اتزوویستهای (otzoviste - رجوع شود به توضیح شماره ۱۵) ناشر مجله «وپریود» («Vperiod» - رجوع شود به توضیح شماره ۲۱) آنرا در پاریس انتشار داده بودند، نگاشته شده است. جزوه، حاوی نظریات نادرستی درباره چگونگی وضع جنبش سوسیال دمکراسی روسیه و علل بروز انشعاب در آن بود. لنین در این مقاله نشان داد که موجودیت جریانهای گوناگون در جنبش سوسیال دمکراسی روسیه بر یک بنیاد کاملاً واقعی استوار است و مواضع انحلال طلبان (رجوع شود به توضیح شماره ۱۴) و مواضع ضدانقلابی و ماهیتاً ضد دمکراتیک بورژوازی لیبرال و بخش قابل ملاحظه‌ای از خرده بورژوازی به یکدیگر می‌پیوندند و ترس همه آنها را از انقلاب منعکس می‌سازد. لنین خاطر نشان ساخت که بنیاد ایدئولوژیک جریان انحلال طلبی در درجه اول نفی نقش رهبری پرولتاریا در انقلاب بورژوا دمکراتیک و نفی اتحاد طبقه کارگر و دهقانان است. جریان اپورتونیستی دیگر یعنی اتزوویسم تفاوتش با انحلال طلبی فقط در شیوه‌هایی است که برای تخریب حزب بکار می‌برد و به بیان دیگر این جریان نیز همان هدفهای انحلال حزب را منتهی در پرده سخن آرای‌های ماوراء انقلابی تعقیب می‌کند. تروتسکی و هوادارانش که مدعی بودند «خارج از فراکسیون‌ها» قرار دارند، در واقعیت امر با انحلال طلبان و اتزوویستها علیه بلشویکها هم آهنگ بودند و می‌کوشیدند پندار سازشکارانه امکان همکاری با این گروه‌ها را رواج دهند.

۱۴- **انحلال طلبان - انحلال طلبی**، عنوان یک جریان اپورتونیستی تندروی راست در داخل حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه بود. این جریان زائیده تحولات درونی منشویسم بود و پس از شکست نخستین انقلاب سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه در صفوف سوسیال دمکراتها پدید آمد. انحلال طلبان مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا و نقش رهبری آنرا در انقلاب نفی می‌کردند، برای انحلال حزب انقلابی غیرعلنی طبقه کارگر تلاش می‌کردند و برنامه و شعارهای انقلابی حزب را قبول نداشتند. انحلال طلبان رفیقان خرده بورژوازی نیمه راه پرولتاریا و حزب آن و ناقل ایدئولوژی بورژوایی در میان طبقه کارگر بودند. بیانگران سانتریسم یعنی تروتسکی و مارتف نیز عملاً در موضع انحلال طلبی جای داشتند. انحلال طلبان که حزب بارها آنها را محکوم کرده بود، به موجب قرار ششمین کنفرانس سراسری روسیه (کنفرانس پراگ) در ژانویه سال ۱۹۱۲ به کلی از حزب اخراج شدند.

۱۵- **اتزوویستها - اتزوویسم (otzovisme)** - اصطلاح روسی مشتق از واژه "otzive" یعنی احضار، فراخوانی) - عنوان یکی از گروههای اپورتونیست که بسال ۱۹۰۸ در میان بلشویکها پدید آمد. این گروه با شرکت نمایندگان حزب در مجلس دومای دولتی (رجوع شود به توضیح شماره ۸) و نیز در اتحادیه‌های کارگری و شرکتهای تعاونی و دیگر سازمانهای توده‌ای قانوناً مجاز یا نیمه مجاز مخالف بودند و می‌گفتند تمام فعالیت حزب باید در چارچوب یک سازمان غیر علنی متمرکز باشد و به همین جهت طلب می‌کردند که تمام نمایندگان حزب از دومای دولتی «فراخوانده شوند». اتزوویستها به فعالیت حزب سخت زیان زدند. سیاست آنها در جهت گسست پیوند میان حزب و توده‌ها و تبدیل حزب به یک سازمان سکتاریست ناتوان از بسیج نیروها برای پیکار انقلابی، سیر می‌کرد. بعدها انحلال طلبان و اعضای گروه ضد حزبی اتزوویست که پیرامون نشریه‌ای به نام «وپریود» گردآمده بودند در چارچوب «بلوک ماه اوت»

که تروتسکی تشکیل داده بود، با یکدیگر متحد شدند. لنین اتزوویستها را «انحلال طلبان وارونه» می نامید و علیه آنها مبارزه ایدئولوژیک آشتی ناپذیر انجام می داد.

۱۶- «مبارزات درون پلنوم» - منظور پلنوم کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه موسوم به «پلنوم متحد کننده» است که در روزهای ۲۳-۲ ژانویه سال ۱۹۱۰ در پاریس برگزار شد. پلنوم طبق خواست نمایندگان سازمانهای سوسیال دمکرات درون کشور تشکیل شد. لنین شرکت خود را در کار آن برای مبارزه علیه جریان انحلال طلبان و اتزوویسم و متحد ساختن تمام نیروهای حزب، سودمند شمرد. پلنوم به اصرار لنین قراری صادر کرد که انحلال طلبی و اتزوویسم را محکوم می ساخت و دعوت کنفرانسی با شرکت نمایندگان تمام حزب را ضرور اعلام می داشت. ولی انحلال طلبان و تروتسکیستها موفق شدند قرارهای چندی از تصویب پلنوم بگذرانند که هدف آنها فلج ساختن مبارزه بلشویکها در راه حفظ و تقویت حزب بود. از آن جمله بود قرار مربوط به تعطیل انتشار روزنامه بلشویکی موسوم به «پرولتاری» و توصیه کمک مالی به روزنامه تروتسکی که تحت عنوان «پراودا» در وین انتشار می یافت. در این پلنوم منشویکهای انحلال طلب نیز به ارگانهای مرکزی حزب راه یافتند. پلنوم نتوانست نقش خود را در زمینه «اتحاد» ایفا کند. پس از پلنوم مبارزه‌ای که بلشویکها علیه منشویکهای انحلال طلب و تروتسکیستها و دیگر عناصر ضد حزبی انجام می دادند، شدت بیشتری به خود گرفت.

۱۷- «اعلام روزنامه ارگان مرکزی به عنوان ارگان «بلشویکی»» - منظور روزنامه غیرعلنی ارگان مرکزی مجموعه حزب است که تحت عنوان «سوسیال دمکرات» از فوریه سال ۱۹۰۸ تا ژانویه سال ۱۹۱۷ انتشار می یافت. در هیئت تحریریه روزنامه، به موجب قرار کمیته مرکزی، نمایندگان بلشویکها، منشویکها و سوسیال دمکراتهای لهستانی شرکت داشتند.

۱۸- آکسلرد (Axelrod - ۱۹۲۸-۱۸۵۰) - یکی از سران منشویسم بود. نسبت به انقلاب اکتبر برخورد خصومت آمیز داشت. در مهاجرت از مداخله مسلحانه دول امپریالیستی علیه حکومت شوروی ابراز خرسندی کرد.

۱۹- آکسینسکی (Alexinski - متولد سال ۱۸۷۹) - در آغاز فعالیت خود سوسیال دمکرات بود. در انقلاب سال ۱۹۰۷-۱۹۰۵ به بلشویکها نزدیک شد. بعدها منشویک و ضدانقلابی دوآتشه از کار درآمد. انقلاب اکتبر را با خصومت تلقی کرد. در سال ۱۹۱۸ به خارجه گریخت و در مهاجرت به اردوی مرتجعین افراطی گروید.

۲۰- «گولوس» (Goloss) - عنوان کامل آن: «گولوس سوتسیال دمکراتا» یعنی «ندای سوسیال دمکرات» - ماهنامه ارگان خارجی منشویکهای انحلال طلب بود که از فوریه سال ۱۹۰۸ تا دسامبر سال ۱۹۱۱ نخست در ژنو و سپس در پاریس انتشار می یافت. از سال ۱۹۰۹ این روزنامه به مرکز ایدئولوژیک انحلال طلبان بدل شد.

۲۱- «وپریود» ("Vperiod" - واژه روسی به معنای «به پیش») - نشریه ارگان گروه ضد حزبی اتزوویستها (رجوع شود به توضیح شماره ۱۵). این گروه در ارتباط نزدیک با گروه انحلال طلبان ناشر ماهنامه «گولوس» (رجوع شود به توضیح شماره ۲۰) و تروتسکیستها علیه بلشویکها مبارزه می کرد. گروه مزبور که از پشتیبانی کارگران برخوردار نبود، در سال ۱۹۱۳ عملاً منحل شده بود، ولی انحلال قطعی و رسمی آن در سال ۱۹۱۷ پس از انقلاب فوریه انجام گرفت.

مفهوم تاریخی مبارزه درون حزبی در روسیه (۲۲)

موضوعی که در عنوان بدان اشاره شده، ضمن مقالاتی که تروتسکی و مارتف در شماره‌های ۵۰ و ۵۱ مجله "Neue Zeit" (۲۳) نگاشته‌اند، مطرح است. مارتف نظریات منشویسم را بیان می‌دارد و تروتسکی با پوششی از عبارات بسیار بلند بانگ لنگ لنگان از پی منشویکها گام برمی‌دارد. «تجربه روسی» برای مارتف در این معنی خلاصه می‌شود که «بی فرهنگی بلانکیستی و آنارشوییستی بر فرهنگ مارکسیستی پیروز شده است» (یعنی بلشویسم بر منشویسم پیروز شده است) و «سوسیال دمکراسی روسی با حرارتی فزون از حد به زبان روسی سخن گفته» و خلاف شیوه‌های تاکتیک «اروپایی» عمل کرده است. «فلسفه تاریخ» تروتسکی نیز عین همین است. علت مبارزه آن است که «روشنفکران مارکسیست خود را با جنبش طبقاتی پرولتاریا دمساز کرده‌اند» ...

۴

علت گسترش فراکسیون ها در جنبش سوسیال دمکراسی روسیه پس از انقلاب ... «دمساز شدن روشنفکران با پرولتاریا» نیست، بلکه دگرگون شدن مناسبات میان طبقات است. انقلاب سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ به تضاد آشتی ناپذیر میان دهقانان و بورژوازی لیبرال در مورد چگونگی شکل نظام بورژوایی در روسیه حدت بخشید، آنرا آشکار ساخت و در دستور روز قرار داد. پرولتاریای از نظر سیاسی رشد کرده، نمی‌توانست در این مبارزه شرکت بسیار جدی نداشته باشد و مبارزه میان بلشویسم و منشویسم بازتابی از مناسبات پرولتاریا با طبقات گوناگون است. خصیصه دوران سه ساله ۱۹۱۰-۱۹۰۸ عبارتست از پیروزی ضدانقلاب، احیای سلطنت مطلقه و تسلط دومای سوم که دوماهای باندهای سیاه و اکثریست‌ها (۲۴) است ... برای پرولتاریا این وظیفه ابتدایی در دستور روز قرار گرفته است که از حزب پرولتری خود که در آن واحد هم خصم ارتجاع است و هم خصم لیبرالیسم ضدانقلابی، دفاع کند. این وظیفه آسان نیست، زیرا تمام سنگینی بار تضیقات و اجحافات اقتصادی و سیاسی و تمام کینه لیبرالها، به مناسبت اینکه سوسیال دمکراسی رهبری توده‌ها در انقلاب را از چنگ آنان بیرون کشیده، بر سر پرولتاریا فرود آمده است.

بحران حزب سوسیال دمکرات بسیار شاق است. سازمانها فرو پاشیده‌اند. بخش بزرگی از رهبران قدیمی (خاصه از روشنفکران) بازداشت شده‌اند. کارگر سوسیال دمکرات طراز نوین که بتواند امور حزبی را به دست خود گیرد، هم اکنون پدید آمده است، ولی باید بر دشواریهای فوق العاده فایق آید. در چنین اوضاع و احوالی حزب سوسیال دمکرات بسیاری از «رفیقان نیمه راه» را از دست می‌دهد ... این عناصر اکنون از مارکسیسم و از سوسیال دمکراسی حذف می‌شوند. این روند در هر دو فراکسیون نمودار شده است: در میان بلشویکها به صورت جریان «اتزوویسم» که در بهار سال ۱۹۰۸ پدید آمد و بلافاصله در کنفرانس مسکو شکست خورد و پس از یک مبارزه طولانی که در پایان آن توسط مرکز رسمی فراکسیون طرد شد، در خارجه فراکسیون جداگانه‌ای به صورت گروه «وپریود» تشکیل داد ...

در میان منشویکها همین روند حذف «رفیقان نیمه راه» خرده بورژوا به صورت جریان انحلال طلبی پدید آمد ...

تروتسکی که به مفهوم تاریخی - اقتصادی این تجزیه در دوران ضدانقلاب، به مفهوم جریان حذف عناصر غیر سوسیال دمکرات از حزب کارگری سوسیال دمکرات پی نبرده است، به خوانندگان آلمانی از «تجزیه» هر دو فراکسیون، از «تجزیه حزب»، از «تلاشی حزب» سخن می گوید.

این ادعا خلاف حقیقت است. و این خلاف حقیقت اولاً ناتوانی مطلق تروتسکی را در زمینه درک تئوریک روشن می سازد. تروتسکی به هیچ وجه نفهمیده است که چرا پلنوم، هم انحلال طلبی و هم اتزوویسم را «نموداری از نفوذ بورژوایی در پرولتاریا» شناخت. واقعاً هم فکر کنید: آیا حذف جریانهایی که نفوذ بورژوایی را در پرولتاریا منعکس می سازند و حزب آنها را محکوم کرده است، معنایش تجزیه و تلاشی حزب است یا تحکیم و پاکسازی آن؟

ثانیاً این خلاف حقیقت، «سیاست» تبلیغ برای شناساندن فراکسیون تروتسکی را در عمل نشان می دهد. اینکه تروتسکی برای ایجاد یک فراکسیون تلاش می ورزد، مطلبی است که پس از اقدام تروتسکی به خارج کردن نماینده کمیته مرکزی از «پراودا» (۲۵)، اکنون همه کس آنرا می ببند. تروتسکی برای تبلیغ کردن فراکسیون خود خجالتی ندارد از اینکه به آلمانی ها بگوید «حزب» تجزیه می شود، هر دو فراکسیون تجزیه می شوند، ولی او، تروتسکی یک تنه همه را نجات می دهد. ولی در واقعیت امر اکنون ما همه می بینیم - و قطعاً تازه تروتسکی (صادر از جانب کلوب وین، به تاریخ ۲۰ نوامبر سال ۱۹۱۰) با وضوح خاصی نشان می دهد که تروتسکی فقط از اعتماد انحلال طلبان و گروه «وپریود»، برخوردار است و بس.

اینکه تروتسکی ضمن تحقیر حزب و تجلیل خود در انظار آلمانی ها، کار وقاحت را به کجا می رساند، موضوعی است که مثلاً نمونه زیر آنرا نشان می دهد. تروتسکی می نویسد «توده های کارگر» روسیه بر آنند که «حزب سوسیال دمکرات حزبی خارج از (تکیه روی کلمه از تروتسکی) محیط آنهاست؛ و او سپس از «سوسیال دمکراتهای بدون سوسیال دمکراسی» سخن می گوید.

آقای پوتره سف (۲۶) و دوستانش در قبال چنین سخنانی چگونه می توانند از بوسیدن تروتسکی خودداری ورزند؟

ولی بطلان این سخنان را نه تنها سراسر تاریخ انقلاب، بلکه حتی انتخاب نمایندگان کارگری برای دومای سوم، ثابت می کند.

تروتسکی می نویسد: «فراکسیونهای منشویکها و بلشویکها، با نظریات پیشین و شکل سازمانی پیشین خود» برای فعالیت در سازمانهای علنی «به کلی ناتوان از کار درآمدند»، «گروههایی از سوسیال دمکراتها» فعالیت می کردند، «ولی همه کارها خارج از چارچوب فراکسیون ها و خارج از عرصه نفوذ سازمانی آنها صورت می گرفت» ... اینست آنچه تروتسکی می نویسد. ولی واقعیت بدین قرار است: فراکسیون بلشویکها از همان آغاز موجودیت فراکسیون سوسیال دمکرات در دومای سوم، توسط عده ای از افراد مورد اعتماد خود که از جانب کمیته مرکزی حزب اختیارات کامل داشتند، برای مساعدت و یاری و راهنمایی و کنترل فعالیت نمایندگان سوسیال دمکرات در دوما، مدام به کار مشغول بود. هیئت تحریریه روزنامه ارگان مرکزی حزب نیز ... همین کار را انجام می دهد.

وقتی تروتسکی برای رفقای آلمانی با تفصیل تمام از حماقت «اتزوویسم» سخن می گوید و این جریان را «تبلوری» از بایکوتیسم (تحریم شرکت در انتخابات دوما ب.م.) که خاص مجموعه بلشویسم است جلوه می دهد، ولی سپس فقط در دو کلمه یادآور می شود که بلشویسم به اتزوویسم «امکان فایق آمدن بر خویش» نداد و «به شیوه ای قاطع یا به بیان صحیح تر لگام گسیخته به مبارزه علیه آن برخاست»، خواننده آلمانی البته نمی تواند برای خود مجسم سازد که در چنین

بیانی چه مایه‌ای از خدعه گری ظریفکاری شده، نهفته است. «پنهان سازی» ژرژوئیتی تروتسکی با حذف یک «نکته جزئی» کوچک و بسیار کوچک انجام گرفته است. او «فراموش کرده است» بگوید که از مدتی پیش یعنی از بهار سال ۱۹۰۹ فراکسیون بلشویکها در جلسه رسمی نمایندگان خود اتزروویستها را اخراج کرد و از خود راند. ولی اتفاقاً اشاره به همین «نکته جزئی» به صرفه تروتسکی نیست، زیرا او می خواهد از «تجزیه» فراکسیون بلشویک (و سپس حزب) سخن گوید نه از حذف عناصر غیر سوسیال دمکرات!

ما اکنون مارتف را یکی از آن رهبران جریان انحلال طلبی می شماریم که چون اصطلاحات شبه مارکسیستی را «با مهارت بیشتری» در دفاع از انحلال طلبان بکار می برد، خطرناکتر است. ولی مارتف آشکارا نظریاتی را بیان می دارد که مهر و نشان آن بر یک سلسله از جریانهای موجود در جنبش گسترده کارگری سالهای ۱۹۱۰-۱۹۰۳ نقش شده است. و حال آنکه تروتسکی برعکس فقط نوسانات شخصی خود را نشان می دهد. او در سال ۱۹۰۳ منشویک بود، در سال ۱۹۰۴ از منشویسم روی برگرداند، در سال ۱۹۰۵ نزد منشویکها بازگشت و در همان حال عبارات ماوراء انقلابی به رخ می کشید، در سال ۱۹۰۶ باز از آنها روی برگرداند، در پایان سال ۱۹۰۶ به دفاع از موافقتنامه‌های انتخاباتی با کادتها پرداخت (یعنی عملاً باز با منشویکها بود)، در بهار سال ۱۹۰۷ در کنگره لندن می گفت که اختلاف نظر او با روزا لوگزمبورگ (۲۷) «بیشتر اختلاف بر سر سلیقه‌های شخصی است تا بر سر جریانهای سیاسی». تروتسکی امروز از توشه اندیشه‌های یک فراکسیون و فردا از توشه اندیشه‌های فراکسیون دیگر سرقت می کند و بدین جهت خود را **مافوق** هر دو فراکسیون اعلام می دارد. تروتسکی در تئوری در **هیچ چیز** با انحلال طلبان و اتزروویستها موافق نیست، ولی در **عمل در همه چیز** با گروه «گولوس» و گروه «وپریود» موافق است.

بدین جهت وقتی تروتسکی به رفقای آلمانی می گوید که نماینده «گرایش عمومی حزب» است، من ناچارم اعلام کنم که او فقط نمایندگی فراکسیون خودش را دارد و فقط از اعتماد معینی در میان اتزروویستها و انحلال طلبان برخوردار است. اینک فاکتهایی که صحت اظهار مرا ثابت می کند. در ژانویه سال ۱۹۱۰ کمیته مرکزی حزب ما با روزنامه «پراودا»ی تروتسکی ارتباط نزدیک برقرار ساخت و نماینده‌ای از جانب کمیته مرکزی برای هیئت تحریریه آن نامزد کرد. در سپتامبر سال ۱۹۱۰ روزنامه ارگان مرکزی حزب خبر داد که نماینده کمیته مرکزی به مناسبت سیاست ضد حزبی تروتسکی با او قطع رابطه می کند. پلخانف به عنوان نماینده منشویکهای حزبی (۲۸) و نماینده هیئت تحریریه ارگان مرکزی در کپنهاگ همراه با نگارنده این سطور به عنوان نماینده بلشویکها و یکی از رفقای لهستانی مراتب اعتراض شدید خود را نسبت به شیوه‌ای که تروتسکی امور حزبی ما را در مطبوعات آلمان جلوه گر می سازد، ابراز داشتند (۲۹).

حال بگذار خوانندگان خود قضاوت کنند که آیا تروتسکی در سوسیال دمکراسی روسیه نماینده گرایش «عمومی حزب» است یا نماینده گرایش «عمومی ضد حزب».

مه سال ۱۹۱۰

توضیحات

۲۲- مقاله «مفهوم تاریخی مبارزه درون حزبی در روسیه» علیه مقالات افترا آمیزی که تروتسکی و مارتف در سپتامبر سال ۱۹۱۰ در مجله "Die Neue Zeit" ارگان سوسیال

دمکراسی آلمان (رجوع شود به توضیح شماره ۲۳) انتشار داده بودند، نوشته شده است. تروتسکی و مارتف در این مقالات مفهوم واقعی مبارزه درون حزبی و تاریخچه انقلاب سال ۱۹۰۷-۱۹۰۵ روسیه را تحریف کرده بودند.

۲۳- "Die Neue Zeit" - عنوان مجله ارگان سوسیال دمکراسی آلمان که از سال ۱۸۸۳ تا سال ۱۹۲۳ در اشتوتگارت انتشار می یافت. تا اکتبر سال ۱۹۱۷ سردبیری آن با کائوتسکی بود. طی سالهای ۱۸۸۵-۱۸۹۵ برخی از مقالات مارکس و انگلس در آن به چاپ می رسید. رهبران نامی جنبش کارگری آلمان و کشورهای دیگر در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم با این مجله همکاری داشتند.

از نیمه دوم سالهای نود سده ۱۹ این مجله به انتشار منظم مقالات رویزیونیستها و از آن جمله سلسله مقالاتی از برنشتین تحت عنوان «مسائل سوسیالیسم» پرداخت. رویزیونیستها در این مقالات به شدت علیه مارکسیسم مبارزه می کردند. "Die Neue Zeit" در دوران نخستین جنگ جهانی امپریالیستی موضع سانتریستی اتخاذ کرد و عملاً به پشتیبانی از سوسیال شوونیستها پرداخت. سوسیال شوونیستها در نخستین جنگ جهانی در جنبش جهانی کارگری و در میان احزاب و رهبران انترناسیونال دوم، یک جریان اپورتونیستی پدید آوردند. سوسیال شوونیسم مدافع جنگ امپریالیستی بود. سوسیال شوونیستها هر کشور عملیات جنگی ارتشهای کشورهای خویش را صحیح و عادلانه اعلام می داشتند و از دولتهای بورژوایی خود پشتیبانی می کردند.

سوسیال شوونیستها با خیانت به انترناسیونالیسم پرولتری، صلح طبقاتی با بورژوازی کشور خویش را موعظه می کردند و بخاطر پیروزی این بورژوازی و تقسیم مجدد جهان میان امپریالیستها و غارت مستعمرات، کارگران کشورهای مختلف را به جنگ علیه برادران کارگر خویش برمی انگیزتند. امروز هم سوسیال شوونیسم در بسیاری از کشورها سلاح ایدئولوژیک احزاب سوسیالیست راست است.

۲۴- اکتبريست ها - عنوان اعضای حزب «اتحاد ۱۷ اکتبر». این حزب که پس از انتشار اعلامیه ۱۷ اکتبر سال ۱۹۰۵ تزار تشکیل شد، بیانگر منافع صاحبان صنایع بزرگ و ملاکانی بود که به شیوه سرمایه داری بهره کشی می کردند. در این اعلامیه، تزار وحشت زده از انقلاب وعده‌های دروغین آزادی بیان و آزادی اجتماعات می داد و نیز تصمیم خود را درباره تشکیل یک «پارلمان روسی» یعنی دوما دولتی (رجوع شود به توضیح شماره ۸) اعلام می داشت. حزب اکتبريست ها یک حزب سرپا ضدانقلابی بود. این حزب اعلامیه ۱۷ اکتبر سال ۱۹۰۵ را در گفتار می پذیرفت، بی آنکه در راه محدود ساختن سلطنت مطلقه تزاری عملاً گام بردارد. اکتبريست ها از سیاست داخلی و خارجی دولت تزاری پشتیبانی کامل به عمل می آوردند.

۲۵- «پراودا» - منظور روزنامه منشویکی ارگان فراکسیون تروتسکی است که طی سالهای ۱۹۰۸-۱۹۲۱ انتشار می یافت. این روزنامه نمایندگی هیچ یک از سازمانهای حزبی روسیه را نداشت و همانگونه که لنین خاطرنشان می ساخت، یک «مؤسسه خصوصی» بود. روزنامه مزبور که در گفتار خود را «غیر فراکسیونی» اعلام می کرد، از همان شماره اول علیه بلشویکها به مبارزه برخاست و به حمایت از انحلال طلبان و اتزوویستها و تبلیغ «تئوری» سانتریستی پرداخت. به موجب این «تئوری» انقلابیون و اپورتونیستها می بایست در یک حزب با یکدیگر همکاری کنند. در سال ۱۹۱۲ تروتسکی و روزنامه‌اش بانی بلوک ضد حزبی معروف به «بلوک ماه اوت» شدند.

۲۶- پوتره سف (Potressov - ۱۸۶۹-۱۹۳۴) - یکی از سران منشویسم بود که پس از انقلاب اکتبر به خارج مهاجرت کرد و در آنجا به تبلیغات ضد شوروی پرداخت.

۲۷- روزا لوگزمبورگ (Luxemburg - ۱۹۱۹-۱۸۷۱) - شخصیت برجسته جنبش کارگری لهستان و آلمان و یکی از رهبران جناح چپ انترناسیونال دوم. یکی از مبتکرین تشکیل گروه «انترناسیونال» در آلمان بود. این گروه بعدها گروه «اسپارتاکوس» و سپس «اتحاد اسپارتاکوس» نامیده شد. در جریان انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ یکی از رهبران پیشاهنگ انقلابی کارگران آلمان بود. در ژانویه سال ۱۹۱۹، هنگامی که قیام کارگران آلمان در هم شکسته شد، بازداشت شد و به طرزی فجیع به قتل رسید.

۲۸- **منشویکهای حزبی** - گروهی از منشویکهای تحت رهبری پلخانف بودند که در پایان سال ۱۹۰۸ از منشویکهای انحلال طلب جدا شدند و علیه آنها موضع گرفتند. گروه هوادار پلخانف ضمن حفظ مواضع منشویکی خود، خواستار بقای سازمان غیرعلنی و فعالیت غیرعلنی حزب بودند و به همین جهت تصمیم به تشکیل یک بلوک با بلشویکها گرفتند. لنین ضمن دعوت بلشویکها به اتحاد با منشویکهای حزبی خاطرنشان می ساخت که سازش با این گروه فقط بر بنیاد مبارزه در راه حزب انقلابی و علیه جریانهای انحلال طلبی میسر خواهد بود. منشویکهای حزبی در فعالیت کمیته‌های محلی حزب و در نشریات بلشویکی با بلشویکها همکاری می کردند. نزدیکی با منشویکهای حزبی که اکثریت کارگران منشویک روسیه از آنها پیروی می کردند، به گسترش نفوذ بلشویکها در سازمانهای کارگری قانوناً مجاز و طرد انحلال طلبان از این سازمانها کمک کرد. در سال ۱۹۱۱ پلخانف بلوک با بلشویکها را برهم زد. او به بهانه مبارزه علیه «فراکسیونیسیم» و علیه انشعاب در حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه می کوشید بلشویکها را با اپورتونیستها آشتی دهد. در سال ۱۹۱۲ هواداران پلخانف به اتفاق تروتسکیست ها و اعضای سازمان «بوند» (رجوع شود به توضیح شماره ۱۰) و انحلال طلبان به مخالفت علیه قرارهای کنفرانس پراگ بلشویکها برخاستند.

۲۹- «**پلخانف ... همراه با نگارنده این سطور ... مراتب اعتراض شدید خود را نسبت به شیوه‌ای که تروتسکی امور حزبی ما را در مطبوعات آلمان جلوه گر می سازد، ابراز داشتند**» - منظور لنین همکاری بلشویکها و پلخانف در کنگره بین المللی سوسیالیستی کپنهاگ است که در روزهای ۲۸ اوت - ۳ سپتامبر سال ۱۹۱۰ برگزار شد. هر دوی آنها در هیئت نمایندگی حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه شرکت داشتند. در جریان کنگره، لنین و پلخانف به مناسبت مقاله افترا آمیز بی امضایی که پیرامون وضع سوسیال دمکراسی روسیه در روزنامه "Vorwärts" ارگان مرکزی سوسیال دمکراسی آلمان انتشار یافته و نویسنده آن تروتسکی بود، نامه اعتراضی به هیئت رهبری حزب سوسیال دمکرات آلمان تسلیم داشتند.

نامه به هیئت مقیم درون روسیه (۳۰) کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه

... روز ۲۶ نوامبر (به تقویم جدید) سال ۱۹۱۰ تروتسکی در به اصطلاح کلوب حزب وین (عنوان محفل تروتسکیست ها مرکب از خارجه نشسته‌های آلت دست تروتسکی) قطعنامه‌ای از تصویب گذراند و آنرا جداگانه به چاپ رساند. نسخه‌ای از آن به پیوست نامه ارسال می گردد. در آن علیه روزنامه «رابوچایا گازتا» (۳۱) ... اعلان جنگ شده است. براهین آن تازگی ندارد. اظهار این مطلب که اکنون «پایه اصولی» برای مبارزه علیه گروه «گولوس» و گروه

«وپریود» وجود ندارد، از مضحکه و سالوسی بالاتر است. همه می دانند که گروه «گولوس» و گروه «وپریود» حتی در فکر منحل ساختن فراکسیون های خود نبوده‌اند و گروه «گولوس» عملاً تمام و کمال از انحلال طلبان و از پوتره سف و شرکاء پشتیبانی می کنند و گروه «وپریود» یک مدرسهٔ فراکسیونی در خارجه دایر کرده‌اند (با وجوهی از محل معلوم) (۳۲) که در آن ماخیسیم(۳۳) تعلیم می دهند و به افراد می آموزند که اتزوویسم یکی از «سایه روشنی‌های قانونی» است (عیناً از متن برنامهٔ آنها برداشت شده) و غیره و غیره.

دعوت تروتسکی به فعالیت «هماهنگ» حزب با گروه «گولوس» و گروه «وپریود» سالوسی مشمئز کننده و جمله پردازی صرف است. همه می دانند که در طول سراسر سالی که از پلنوم می گذرد گروه «گولوس» و گروه «وپریود» (با پشتیبانی پنهانی تروتسکی) بطور «هماهنگ» علیه حزب فعالیت کرده‌اند. در واقعیت امر این فقط بلشویکها هستند که طی تمام این یکسال با گروه پلخانف، هم در روزنامهٔ ارگان مرکزی، هم در روزنامهٔ «رابوچایا گازتا»، هم در کپنهاگ و هم در ارگان علنی داخل روسیه فعالیت حزبی هماهنگ داشته‌اند.

ولی با آنکه حملات تروتسکی علیه بلوک بلشویکها و گروه پلخانف تازگی ندارد، نتیجه گیری قطعنامهٔ او تازه است: کلوب وین (یعنی تروتسکی) «برای تدارک و تشکیل کنفرانس حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه یک صندوق حزبی عمومی دایر کرده است».

این دیگر تازه است. این عمل گام مستقیمی است که به سوی انشعاب برداشته می شود. این نقض آشکار موازین قانونی حزب و آغاز ماجراجویی تروتسکی است که او در آن گردن خود را خواهد شکست. به روشنی دیده می شود که این عمل، انشعاب است. از گام تروتسکی یعنی «صندوق» تروتسکی فقط گروه «گولوس» و گروه «وپریود» پشتیبانی می کنند. از شرکت ب - ک ها و گروه پلخانف در آن سخنی هم نمی تواند در میان باشد. انحلال طلبان مقیم زوریخ (گروه «گولوس») هم اکنون از تروتسکی پشتیبانی کرده‌اند و علت آن هم روشن است. کاملاً ممکن و محتمل است که «صندوق ها»ی «معلومی» که گروه «وپریود» در اختیار دارد، به روی تروتسکی گشوده شوند. در نتیجهٔ آن، همانگونه که توجه دارید، خصلت ماجراجویانهٔ اقدام او فقط تشدید خواهد شد.

روشن است که این اقدام، موازین قانونی حزب را نقض خواهد کرد، زیرا از کمیتهٔ مرکزی سخنی هم در میان نیست. این فقط کمیتهٔ مرکزی است که می تواند کنفرانس تشکیل دهد. از این گذشته، تروتسکی که در اوت سال ۱۹۱۰ نمایندهٔ کمیتهٔ مرکزی در «پراودا» (۲۵) را از خود راند، بدینسان خود را از حق استفاده از هر گونه موازین قانونی محروم ساخته و «پراودا» را از ارگان مورد پشتیبانی نمایندهٔ کمیتهٔ مرکزی به ارگان صرفاً فراکسیونی تبدیل کرده است.

پس. مطلب معلوم و وضع روشن شد. گروه «وپریود» «صندوق ها»ی «معلومی» برای مبارزه علیه حزب و دفاع از «سایه روشن قانونی» (یعنی اتزوویسم) گردآورده است. تروتسکی در شمارهٔ اخیر «پراودا» (و ضمن سخنرانی در زوریخ) با گروه «وپریود» سخت مغالزه می کند. انحلال طلبان درون روسیه فعالیت کمیتهٔ مرکزی داخل روسیه را مختل ساخته‌اند و حالا انحلال طلبان مقیم خارجه می خواهند پلنوم خارج از کشور یعنی هر گونه کمیتهٔ مرکزی را مختل سازند. تروتسکی با استفاده از این «ویرانگری موازین قانونی» به انشعاب سازمانی مبادرت می ورزد و صندوق «خود» را برای کنفرانس «خود» دایر می سازد.

تقسیم رل انجام گرفته است. گروه «گولوس» پوتره سف و شرکاء را یکی از «سایه روشنی‌های قانونی» می شمارد و به دفاع از آنها برمی خیزد. گروه «وپریود» اتزوویسم را یکی از «سایه روشنی‌های قانونی» می شمارد و به دفاع از آن برمی خیزد. تروتسکی می خواهد هم از آن و هم از این دفاع کند و کنفرانس خود را تشکیل دهد (شاید با پول گروه «وپریود»). اتحاد سه گانه

(پوتره سف + تروتسکی + ماکسیمف (۳۴)) علیه اتحاد دوگانه (ب - ک ها به علاوه گروه پلخانف). گسترش قوا پایان یافته است. مبارزه آغاز شده است. شما توجه دارید که چرا من اقدام تروتسکی را ماجراجویانه می نامم. این اقدام از هر جهت ماجراجویی است.

این اقدام از نظر ایدئولوژیک ماجراجویی است، زیرا تروتسکی با متحد ساختن پوتره سف و ماکسیمف که از بلوک «لنین - پلخانف» (اصطلاح دلپذیر آنها) نفرت دارند، تمام دشمنان مارکسیسم را گرد خود جمع می کند. تروتسکی تمام کسانی را که تفرقه ایدئولوژیک برایشان گرامی و دلپذیر است، جمع می کند، تمام کسانی را که به دفاع از مارکسیسم اعتنایی ندارند و تمام عناصر عامی را که نمی فهمند مبارزه بر سر چیست و میلی هم به آموختن و اندیشیدن و کاویدن و یافتن ریشه های ایدئولوژیک اختلاف نظر ندارند، متحد می سازد. تروتسکی در این دوران تشتت، تفرقه و نوسان به آسانی می تواند «قهرمان یک ساعته» از کار درآید و تمام عناصر عامی را دور خود جمع کند. ولی هر قدر این تلاش آشکارتر بکار رود، شکست سنگین تری در پی خواهد داشت.

این اقدام از نظر سیاسی و حزبی ماجراجویی است، زیرا تمام علایم موجود نشان می دهد که اتحاد واقعی حزب سوسیال دمکرات فقط بر پایه نفی صادقانه و قطعی انحلال طلبی و اتزوویسم میسر است. ولی روشن است که پوتره سف (و گروه «گولوس») و گروه «وپریود» نه از اولی و نه از دومی دست برداشته اند. تروتسکی برای متحد ساختن آنها می کوشد و بدینسان شیادانه خود را می فریبد. حزب را می فریبد و پرولتاریا را می فریبد. در این رهگذر تروتسکی عملاً بجز تحکیم گروه های ضد حزبی پوتره سف و ماکسیمف هیچ چیز دیگری عایدش نخواهد شد. شکست این ماجراجویی، ناگزیر است.

سرانجام، این اقدام از نظر سازمانی ماجراجویی است، زیرا تشکیل کنفرانس از محل «صندوق» تروتسکی بدون تأیید کمیته مرکزی معنایش انشعاب است. بگذار این ابداع به نام تروتسکی بماند و بگذار مسئولیت آن به گردن او باشد. سه شعار زیرین نمایانگر وضع کنونی حزب است:

- ۱- تحکیم و پشتیبانی هر چه وسیع تر از اتحاد و تجمع گروه پلخانف و بلشویکها برای دفاع از مارکسیسم و مقابله با تفرقه ایدئولوژیک و برای مبارزه علیه انحلال طلبی و اتزوویسم.
- ۲- مبارزه برای تشکیل پلنوم یعنی برای برون رفت از بحران حزبی.
- ۳- مبارزه علیه ماجراجویی انشعابگرانه و ضد اصولی تروتسکی که پوتره سف و ماکسیمف را علیه سوسیال دمکراسی متحد می سازد.

دسامبر سال ۱۹۱۰

توضیحات

۳۰- «هیئت مقیم درون روسیه کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه» - منظور «جمع محدود کمیته مرکزی» است که پلنوم کمیته مرکزی حزب در اوت سال ۱۹۰۸ برای فعالیت در داخل کشور انتخاب کرده بود. این هیئت تا سال ۱۹۱۰ به فعالیت خود ادامه داد. در این هیئت، بلشویکها، منشویکها و نیز سوسیال دمکراتهای لهستان و لتونی و سازمان «بوند» (رجوع شود به توضیح شماره ۱۰) هر کدام نماینده داشتند.

۳۱- «رابوچایا گازتا» ("Rabotchaia Gazeta" - «روزنامه کارگری») - روزنامه ارگان بلشویکها بود که از ۳۰ اکتبر سال ۱۹۱۰ تا ۳۰ ژوئیه سال ۱۹۱۲ در پاریس انتشار می یافت. از این روزنامه جمعاً ۹ شماره به چاپ رسید. «منشویکهای حزبی» (رجوع شود به توضیح شماره ۲۸) نیز در کار این روزنامه شرکت داشتند. مؤسس و رهبر روزنامه لنین بود.

۳۲- «یک مدرسه فراکسیونی در خارجه دایر کرده اند (با وجوهی از محل معلوم)» - این مدرسه مرکز فراکسیونی اتروویستها (رجوع شود به توضیح شماره ۱۵) و برخی از گروههای دیگر ضد بلشویکها بود که در جزیره کاپری (ایتالیا) در سال ۱۹۰۹ توسط بوگدانف و لوناچارسکی تشکیل شده بود و گورکی نیز در آن شرکت داشت. مؤسسين این مدرسه توانستند موافقت برخی از سازمانهای محلی سوسیال دمکرات را با خود جلب کنند و این سازمانها ۱۳ نفر را برای تعلیم بدانجا اعزام داشتند. مدرسه چهار ماه دایر بود (اوت - دسامبر سال ۱۹۰۹). در ماه نوامبر میان شاگردان مدرسه انشعاب شد، بخشی از آنها زیر رهبری لنین قرار گرفتند و بقیه به اتفاق معلمین خود در دسامبر سال ۱۹۰۹ گروه ضد حزبی «وپریود» (رجوع شود به توضیح شماره ۲۱) را تشکیل دادند.

۳۳- **ماخسیم** (machisme) جریان فلسفی ایده آلیستی تحت عنوان امپیریوکریتیسیسم (empiriocriticisme - آزمون - نقدگرایی) که توسط ارنست ماخ (Ernst Mach - ۱۹۱۶ - ۱۸۳۸)، فیلسوف و فیزیسین اتریشی بنیاد نهاده شد.

۳۴- **ماکسیمف** (Maximov) (نام واقعی او بوگدانف - ۱۹۲۸ - ۱۸۷۳)، سوسیال دمکرات، فیلسوف، جامعه شناس، اقتصاددان، تحصیلاتش در رشته پزشکی بود. پس از کنگره دوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه به بلشویکها پیوست. سپس در رأس اتروویستها (رجوع شود به توضیح شماره ۱۵) قرار گرفت و رهبر گروه ضد حزبی «وپریود» شد. پس از انقلاب اکتبر انستیتوی انتقال خون را در مسکو تأسیس کرد.

از مقاله «پیرامون وضع درون حزب»

موضوع بحران درون حزب ما بار دیگر توسط مطبوعات سوسیال دمکرات در خارجه در رده اول قرار داده شده و در میان محافل وسیع حزبی تعبیرات و تردیدات و تزلزلات شدید برانگیخته است. بدین جهت بر روزنامه ارگان مرکزی حزب واجب است که این موضوع را کاملاً روشن سازد. مقاله مارتف در شماره ۲۳ «گولوس» و موضع گیری تروتسکی که قبای قطعنامه جدا چاپ شده ۲۶ نوامبر سال ۱۹۱۰ «کلوب وین»، بر آن پوشانده شده است، موضوع بحران را با تحریف کامل ماهیت امر در برابر خوانندگان مطرح می سازند.

مقاله مارتف و قطعنامه تروتسکی در عین حال اقدامات عملی معینی را نیز در پشت خود نهفته دارند که علیه حزب متوجه است. مقاله مارتف جز یک پوشش مطبوعاتی برای کارزار تبلیغاتی که گروه «گولوس» به قصد مختل ساختن فعالیت کمیته مرکزی حزب ما بدان دست زده اند، چیز دیگری نیست. قطعنامه تروتسکی نیز که سازمانهای محلی را به تدارک «کنفرانس سراسری حزب» بدون مراجعه به کمیته مرکزی و علیه کمیته مرکزی دعوت می کند، بیانگر همان چیز است که هدف گروه «گولوس» را تشکیل می دهد یعنی: **تخریب ارگانهای مرکزی مورد نفرت انحلال طلبان و همراه با آن در عین حال تخریب حزب به عنوان یک سازمان.** تنها فاش ساختن این اقدامات ضد حزبی گروه «گولوس» و تروتسکی کافی نیست، بلکه باید علیه آن

مبارزه کرد. رفقای که به حزب و احیای آن دلبستگی دارند باید مخالفت خود را با تمام کسانی که بنا بر ملاحظات و منافع صرفاً فراکسیونی و محفلی در تخریب حزب می کوشند، با نهایت قاطعیت اعلام دارند ...

موضع گیری تروتسکی که در ظاهر امر با گفته‌های مارتف در مورد تمسخر ناکامی های حزب و با اقدام گروه «گولوس» برای مختل ساختن فعالیت کمیته مرکزی هیچ پیوندی ندارد، در واقعیت امر هم با اولی و هم با دومی پیوند ناگسستنی دارد و این پیوند هم پیوند «منافع» است. خیلی ها در حزب هنوز پی نمی برند که این پیوند در چیست. قطعنامه ۲۶ نوامبر سال ۱۹۱۰ وین برای پی بردن به ماهیت امر مسلماً به آنها کمک خواهد کرد.

قطعنامه از سه بخش تشکیل می شود: ۱- اعلان جنگ به روزنامه «رابوچایا گازتا» (دعوت «اقدام به مقابله قاطع» با این روزنامه که به گفته تروتسکی «ارگان جدید فراکسیونی و محفلی» است)؛ ۲- مباحثه علیه مشی «بلوک» بلشویکها و گروه پلخائف؛ ۳- اعلام این مطلب که «جمعیت کلوب وین (یعنی تروتسکی و محفلش) مقرر می دارد که: برای تدارک و تشکیل کنفرانس حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه یک صندوق عمومی حزبی دایر گردد».

ما به بررسی بخش اول نخواهیم پرداخت. تروتسکی کاملاً حق دارد که می گوید «رابوچایا گازتا» یک «ارگان خصوصی» است و «اختیار ندارد از جانب تمام حزب سخن گوید». اما تروتسکی نباید این مطلب را فراموش می کرد که او و «پراودا»ی او نیز چنین اختیاری ندارند. وقتی او می گفت پلنوم کار «پراودا» را سودمند شناخت، نباید این فاکت را مسکوت می گذارد که پلنوم نماینده‌ای از جانب کمیته مرکزی برای هیئت تحریریه «پراودا» تعیین کرد. مسکوت گذاشتن این مطلب و یادآوری قرار پلنوم درباره «پراودا» را جز فریب کارگران چیز دیگری نمی توان نامید. و این فریبکاری تروتسکی به ویژه از آن جهت نابکارانه است که او در اوت سال ۱۹۱۰ نماینده کمیته مرکزی را از «پراودا» بیرون کرد. پس از این واقعه و پس از قطع رابطه «پراودا» با کمیته مرکزی، روزنامه تروتسکی جز یک «ارگان خصوصی» که ضمناً نتوانسته است تعهدات خود را انجام دهد، چیز دیگری نیست. تا زمانی که کمیته مرکزی دوباره گرد نیامده است، برای دآوری درباره روش «پراودا» در قبال کمیته مرکزی داور دیگری جز نماینده کمیته مرکزی که توسط پلنوم تعیین شده و رفتار تروتسکی را ضد حزبی شناخته است، وجود ندارد.

اینست نتیجه‌ای که از سؤال بسیار بجا طرح شده تروتسکی درباره اینکه چه کسی «اختیار دارد از جانب تمام حزب سخن گوید»، به دست می آید.

مطلب بدینجا پایان نمی پذیرد. از آنجا که (و تا زمانی که) انحلال طلبان مستقل قانونگرا فعالیت کمیته مرکزی درون روسیه را مختل می سازند و از آنجا که (و تا زمانی که) گروه «گولوس» فعالیت کمیته مرکزی خارج از کشور را مختل می سازند، یگانه ارگانی که اختیار دارد «از جانب تمام حزب سخن گوید» روزنامه ارگان مرکزی است.

ما نیز بدین جهت از جانب تمام حزب سخن می گوئیم که تروتسکی سیاست ضد حزبی تعقیب می کند: او که در قطعنامه خود، بدون هیچگونه یادآوری از کمیته مرکزی (گویی او دیگر با گروه «گولوس» توافق کرده است که فعالیت کمیته مرکزی باید مختل گردد!)، از جانب یکی از گروه‌های خارج از کشور «ایجاد صندوق برای تشکیل کنفرانس حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه را اعلام می دارد»، بدین سان موازین قانون حزب را زیر پا می گذارد و به راه ماجراجویی و انشعاب گام می نهد. اگر تلاشهای انحلال طلبان برای برهم زدن کمیته مرکزی به کامیابی می انجامید، آنوقت ما به عنوان یگانه ارگانی که اختیار دارد از جانب تمام حزب سخن گوید، بی درنگ اعلام می داشتیم که در «صندوق» و در عمل تروتسکی هیچگونه

شرکتی نخواهیم ورزید و فقط کنفرانسی را نماینده تمام حزب خواهیم دانست که ارگان مرکزی تشکیل دهد، نه محفل تروتسکی. ♦

دسامبر سال ۱۹۱۰

از مقاله « درباره دیپلماسی تروتسکی و درباره پلاتفرم سوسیال دمکراتهای وفادار به حزب »

شماره ۲۱ روزنامه «پراودا»ی تروتسکی که اخیراً پس از یک وقفه طولانی انتشار یافته است، روشنگر روند زوال آن گروههای خارج از کشور است که می کوشند بقای خود را بر بازی دیپلماتیک با جریانهای غیر سوسیال دمکراتیک انحلال طلبی و اتروویسم استوار سازند. روزنامه در ۲۹ نوامبر، به تقویم جدید، یعنی نزدیک به یک ماه پس از انتشار اطلاعیه کمیسیون سازمانی روسیه (۳۵) منتشر شده است. **ولی تروتسکی کوچکترین اشاره‌ای به این اطلاعیه نمی کند!**

برای تروتسکی کمیسیون سازمانی روسیه وجود ندارد. تروتسکی از آن جهت خود را سوسیال دمکرات وفادار به حزب می نامد که مرکز حزب در روسیه یعنی مرکزی که توسط اکثریت قریب به تمام سازمانهای سوسیال دمکرات روسیه ایجاد شده است، برایش مساوی با صفر است! یا شاید، رفا، برعکس، خود تروتسکی با گروه خارج از کشورش، برای سازمانهای سوسیال دمکرات روسیه مساوی با صفر است؟

تروتسکی با برجسته ترین حروف اطمینان می دهد - قسم خوردن که مایه نمی خواهد! - که روزنامه‌اش «فراکسیون نیست، بلکه حزبی است». ولی محتوی شماره ۲۲ را اندکی دقیق تر مورد توجه قرار دهید تا بلافاصله به کنه بازی ناشیانه‌ای که با فراکسیون های از حزب طرد شده «وپریود» و انحلال طلبان انجام می گیرد، پی ببرید ...

به سرمقاله به لفظ آراسته آن تحت عنوان پرطمطراق «به پیش!» رجوع می کنیم و در آن چنین می خوانیم: «کارگران آگاه! شما اکنون شعاری مهم تر» (عجب!) «و همه گیرتر» (بیچاره در گرماگرم عبارت پردازی سردرگم شده است) «از شعار آزادی سندیکاها، اجتماعات و اعتصابات ندارید». سپس می خوانیم: «سوسیال دمکراسی، پرولتاریا را به پیکار در راه جمهوری فرا می خواند. ولی برای آنکه پیکار در راه جمهوری شعار مجرد (!!) برگزیدگان معدود از کار درنیاید، شما کارگران آگاه باید به توده‌ها بیاموزید تا بر پایه تجربه خویش ضرورت آزادی اجتماعات را دریابند و در راه این خواست حیاتی طبقاتی مبارزه کنند».

لفظ انقلابی برای پوشش و توجیه اکاذیب انحلال طلبان و بدینسان گمراه ساختن کارگران، بکار می رود. چرا شعار جمهوری شعار مجرد **عده معدود** است، و حال آنکه جمهوری دال بر آنست که در آن نمی توان مجلس دوما را منحل ساخت؟ دال بر آنست که آزادی اجتماعات و مطبوعات در آن تأمین است؟ آزادی دهقانان از بند اجحاف و غارت ... تأمین است؟ آیا روشن نیست که مطلب درست عکس این است یعنی: این شعار «آزادی اجتماعات» است که اگر به عنوان یک

♦ در اینکه کنفرانس واقعا نماینده تمام حزب که توسط کمیته مرکزی حزب تشکیل شود، در اسرع اوقات ممکن ضرور است، هیچگونه بحثی نمی تواند در میان باشد.

شعار «همه گیر» و بدون پیوند با شعار جمهوری در نظر گرفته شود، شعاری «مجرد» و بی معنی از کار درمی آید؟

بی معنی است که از سلطنت تزاری «آزادی اجتماعات» طلب شود بی آنکه به توده‌ها توضیح داده شود که این آزادی با تزاریسم در یکجا نمی گنجد و لازمه تحقق این آزادی استقرار جمهوری است. ما سوسیال دمکراتها باید از پیشنهاد لوایح قانونی در دوما برای آزادی اجتماعات و از استیضاح‌ها و نطق‌های مربوط به این موضوع به عنوان دستاویز و دستمایه‌ای برای تبلیغ در راه جمهوری استفاده کنیم.

«کارگران آگاه باید به توده‌ها بیاموزند تا بر پایه تجربه خویش ضرورت آزادی اجتماعات را دریابند!» این همان نغمه کهنه اپورتوننیسم روسی کهنه‌ای است که «اکونومیست‌ها» در زمان خود ساز کرده بودند! تجربه توده‌ها این است که می بینند وزیران اجتماعات آنها را ممنوع می کنند، استانداران و رؤسای شهربانی همه روزه آنها را مورد تعدی و اجحاف قرار می دهند - اینست تجربه توده‌ها به مفهوم واقعی آن. و حال آنکه برجسته کردن شعار «آزادی اجتماعات» در مقابل شعار جمهوری، لفاظی روشنفکر اپورتونیستی است که توده‌ها او را نسبت به خود بیگانه می دانند ... توده‌ها را گونه دیگری از تجربه زنده تربیت می کند، نه تجربه روی کاغذ و روشنگر آنان نیز درست همان تبلیغاتی است که کارگران آگاه به سود جمهوری انجام می دهند، زیرا یگانه شعار همه گیر همان جمهوری به مفهوم دمکراسی سیاسی است.

تروتسکی خیلی خوب می داند که انحلال طلبان در نشریات علنی خود شعار «آزادی اجتماعات» را با شعار نابود باد حزب غیرعلنی، نابود باد مبارزه در راه جمهوری، درمی آمیزند. هدف تروتسکی آنست که به روی انحلال طلبی پرده سانس بکشد و کارگران را خواب کند.

با تروتسکی بحث ماهوی کردن غیرممکن است، زیرا او هیچ عقیده پابرجایی ندارد. با انحلال طلبان و اتزویستها می توان و باید بحث کرد، زیرا در عقیده خود پابرجا هستند، ولی با شخصی که بازی خود را از این طریق انجام می دهد که هم به روی اشتباهات آن گروه و هم به روی اشتباهات این گروه پرده سانس می کشد، بحث نمی کنند، بلکه او را به عنوان ... دیپلماتی از پست ترین قماش رسوا می کنند.

دسامبر ۱۹۱۱

توضیحات

۳۵- «کمیسئون سازمانی روسیه» که مأمور دعوت و تشکیل کنفرانسی به شرکت نمایندگان حزب از سراسر روسیه بود، طبق قرار کمیته مرکزی حزب در ژوئن سال ۱۹۱۱ تشکیل شد. در پایان سال ۱۹۱۱ بیش از ۲۰ سازمان حزبی پیرامون این کمیسیون گردآمدند که از آن جمله بودند سازمانهای حزبی پترزبورگ، مسکو، کیف، باکو، تقلیس و غیره. کمیسیون سازمانی برای متحد ساختن تمام سازمانهای حزبی درون روسیه و بازسازی حزب انقلابی به فعالیت سازمانی و تبلیغات گسترده‌ای دست زد و در ژانویه سال ۱۹۱۲ به تشکیل کنفرانس ششم (کنفرانس پراگ) موفق شد.

از مقاله « انحلال طلبان علیه حزب »

... به تروتسکی مأموریت داده شد تا تمام فضایل و مناقب کمیته سازمانی (۳۶) و کنفرانس انحلال طلبانه آینده را بستاید: برای این مأموریت چه کسی شایسته تر از «متحد کننده حرفه‌ای» بود؟ او نیز ... با تمام حرفی که در اختیار چاپخانه وین بود، به این ستایش پرداخت و اعلام داشت که: «گروه «وپریود»، گروه «گولوس»، بلشویکهای به حزب وفادار مانده، منشویکهای به حزب وفادار مانده، به اصطلاح انحلال طلبان و غیر فراکسیونی ها - در روسیه و در خارج از کشور - با قاطعیت تمام از کار «... کمیته سازمانی» پشتیبانی می کنند» («پراودا»، شماره ۲۴).

طفلک باز ... دروغ گفت و باز حسابش غلط از کار درآمد. بلوکی که با کوس و کرنا علیه کنفرانس سال ۱۹۱۲ (۳۷) تدارک دیده بودند، اکنون زیر هژمونی انحلال طلبان شیرازه‌اش به کلی از هم می پاشد و علت آن هم اینست که انحلال طلبان دم خروس خود را بیش از اندازه عیان نشان دادند. لهستانی ها از شرکت در کمیته سازمانی امتناع کردند. پلخانف پس از مکاتبه با نماینده این کمیته چند نکته جالب را روشن ساخت و آن اینکه: اولاً کنفرانس به عنوان یک کنفرانس «مؤسسان» در نظر گرفته می شود یعنی کنفرانس حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه نیست، بلکه کنفرانس یک حزب تازه است؛ ثانیاً دعوت این کنفرانس مبتنی بر اصل «آنارشوییستی» است و ثالثاً «کنفرانس توسط انحلال طلبان دعوت می شود». پس از اینکه این نکات بر رفیق پلخانف روشن شد، دیگر این مطلب که به اصطلاح بلشویکهای (!؟) به حزب وفادار مانده شجاعت به خرج داده تصمیم گرفتند تروتسکی را متهم سازند به اینکه با قلمداد کردن آنها در زمره هواداران کمیته سازمانی، برخلاف حقیقت سخن گفته است، نمی توانست ما را متعجب سازد. «این کمیته سازمانی با ترکیب کنونی خود و با گرایش آشکاری که از خود نشان می دهد تا نظر خود را در مورد انحلال طلبان به تمام حزب تحمیل کند و با آن اصول هرج و مرج سازمانی که تکمیل ترکیب اعضای خود را بر پایه آن استوار ساخت، - این کمیته سازمانی کوچکترین تضمینی برای دعوت کنفرانسی که واقعاً نماینده تمام حزب باشد، به وجود نمی آورد»، چنین است ارزیابی کنونی «به حزب وفادار ماندگان» شجاع شده ما درباره کمیته سازمانی. اینکه چپ چپهای ما یعنی گروه «وپریود» که به موقع خود در ابراز هواخواهی از کمیته سازمانی آنقدر شتاب ورزیدند، اکنون در چه موضعی هستند، بر ما معلوم نیست و این مطلب اهمیتی هم ندارد: مهم آنست که پلخانف خصلت انحلال طلبانه کنفرانسی را که کمیته سازمانی برای دعوت آن تدارک می دید، بطور انکار ناپذیر و با روشنی کامل مسجل ساخت و کله‌های متفکر گروه «آشتی طلبان» مجبور شدند این واقعیت را تصدیق کنند. بدینسان چه کسانی باقی ماندند؟ انحلال طلبان و تروتسکی ...

مبنای این بلوک روشن است: انحلال طلبان آزادی کامل دارند مشی خود را در هفته نامه «ژیویه دیلو» (۳۸) و ماهنامه «ناشا زاریا» (۳۹) «به شیوه پیشین» ادامه دهند و تروتسکی - در خارج از کشور - با عبارات انقلابی غلیظی که نه برای خودش خرجی برمی دارد و نه برای آنان قیدی ایجاد می کند، پرده بر اعمالشان می کشد.

این ماجرا برای کسانی که در خارجه برای وحدت آه می کشند، یک درس کوچک می دهد: برای آنکه بتوان حزب تشکیل داد، کافی نیست که آدم فقط بلد باشد فریاد بکشد: «وحدت، وحدت»، بلکه باید یک برنامه سیاسی و آن هم برنامه عمل سیاسی داشته باشد. بلوک مرکب از انحلال طلبان، تروتسکی، گروه «وپریود»، لهستانی ها، بلشویکهای (!؟) به حزب وفادار مانده،

منشویکهای مقیم پاریس و غیره و غیره و غیره از پیش به شکست رسوا محکوم بود، زیرا بر پایه بی پرنسپیی، دورویی و عبارت پردازی پوچ بنا شده بود. و اما کسانی که برای وحدت آه می کشند، بد نیست سرانجام یک مسئله بسیار پیچیده و بسیار دشوار را برای خود روشن کنند و آن اینکه: با چه کسانی می خواهند وحدت کنند؟ اگر با انحلال طلبان می خواهند وحدت کنند، پس چرا رک و راست آنرا نمی گویند و اگر مخالف اتحاد با انحلال طلبان هستند، پس دیگر برای چه وحدتی آه می کشند؟

کنفرانس ژانویه (۳۷) و ارگانهای منتخب آن، یگانه کانونی هستند که اکنون عملاً تمام فعالین حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه را در داخل روسیه متحد می سازند. جز این چیزی جز وعده‌های اعضای سازمان «بوند» و تروتسکی برای تشکیل یک کنفرانس انحلال طلبانه توسط کمیته سازمانی و چیزی جز «آشتی طلبانی» که اکنون دوران خماری پس از سرمستی انحلال طلبانه را می گذرانند، وجود ندارد.

مه سال ۱۹۱۲

توضیحات

۳۶- «کمیته سازمانی» - این کمیته در ژانویه سال ۱۹۱۲ در کنفرانسی به شرکت انحلال طلبان، نمایندگان سازمان «بوند»، کمیته محلی قفقاز و کمیته مرکزی سوسیال دمکراسی منطقه لتونی، تشکیل شد. هیئت تحریریه «پراودا»ی تروتسکی که در وین انتشار می یافت و نیز ماهنامه «گولوس سوتسیال دمکراتا» و گروه «وپریود» در آن شرکت فعال داشتند. رهبر واقعی این کمیته تروتسکی بود. این کمیته ارگان رسمی مأمور دعوت کنفرانس ضد حزبی ماه اوت ۱۹۱۲ بود.

۳۷- «کنفرانس سال ۱۹۱۲» - این کنفرانس که ششمین کنفرانس سراسری حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه بود طی روزهای ۱۸ - ۳۰ ژانویه سال ۱۹۱۲ در پراگ برگزار شد و به همین جهت «کنفرانس پراگ» نامیده می شود. در این کنفرانس بیش از ۲۰ سازمان حزبی شرکت داشتند. کنفرانس که دارای اهمیت کنگره حزبی بود، در پی ریزی حزب طراز نوین بلشویکها نقش برجسته ایفا کرد. کنفرانس دوران تاریخی کامل مبارزه بلشویکها علیه منشویکها را ارزیابی کرد و حزب را به سازمانی برای فعالیت انقلابی در سراسر روسیه تبدیل ساخت. کنفرانس پراگ مشی سیاسی و تاکتیک حزب را در اوضاع و احوالی که جنبش انقلابی دوباره اوج می گرفت، معین کرد. کنفرانس اهمیت بین المللی بزرگی داشت و برای عناصر انقلابی درون احزاب انترناسیونال دوم نمونه مبارزه قاطع علیه اپورتونیسیم بود، زیرا این مبارزه را به گسست کامل پیوند سازمانی با اپورتونیستها رسانید.

۳۸- «ژیویه دینلو» ("Jivoie Dielo" - «کار زنده») - عنوان هفته نامه مجاز انحلال طلبان بود که در سال ۱۹۱۲ در پترزبورگ انتشار می یافت. ۱۶ شماره از آن منتشر گردید. مارتف و آکسلرد در این نشریه شرکت فعال داشتند.

۳۹- «ناشازاریا» ("Nacha Zaria" - یعنی «سپیده ما») - عنوان ماهنامه مجاز انحلال طلبان. این ماهنامه از سال ۱۹۱۰ تا سال ۱۹۱۴ در پترزبورگ انتشار می یافت. «ناشازاریا» به مرکز انحلال طلبان در روسیه بدل گردید.

فروپاشیدن بلوک « اوت »

تمام کسانی که به جنبش کارگری و به مارکسیسم در روسیه توجه دارند، می دانند که در ماه اوت سال ۱۹۱۲ بلوکی [اتحادی] مرکب از انحلال طلبان، تروتسکی، لتونی ها(۴۰)، اعضای سازمان «بوند» و قفقازی ها(۴۱)، تشکیل شده بود.

خبر تشکیل این بلوک با کوس و کرنا در روزنامه «لوچ»(۴۲) - در روزنامه‌ای که درست به هنگام انتخابات پترزبورگ(۴۳) به قصد عقیم گذاشتن اراده اکثریت کارگران متشکل، با پولی غیر از پول کارگران، تأسیس شده است - اعلام گردید. «کثرت» شرکت کنندگان این بلوک تجلیل می شد، اتحاد «مارکسیست های پیرو مشی های گوناگون» تجلیل می شد، «وحدت» و فقدان روحیه فراکسیون گرایی تجلیل می شد و علیه «انشعابگران» یعنی هواداران کنفرانس ژانویه سال ۱۹۱۲(۳۷) غرش رعد برمی خاست.

بدینسان مسئله «وحدت» به صورت تازه یعنی به شکل عملی آن در برابر کارگران فکور مطرح شده بود. حال واقعیات می بایست نشان دهند که حق با کیست: با کسانی که پلاتفرم و تاکتیک «متحد کننده» «بانیان بلوک اوت» را تجلیل می کردند یا با کسانی که می گفتند این تابلوی کاذبی است که همان انحلال طلبان را به پوشش تازه‌ای می آراند.

از آن زمان درست یک سال و نیم گذشته و این مدت طولانی دوران اعتلای سالهای ۱۹۱۳-۱۹۱۲ را دربر دارد. و اینک در فوریه سال ۱۹۱۴ مجله جدیدی تحت عنوان «بوربا»(۴۴) تأسیس شده است که این بار به ویژه «متحد کننده» و به ویژه و به راستی «غیرفراکسیونی» و مؤسس آن هم هوادار «راستین» پلاتفرم ماه اوت یعنی تروتسکی است.

هم محتوی شماره اول «بوربا» و هم مطالبی که انحلال طلبان پیش از انتشار «بوربا» درباره آن نگاشته‌اند، واقعیت فروپاشیدن بلوک اوت و تلاشهای مذبوحانه‌ای را که برای پرده پوشی این فروپاشیدگی و فریب کارگران بکار می رود، بلافاصله به خواننده دقیق نشان می دهد. ولی این فریبکاری نیز خیلی زود فاش خواهد شد.

پیش از انتشار «بوربا» هیئت تحریری «سه ورنایا رابوچایا گازتا»(۴۵) شرح نیشداری چاپ کرد و نوشت: «چهره واقعی این مجله که اخیراً از آن در محافل مارکسیستی بالنسبه زیاد صحبت شده است، تاکنون هنوز بر ما روشن نیست».

خوب دقت کنید، خواننده: از اوت سال ۱۹۱۲ تروتسکی جزو سرکردگان بلوک متحد کننده اوت است، ولی سراسر سال ۱۹۱۳ نشان می دهد که او خود را از روزنامه «لوچ» و لوچیست ها کنار کشیده است. در سال ۱۹۱۴ این تروتسکی مجله خود را تأسیس می کند، ولی در عین حال بطور مجازی همچنان جزو «سه ورنایا رابوچایا گازتا» و «ناشا زاریا» است. از «یادداشت» سری تروتسکی علیه لوچیست ها و آقایان ف.د.(۴۶)، ل.م.(۴۷)، و ذوات «ناشناس» دیگر، «در محافل بالنسبه زیاد صحبت می شود».

ولی هیئت تحریری حقیقت دوست، غیر فراکسیونی و اتحاد طلب «سه ورنایا رابوچایا گازتا» می نویسد: «چهره این مجله هنوز بر ما روشن نیست»!

بر آنان هنوز روشن نشده که بلوک اوت فرو پاشیده است!!
خیر، آقایان ف.د، ل.م. و دیگر لوچیست ها، این چهره بر شما خیلی هم خوب «روشن است» و شما فقط کارگران را فریب می دهید.

بلوک اوت - همانگونه که ما آنزمان یعنی در اوت سال ۱۹۱۲ نیز می گفتیم - جز یک پوشش ساده برای استتار انحلال طلبان چیز دیگری نبود. این پوشش از هم گسیخت. حتی دوستانش در

روسیه قادر نبودند با هم بمانند. اتحاد طلبان کذایی نتوانستند حتی با هم اتحاد کنند و در نتیجه دو مشی «اوتی» پدید آمد: مشی لوچیست (مربک از «ناشا زاریا» و «سه ورنایا رابوچایا گازتا») و مشی تروتسکیست («بوربا»). هر دوی آنها پاره‌ای از درفش «اتحاد همگانی» اوت را که خود از هم دریده‌اند، به دست دارند و هر دو با صدای گرفته و خراشدار فریاد می‌کشند: «وحدت، وحدت»!

مشی «بوربا» چیست؟ تروتسکی در این زمینه مقاله عریض و طویلی در شماره ۱۱ «سه ورنایا رابوچایا گازتا» نگاشت، ولی هیئت تحریریه این روزنامه انحلال طلب، به طرز بسیار صائبی جواب داد که «چهره همچنان روشن نیست».

انحلال طلبان واقعاً هم چهره خاص خود را دارند که لیبرالی است، نه مارکسیستی ... ولی تروتسکی هیچگاه هیچ «چهره» ای نداشته و ندارد، و از او جز کوچ نشینی و رفت و برگشت از اردوی لیبرالها به اردوی مارکسیستها و بالعکس و جز دستچین کردن تکه پاره‌های عبارات و الفاظ مطمئن از اینجا و آنجا، چیز دیگری دیده نمی‌شود. درباره هیچ مسئله مورد اختلافی حتی یک سخن زنده در «بوربا» وجود ندارد.

... تروتسکی اطمینان می‌دهد که طرفدار درآمیزی خواستهای جزء و محدود با هدف نهایی است، ولی درباره نظر خود نسبت به شیوه‌ای که **انحلال طلبان** برای این «درآمیزی» بکار می‌برند، مهر سکوت بر لب می‌زند!

تروتسکی در پرده الفاظ بسیار مطمئن، ولی میان تهی و مه آلود، عملاً کارگران ناآگاه را گمراه می‌سازد و از انحلال طلبان دفاع می‌کند ...

... وحدت عبارتست از گرد آمدن اکثریت کارگران روسیه برای تحقق قرارهایی که از دیرباز همه از آنها آگاهند و انحلال طلبی در آنها محکوم شده است. وحدت عبارتست از برقراری پیوند میان نمایندگان دوما و اراده اکثریت کارگران، یعنی آنچه که شش نماینده کارگران بدان دست یافته‌اند.

انحلال طلبان و تروتسکی، «گروه هفت نفری» و تروتسکی که بلوک خود را برهم زده، قرارهای حزب را زیر پا گذاشته، هم از سازمان مخفی و هم از کارگران متشکل پیوند گسسته‌اند، بدترین انشعابگران هستند. خوشبختانه کارگران این حقیقت را دریافته‌اند و تمام کارگران آگاه عملاً به پی‌ریزی وحدت خود علیه انحلال طلبان ویرانگر این وحدت، مشغولند.

مارس سال ۱۹۱۴

توضیحات

۴۰- «لتونی‌ها» - نمایندگان سازمان سوسیال دمکرات منطقه لتونی.

۴۱- «قفقازی‌ها» - نمایندگان کمیته محلی قفقاز. این کمیته مرکز فراکسیونی انحلال طلبان قفقاز و یکی از تکیه گاههای تروتسکی بود، که در سال ۱۹۱۲ وارد بلوک ضد حزبی ماه اوت شد.

۴۲- «لوچ» ("Louch") - روزنامه مجاز ارگان منشویکهای انحلال طلب که از سپتامبر سال ۱۹۱۲ تا ژوئیه سال ۱۹۱۳ در پترزبورگ انتشار می‌یافت. از این روزنامه جمعیاً ۲۳۷ شماره منتشر شد. روزنامه بطور عمده با کمک مالی لیبرالها اداره می‌شد. رهبری ایدئولوژیک آن با مارتف و آکسلرود بود. انحلال طلبان در این روزنامه علیه تاکتیک انقلابی بلشویکها مبارزه می‌کردند، به تبلیغ شعار اپورتونیستی تشکیل «حزب علنی» می‌پرداختند، با اعتصابات

انقلابی گسترده کارگران مخالفت می ورزیدند و می کوشیدند تازها و احکام اساسی برنامه حزب را مورد تجدیدنظر قرار دهند.

۴۳- «انتخابات پترزبورگ» - منظور انتخابات چهارمین دومای دولتی است که در پائیز سال ۱۹۱۲ در پترزبورگ انجام گرفت. نمایندگان سوسیال دمکرات (۱۳ نماینده) در این دوما یک فراکسیون مشترک تشکیل دادند، ولی بلشویکها در داخل فراکسیون علیه منشویکها که مانع فعالیت انقلابی بودند، پیوسته مبارزه می کردند.

۴۴- «بوربا» ("Borba" - «پیکار») - عنوان مجله‌ای که تروتسکی با دعوی «غیر فراکسیونی» بودن در فوریه سال ۱۹۱۴ به انتشار آن پرداخت و در همان سال نیز انتشار آن پایان یافت.

۴۵- «سه ورنایا رابوچایا گازتا» ("Severnaia Rabotchaia Gazeta" - «روزنامه کارگری شمال») - روزنامه ارگان منشویکهای انحلال طلب که از ۳۰ ژانویه تا اول مه سال ۱۹۱۴ در پترزبورگ انتشار می یافت. از سوم مه عنوان آن عوض شد و به «ناشا رابوچایا گازتا» («روزنامه کارگری ما») موسوم گردید.

۴۶- ف.د. - ف.دان (Dan - ۱۹۴۷-۱۸۷۱) - یکی از سران ایدئولوژیک منشویسم. دان در رأس گروهی از انحلال طلبان مقیم خارجه قرار گرفت و ماهنامه «گولوس» را رهبری می کرد. در دوران نخستین جنگ جهانی امپریالیستی موضع سوسیال شووینیسیم اتخاذ کرد. پس از انقلاب فوریه سال ۱۹۱۷ به پشتیبانی از دولت موقت بورژوایی پرداخت و پس از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ علیه حکومت شوروی مبارزه می کرد. در آغاز سال ۱۹۲۲ به عنوان دشمن حکومت شوروی از کشور طرد شد.

۴۷- ل.م. - ل.مارتف.

نقض وحدت در پرده فریادهای وحدت طلبی

مسائل جنبش معاصر کارگری از بسیاری لحاظ مسائلی دردناک است، به خصوص برای نمایندگان دیروز این جنبش (یعنی نمایندگان آن مرحله تاریخی که تازه به پایان رسیده است). این عمدتاً شامل مسائل به اصطلاح فراکسیونیسم، انشعاب و غیره می شود. چه بسا از روشنفکران [شرکت کننده در] جنبش کارگری می شنویم که با هیجان، عصبانیت و تقریباً یک حالت متشنجی استدعا می کنند این مسائل دردناک به میان آورده نشوند. برای آنهایی که سالهای دراز مبارزه جریانات مختلف میان مارکسیستها مثلاً مبارزه سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۰ را گذرانده‌اند، طبعاً ممکن است بسیاری از استدلالهایی که درباره این مسائل دردناک می شود تکرار مکررات باشد.

ولی اکنون تعداد شرکت کنندگان در مبارزه چهارده ساله (و چنانچه تاریخ نخستین علایم ظهور اکونومیسم را مبدأ بگیریم به طریق اولی ۱۹-۱۸ ساله) در بین مارکسیستها آن قدرها زیاد نیست. اکثریت عظیم کارگرانی که امروز صفوف مارکسیستها را پر می کنند مبارزه قدیم را یا به خاطر ندارند و یا به کلی از آن بی اطلاعند. این مسائل دردناک (چنانچه ضمناً پرسشنامه مجله ما هم نشان می دهد) مورد توجه فوق العاده این اکثریت عظیم است. از این رو ما قصد داریم به این مسائل که از طرف بوربا یعنی «مجله کارگری غیرفراکسیونی» تروتسکی به

عنوان مسائل به اصطلاح تازه‌ای (که برای نسل جوان کارگر واقعاً هم تازه است) مطرح شده، بپردازیم.

۱ - «فراکسیونیسم»

تروتسکی مجله جدید خود را «غیرفراکسیونی» می‌نامد. این کلمه را او در آگهی‌ها در جای نمایانی می‌گذارد؛ چه در مقالات هیئت تحریریه خود بوربا و چه در مقالات هیئت تحریریه روزنامه انحلال طلبانه سه ورنایا رابوچایا گازتا [روزنامه کارگری شمال]، که مقاله تروتسکی درباره بوربا قبل از اینکه منتشر شود در آن درج شده بود، به انحاء مختلف روی این کلمه تکیه می‌نماید.

و اما «غیرفراکسیونیسم» چیست؟

«مجله کارگری» تروتسکی مجله تروتسکی برای کارگران است زیرا در آن نه از ابتکار کارگران اثری هست و نه از ارتباط با سازمانهای کارگری. تروتسکی، که می‌خواهد زبانش مورد فهم عامه باشد، در مجله برای کارگران، کلمات «تریتوری»^{*}، «فاکتور»^{**} و غیره را برای خوانندگان توضیح می‌دهد.

بسیار خوب. پس چرا نباید معنی کلمه «غیرفراکسیونیسم» برای کارگران توضیح داده شود؟ مگر این کلمه پیش از کلمات «تریتوریا» و «فاکتور» مفهوم است؟ خیر، دلیل این نیست. دلیل این است که بدترین نمایندگان بدترین بقایای فراکسیونیسم با برجسب «غیرفراکسیونیسم» نسل جوان کارگر را اغفال می‌کنند. جا دارد برای توضیح این مطلب کمی تأمل شود.

پراکندگی مهم ترین صفت مشخصه حزب سوسیال دمکرات در دوره معینی از تاریخ است. کدام دوره معین؟ از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۱.

برای توضیح واضح تر ماهیت این پراکندگی باید لاقلاً شرایط مشخصی را که در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۷ وجود داشت به خاطر آوریم. حزب در آن زمان متحد بود، انشعاب در آن به وجود نیامده بود، ولی پراکندگی موجود بود، یعنی عملاً در حزب واحد دو گروه و دو سازمان جداگانه وجود داشت. سازمانهای محلی کارگری صورت واحد داشتند ولی در هر مسئله جدی دو گروه دو تاکتیک وضع می‌نمودند. مدافعین این دو تاکتیک در سازمانهای کارگری واحد بین خود مشاجره می‌نمودند (مثلاً هنگام بحث درباره شعار: کابینه دوما یا کابینه کادت، در سال ۱۹۰۶ و هنگام انتخابات نمایندگان [برای شرکت در] کنگره لندن در سال ۱۹۰۷) و مسائل با اکثریت آراء حل می‌شد: یکی از فراکسیونها در کنگره وحدت استکھلم (۱۹۰۶) شکست خورد و فراکسیون دیگر در کنگره وحدت لندن (۱۹۰۷).

اینها واقعیاتی هستند از تاریخ مارکسیسم متشکل در روسیه که بر همه کس معلوم اند. کافی است این واقعیات بر همه معلوم را به خاطر آورد تا نادرستی فاحش آن چه که تروتسکی اشاعه می‌دهد معلوم گردد.

از سال ۱۹۱۲ یعنی متجاوز از دو سال است که دیگر در روسیه میان مارکسیستهای متشکل هیچ فراکسیونیمی وجود ندارد و در سازمانهای متحد، در کنفرانسها و کنگره‌های متحد جر و بحثی بر سر تاکتیکها نمی‌شود. گسیختگی کاملی بین حزب که در ژانویه سال ۱۹۱۲ رسماً

* «تریتوری» - معادل روسی واژه لاتین "territorium" یعنی «سرزمین» م.

** «فاکتور» (لاتین factor) یعنی عامل، نیروی محرکه م.

اعلام داشت انحلال طلبان به وی **تعلق ندارند** و انحلال طلبان موجود است. تروتسکی غالباً این گسیختگی را «انشعاب» می نامد. ما درباره این نام گذاری ذیلاً جداگانه صحبت خواهیم کرد. ولی قدر مسلم این است که کلمه «فراکسیونیسم» با **حقیقت مغایرت دارد**.

این کلمه، همانطور که ما متذکر شدیم، تکرار غیرنقادانه، غیر عقلایی و بی معنای آن چیزی است که **دیروز**، یعنی در دورانی که دیگر سپری شده، **صحیح بود**. هنگامی که تروتسکی برای ما از «هرج و مرج نزاع فراکسیونی» صحبت می کند (رجوع شود به شماره ۱، ص ۵، ۶ و بسیاری از صفحات دیگر) فوراً واضح می شود که **همانا کدام گذشته سپری شده‌ای است که کلمات وی پژواک صدایش هستند**.

به وضع کنونی از دریچه چشم کارگران جوان روس که اکنون نه دهم مارکسیستهای متشکل روسیه را تشکیل می دهند بنگرید. کارگر جوان در مقابل خود سه تظاهر نظریات متفاوت یا جریانات مختلف جنبش طبقه کارگر را در مقیاس وسیع مشاهده می نماید: پراودیستها (۴۸) در پیرامون روزنامه‌ای با تیراژ ۴۰۰۰۰ نسخه؛ انحلال طلبان (۱۵۰۰۰ نسخه) و نارودنیکهای چپ (۱۰۰۰۰ نسخه). ارقام مربوط به تیراژ، نفوذ **توده‌ای** هر گرایش معین را برای خواننده روشن می نمایند.

حال این سؤال پیش می آید که: «هرج و مرج» در این میان چه جایی دارد؟ همه می دانند که تروتسکی عبارات پرآواز و توخالی را دوست دارد. ولی لفظ «هرج و مرج» فقط یک عبارت پردازی نیست بلکه **علاوه بر آن نشان دهنده این است که می خواهند مناسباتی که در دوره‌ای سپری شده در خارج وجود داشت را به داخل روسیه امروز منتقل نمایند**، یا به عبارت صحیح تر برای منتقل نمودن آن تلاش بیهوده به عمل می آورند. این است اصل مطلب.

هیچ «هرج و مرجی» در مبارزه مارکسیستها با نارودنیکها وجود ندارد. باید امیدوار بود که **حتی تروتسکی نیز جرأت ادعای این موضوع را نداشته باشد**. در مدتی متجاوز از ۳۰ سال، یعنی از همان آغاز ظهور مارکسیسم، مارکسیستها با نارودنیکها در مبارزه‌اند. علت این مبارزه مغایرت اساسی منافع و نظریات دو طبقه متفاوت یعنی پرولتاریا و دهقانان است. اگر در جایی هم «هرج و مرج» وجود داشته باشد همانا در مغز افراد عجیب و غریبی است که به مفهوم این موضوع پی نمی برند.

پس چه چیزی باقی می ماند؟ «هرج و مرج» در مبارزه مارکسیستها با انحلال طلبان؟ این هم برخلاف حقیقت است زیرا مبارزه با جریانی که از طرف تمام حزب از سال ۱۹۰۸ بمثابة یک جریان شناخته و محکوم شده است نمی تواند هرج و مرج نامیده شود. هر کس به تاریخ مارکسیسم در روسیه با نظر لاقیدی نمی نگرد می داند که انحلال طلبی حتی در مورد ترکیب سران و حامیان آن با منشویسم (۱۹۰۸-۱۹۰۳) و اکونومیسم (۱۹۰۳-۱۸۹۴) ارتباط ناگسستی و کاملاً پیوسته‌ای دارد. پس اینجا هم در برابر ما یک تاریخچه تقریباً بیست ساله وجود دارد. نسبت «هرج و مرج» دادن به تاریخ حزب خویش معنایش تهی مغزی نابخشودنی است.

حال از نظر پاریس یا وین به اوضاع حاضر بنگرید آنوقت همه چیز دگرگون خواهد شد. غیر از پراودیستها و انحلال طلبان **دست کم پنج گروه دیگر روس یعنی گروه‌های جداگانه‌ای هم وجود دارند که مایلند خود را عضو همان حزب سوسیال دمکرات واحد قلمداد نمایند**: گروه تروتسکی، دو گروه و پریود، «بلشویکهای حزبی» (۴۹) و «منشویکهای حزبی» (۵۰). این موضوع در پاریس و وین (برای مثال دو تا از بزرگترین مراکز را در نظر می گیرم) برای همه مارکسیستها کاملاً آشکار است.

این جا است که تروتسکی از لحاظ معینی حق دارد؛ این واقعاً پراکندگی است، این حقیقتاً هرج و مرج است!

وجود گروهها در حزب یعنی وحدت اسمی (همه مدعی تعلق به یک حزب هستند) و پراکندگی واقعی (زیرا در حقیقت تمام گروهها مستقلند و با یکدیگر مانند دول مختار مذاکره و توافق می کنند).

«هرج و مرج» یعنی فقدان (۱) اطلاعات موثق و قابل تصدیق درباره ارتباط این گروهها با جنبش کارگری در روسیه و (۲) فقدان مدارک برای قضاوت درباره سیمای حقیقی مسلکی و سیاسی این گروهها. برای مثال دوره کامل دو ساله را در نظر بگیرید - ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳. همانطور که می دانیم این سالها سالهای احیا و اعتلای جنبش کارگری است که در آن هر جریان یا گرایشی که دامنه کم و بیش توده‌ای داشت (و در سیاست فقط دامنه توده‌ای حساب است) نمی توانست در انتخابات دومای چهارم، در جنبش اعتصابی، در روزنامه‌های قانونی، در اتحادیه‌های حرفه‌ای و در تبلیغات مربوط به انتخابات هیئت بیمه و غیره انعکاس پیدا نکند. ولی هیچ یک از این پنج گروه موجود در خارجه طی تمام دوره این دو سال در هیچ یک از این تظاهرات جنبش توده‌ای کارگری در روسیه، که اکنون به آنها اشاره شد، مطلقاً به هیچ طرز مشهودی خود را نشان ندادند!

این واقعیتی است که تحقیق آن برای هر کس سهل است. و این واقعیت ثابت می کند که ما حق داشتیم تروتسکی را نماینده «بدترین بقایای فراکسیونیسم» بنامیم.

با اینکه او ادعا می کند که غیرفراکسیونی است، تمام کسانی که کمترین آشنایی با جنبش طبقه کارگر در روسیه دارند تروتسکی را نماینده «فراکسیون تروتسکی» می شناسند؛ این پراکندگی است زیرا هر دو علامت اساسی در آن موجود است: (۱) قبول وحدت در گفتار و (۲) جدایی گروهها در کردار. این بقایای پراکندگی است زیرا در آن هیچ نشانی از وجود ارتباط جدی با جنبش توده‌ای طبقه کارگر روسیه نمی توان یافت.

بالاخره این بدترین شکل پراکندگی است زیرا فاقد هر گونه صراحت مسلکی و سیاسی است. نمی توان انکار کرد که این صراحت مشخصه هم پرآودیستها است (حتی ل. مارتف، مخالف مصمم ما نیز «یکپارچگی و انضباط» ما را درباره قرارهای رسمی مربوط به تمام مسائل جهانی که همه از آن مطلع هستند، تصدیق می نماید) و هم انحلال طلبان (آنها، یا به هر حال برجسته ترین آنها، دارای سیمای بسیار معینی هستند که لیبرالی است نه مارکسیستی).

در این مورد نمی توان انکار نمود که بعضی گروهها هم که مانند گروه تروتسکی موجودیت واقعیشان منحصراً از نظر پاریس - وین است و به هیچ وجه از نظر روسیه نیست تا اندازه‌ای صراحت دارند. مثلاً نظریه‌های ماخیستی گروه ماخیست وپریود مشخص است؛ نفی قطعی این نظریه‌ها و دفاع از مارکسیسم، به اضافه محکومیت نظری انحلال طلبی توسط «منشویکهای حزبی» نیز مشخص است.

ولی تروتسکی به هیچ وجه دارای روش مسلکی و سیاسی معینی نیست زیرا داشتن پروانه «غیرفراکسیونیسم»، بطوری که ما اکنون با تفصیل خواهیم دید، معنایش داشتن پروانه آزادی کامل برای پریدن از یک گروه به دیگری و بالعکس است.

نتیجه:

(۱) تروتسکی اهمیت تاریخی اختلافات ایدئولوژیک بین جریانها و گروههای مارکسیست را با وجودی که این اختلافات سراسر تاریخ ۲۰ ساله سوسیال دمکراسی را پر کرده و (بطوری که ما نشان خواهیم داد) به مسائل اساسی دوره کنونی مربوط می شود، توضیح نداده و نمی فهمد؛

(۲) تروتسکی به خصوصیات اصلی پراکندگی گروهی که عبارت از شناسایی اسمی وحدت و پراکندگی واقعی است پی نبرده است؛

۳) تروتسکی در زیر لوای «غیرفراکسیونیسیم» از منافع یکی از فراکسیونهای مقیم خارجه که بطوری خاص فاقد اصول معین است و در جنبش طبقه کارگر روسیه هیچ پایه‌ای ندارد، پشتیبانی می‌نماید.

هر فلز برآقی طلا نیست. جملات تروتسکی بسیار پر زرق و برق و خوش صدا ولی عاری از مضمون است.

۲- انشعاب

معترضانه به ما می‌گویند: «اگر چه پراکندگی یا به عبارت دیگر شناسایی اسمی وحدت و پراکندگی در عمل در میان شما پراودیستها وجود ندارد، ولی در عوض چیزی بدتر از آن یعنی تاکتیکهای انشعاب طلبانه موجود هستند.» این دقیقاً چیزی است که تروتسکی می‌گوید. از آنجا که نمی‌تواند در افکار خود تعمق کند و سر و ته استدلال‌ات خود را به هم مربوط سازد، گاهی بر ضد پراکندگی نعره می‌کشد و زمانی فریاد می‌کند: «تاکتیکهای انشعاب طلبانه یکی پس از دیگری به فتوحاتی می‌رسند که حکم خودکشی دارند» (شماره ۱، ص ۶).

این اظهار تنها یک معنی می‌تواند داشته باشد و آن این که: «پراودیستها یکی پس از دیگری به فتوحاتی می‌رسند» (این مدرک موثق قابل تحقیقی است که با بررسی جنبش وسیع کارگری روسیه طی سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ به ثبوت می‌رسد)، ولی من که تروتسکی هستم پراودیستها را (۱) بمثابه انشعاب طلبان و (۲) بمثابه سیاسیونی که خودکشی می‌کنند، محکوم می‌نمایم.

بگذارید این موضوع را بررسی کنیم.

اول از همه از تروتسکی تشکر می‌کنیم. چندی پیش (از اوت ۱۹۱۲ تا فوریه ۱۹۱۴) او با ف. دان هم عقیده بود که چنانچه می‌دانیم خط مشی ضد انحلال طلبی را تهدید به «کشتن» کرد و دیگران را نیز دعوت به این کار نمود. اکنون تروتسکی خط مشی ما را (و حزب ما را - آقای تروتسکی عصبانی نشوید بالاخره این حقیقتی است!) به تهدید به «کشتن» نمی‌کند، فقط پیشگویی می‌نماید که این خط مشی خود خویشتن را خواهد کشت!

این به مراتب ملایم تر است اینطور نیست؟ این تقریباً «غیرفراکسیونی» است، اینطور نیست؟ ولی شوخی را کنار می‌گذاریم (گو این که شوخی یگانه وسیله جواب ملایم به عبارت پردازی غیرقابل تحمل تروتسکی است).

«خودکشی» تنها یک عبارت توخالی و فقط «تروتسکیسم» است.

تاکتیکهای انشعاب طلبانه تهمت جدی سیاسی است. این تهمت را خواه انحلال طلبان و خواه تمام گروه‌های پیشگفته که از نقطه نظر وین و پاریس بدون شک وجود دارند با هزاران لحن بر ضد ما تکرار می‌کنند.

تمام آنها این تهمت جدی سیاسی را بطور فوق العاده غیرجدی تکرار می‌کنند. به تروتسکی بنگرید. او تصدیق کرد که «تاکتیکهای انشعاب طلبانه [بخوان پراودیستها] یکی پس از دیگری به فتوحاتی می‌رسند که حکم خودکشی دارند». او به این قسمت چنین اضافه می‌کند:

«تعداد کثیری از کارگران پیشرو در حال پریشانی کامل سیاسی، اغلب خودشان عامل مؤثر انشعاب می‌شوند» (شماره ۱، ص ۶).

آیا این کلمات نمونه‌های درخشانی از بی مسئولیتی نسبت به این مسئله نیستند؟

شما ما را به انشعاب طلبی متهم می‌کنید در صورتی که ما در عرصه جنبش طبقه کارگر روسیه مطلقاً چیزی جز انحلال طلبی در برابر خود نمی‌بینیم. شما فکر می‌کنید که روش ما

نسبت به انحلال طلبی صحیح نیست؟ در حقیقت هم تمام گروه‌های فوق‌الذکر مقیم خارجه، هر قدر هم که با یکدیگر فرق داشته باشند، در این نکته اشتراک نظر دارند که روش ما را نسبت به انحلال طلبی ناصحیح و «انشعاب طلبانه» می‌دانند. این امر نیز شباهت (و قرابت اساسی سیاسی نزدیک) تمام این گروه‌ها و انحلال طلبان را آشکار می‌کند.

هر آینه روش ما نسبت به انحلال طلبی از نقطه نظر تئوری و اصول نادرست است، در این صورت می‌بایستی تروتسکی آشکارا بگوید، صریحاً اظهار کند، بدون ابهام نشان دهد که این نادرستی را در چه چیزی می‌داند. ولی تروتسکی سالها است که از این نکته بسیار مهم احتراز می‌جوید.

اگر از نقطه نظر عملی و در جریان تجربه جنبش، روش ما نسبت به انحلال طلبی مردود است، پس باید این تجربه را مورد تجزیه و تحلیل قرار دارد؛ کاری که باز هم تروتسکی نمی‌کند. او اقرار می‌کند که «تعداد کثیری از کارگران پیشرو عامل مؤثر انشعاب (بخوان عامل مؤثر خط مشی، تاکتیک، سیستم و سازمان پراودیستی) می‌شوند».

علت چیست که یک چنین پدیده‌اندوه باری که بنا به اعتراف خود تروتسکی تجربه هم آن را تأیید کرده و حاکی است که کارگران پیشرو و آن هم تعداد کثیری از آنان طرفدار پراودا هستند، صورت وقوع پیدا می‌کند؟

تروتسکی جواب می‌دهد: به علت «پریشانی کامل سیاسی» این کارگران پیشرو.

شکی نیست که این توضیح برای تروتسکی و برای هر پنج فراکسیون مقیم خارجه و برای انحلال طلبان فوق‌العاده خوشایند است. تروتسکی خیلی دوست دارد با قیافه دانشمند مآبانه و با جملات پرطمطراق و پر آب و تاب در مورد پدیده‌های تاریخی توضیحاتی بدهد که خوشایند خودش باشد. وقتی که «تعداد کثیری از کارگران پیشرو» «عامل مؤثر» یک خط مشی سیاسی و حزبی می‌شوند که با خط مشی تروتسکی مطابقت ندارد، آن وقت تروتسکی بدون خجالت قضیه را فوراً صاف و پوست‌کنده اینطور حل می‌کند: این کارگران پیشرو «در حالت پریشانی کامل سیاسی» هستند و در حالی که خود تروتسکی گویا «در حالت» پایداری سیاسی و دارای خط مشی روشن و صحیح است! ... و آن وقت همین تروتسکی سر و سینه زنان فراکسیون‌نیم، محفل بازی و تحمیل اراده روشن‌فکران بر کارگران را به باد ناسزا می‌گیرد! راستی وقتی انسان این چیزها را می‌خواند بی‌اختیار از خود سؤال می‌نماید: آیا از تیمارستان نیست که این صداها بلند می‌شود؟

حزب مسئله انحلال طلبی و محکومیت آن را از سال ۱۹۰۸ در برابر «کارگران پیشرو» طرح کرد در حالی که موضوع «منشعب شدن» از گروه کاملاً معینی از انحلال طلبان (یعنی: گروه ناشا زاریا) یا به عبارت دیگر این موضوع که تشکیل حزب امکان پذیر نیست مگر بدون این گروه و بر ضد آن در ژانویه سال ۱۹۱۲ یعنی متجاوز از دو سال پیش مطرح گردید. اکثریت عظیم کارگران پیشرو بر له پشتیبانی از «خط مشی ژانویه (۱۹۱۲)» اظهار نظر نمودند. خود تروتسکی که از «فتوحات» و «تعداد کثیری از کارگران پیشرو» سخن می‌گوید به این حقیقت اعتراف دارد. منتها تروتسکی گریبان خود را اینطور خلاص می‌کند که صاف و ساده این کارگران پیشرو را با کلمات «انشعاب طلب» و «پریشانی‌های سیاسی» دشنام می‌دهد!

اشخاصی که عقل خود را از دست نداده باشند از این قضایا استنتاج دیگری می‌نمایند. هر جا اکثریت کارگران دارای آگاهی طبقاتی در پیرامون تصمیمات دقیق و صریح گرد آمده باشند آنجا وحدت عقیده و عمل وجود دارد، آنجا حزبیت و حزب وجود دارد.

هر جا دیدیم کارگران انحلال طلبان را «از مقام خود معزول نموده‌اند» و یا دیدیم نیم دوجینی از گروه‌های مقیم خارجه مدت دو سال به هیچ وجه مدرکی دال بر ارتباط خود با جنبش وسیع طبقه

کارگر روسیه ارائه نداده‌اند، همانجا پریشانی و **انشعاب** حکمفرماست. با تلاش برای ترغیب کردن کارگران به **عدم اجرای تصمیمات** آن «جمع متحد» که مورد قبول مارکسیست‌های پراودیست است، تروتسکی **تلاش دارد جنبش را مختل کرده و انشعاب ایجاد نماید.**

اینها تلاشها بیهوده هستند ولی بالاخره باید پرده از رخسار این پیشوایان متکبر خودپسند گروه‌های روشنفکری برداشت زیرا خود عامل انشعابند و آنگاه در مورد انشعابگری دیگران فریاد برمی آورند؛ کسانی که طی متجاوز از دو سال گذشته در برابر «کارگران پیشرو» دچار **شکست کامل** گردیده‌اند با بی شرمی شگفتی تصمیمات و اراده این کارگران پیشرو را به استهزاء می گیرند و آنان را «پریشانه‌های سیاسی» می نامند. آخر اینکه همان شیوه‌های نوزدرف یا «جوداس» گولولویوف (۵۱) است.

و من از لحاظ وظیفه روزنامه نگاری خود، در جواب فریادهای مکرر و انشعابا، از تکرار ارقام **دقیق** تکذیب نشده و غیرقابل تکذیب خسته نخواهم شد. در دومای دوم ۴۷ درصد نمایندگان زمره کارگران، در دومای سوم ۵۰ درصد و در دومای چهارم ۶۷ درصد نمایندگان این زمره بلشویک بودند.

اینجا است اکثریت «کارگران پیشرو»، اینجا است حزب؛ اینجا است وحدت عقیده و وحدت عمل اکثریت کارگران دارای آگاهی طبقاتی.

انحلال طلبان معترضانه می گویند (رجوع شود به مقاله بولکین، ل.م. در شماره سوم ناشنا زاریا) که ما زمره‌های مختلف استولیپینی را مبنای جدالاتمان قرار می دهیم. این اعتراض نامعقول و از روی سوء نیت است. آلمانها موفقیت خود را از روی قانون انتخاباتی بیسمارک، که زنان را از حق انتخاب محروم می کند می سنجند. فقط دیوانگان ممکن است مارکسیستهای آلمان را که موفقیت‌های خود را با قانون انتخاباتی **موجود** می سنجند و در عین حال به هیچ وجه منکر محدودیت‌های ارتجاعی آن نیستند برای این کار مورد سرزنش قرار دهد.

به همین منوال هم ما بدون اینکه از زمره‌های انتخاباتی و سیستم زمره‌ای دفاع کرده باشیم موفقیت‌های خود را با قانون انتخاباتی **موجود** سنجیده‌ایم. در هر سه دوما (دوم و سوم و چهارم) زمره‌های مختلف وجود داشت؛ **درون** زمره کارگران، یعنی **درون** صفوف سوسیال دموکراسی چرخش **کاملی** علیه انحلال طلبان به وجود آمد. هر کس نمی خواهد خود و دیگران را فریب بدهد باید به این واقعیت عینی پیروزی **وحدت طبقه کارگر علیه** انحلال طلبان اعتراف نماید.

اعتراض دیگر هم به همین اندازه «معقول» است که می گوید: «به فلان یا بهمان بلشویک، منشویکها و انحلال طلبان هم رأی دادند (یا در انتخابش شرکت جستند)». بسیار خوب! ولی مگر این موضوع درباره ۵۳ درصد نمایندگان **غیر** بلشویک دومای دوم و ۵۰ درصد دومای سوم و ۳۳ درصد دومای چهارم نیز صدق نمی کند؟

اگر ممکن بود بجای ارقام مربوط به نمایندگان انتخاب شده، ارقام مربوط به انتخاب کنندگان یا نمایندگان کارگران و غیره را مدرک قرار داد ما به کمال میل این کار را می کردیم. ولی یک چنین ارقامی که مشروح تر باشد در دست **نیست** و بنابراین «معترضین» فقط خاک به چشم مردم می پاشند.

و اما ارقام مربوط به گروه‌های کارگری که به روزنامه‌های دارای گرایشهای مختلف کمک می کردند از چه قرار است؟ طی دو سال (۱۹۱۳ و ۱۹۱۲) ۲۸۰۱ گروه به پراودا و ۷۵۰ گروه

به لوچ کمک کرده‌اند* . این ارقام قابل تحقیق هستند و احدی هم در صدد تکذیب آنها برنیامده است.

پس کجاست وحدت عمل و اراده اکثریت «کارگران پیشرو» و کجاست استهزاء اراده اکثریت؟ «غیرفراکسیونیسیم» تروتسکی همانا از لحاظ استهزاء گستاخانه اراده اکثریت کارگران، انشعاب طلبی است.

۳- از هم پاشیدن ائتلاف ماه اوت

ولی یک وسیله دیگر خیلی مهم هم برای تحقیق صحت و حقانیت اتهامات تروتسکی درباره تاکتیکهای انشعاب طلبانه وجود دارد.

شما معتقدید که همانا «لنینیستها» هستند که انشعاب طلبند؟ بسیار خوب. فرض کنیم که حق با شما است.

ولی اگر حق با شما است پس چرا تمام دسته‌ها و گروه‌های دیگر امکان وحدت با انحلال طلبان را بدون «لنینیستها» و بر ضد «انشعاب طلبان» ثابت نکردند؟ اگر ما انشعاب طلبیم پس چرا شما اتحاد طلبان بین خودتان، و با انحلال طلبان اتحاد برقرار نکردید؟ آخر شما بدین وسیله امکان وحدت و نفع آن را در عمل به کارگران نشان می‌دادید!

بگذارید به شرح وقایع به ترتیب زمان بپردازیم.

در ژانویه سال ۱۹۱۲ «لنینیست»های «انشعاب طلب» اعلام می‌کنند که حزبی بدون انحلال طلبان و بر ضد ایشان می‌باشند. در مارس سال ۱۹۱۲ تمام گروه‌ها و «فراکسیونها»: انحلال طلبان، تروتسکیستها، وپریودیستها، «بلشویکهای حزبی» و «منشویکهای حزبی» در اوراق خبری روسی خود و در صفحات روزنامه سوسیال دمکرات آلمانی موسوم به Vorwarts (۵۲) بر ضد این «انشعاب طلبان» متحد می‌شوند. همه متفقاً، یک دل و یک جهت، همصدا و متحد ناسزا گویان لقب «غاصب» و «اغواگر» و القاب دیگری که به همین اندازه دلنواز و محبت آمیز است به ما می‌دهند.

بسیار خوب آقایان! ولی چه چیز آسانتر از آن بود که شما بر ضد «غاصبین» متحد شده و نمونه‌ای از وحدت را به «کارگران پیشرو» نشان می‌دادید؟ آیا اگر کارگران پیشرو از یک طرف وحدت همه یعنی انحلال طلبان و غیر انحلال طلبان را بر ضد غاصبین و از طرف دیگر تنها «غاصبین»، «انشعاب طلبان» و غیره را می‌دیدند از دسته اول پشتیبانی نمی‌نمودند؟

اگر اختلاف نظرها فقط ساخته و پرداخته و غیره «لنینیستها» است و وحدت انحلال طلبان، پلخانفیستها، وپریودیستها، تروتسکیستها و سایرین واقعاً امکان دارد، پس چرا شما طی مدت دو سال نمونه خودتان از آن را نشان ندادید؟

در اوت سال ۱۹۱۲ کنفرانس «اتحاد طلبان» تشکیل گردید. بلافاصله تفرقه شروع شد: پلخانفیستها مطلقاً از شرکت امتناع ورزیدند؛ وپریودیستها شرکت کردند ولی با اعتراض و افشای واهی بودن کل این بساط بازگشتند.

کسانی که «متحد شدند» انحلال طلبان، لتونی‌ها، تروتسکیستها (تروتسکی و سمکوفسکی)، قفقازیها (۵۳) و گروه ۷ نفری (۵۴) بودند. ولی آیا واقعاً متحد شدند؟ ما همان وقت گفتیم که خیر، این فقط پرده‌ای برای مخفی کردن انحلال طلبی است. آیا حوادث گفته ما را تکذیب کردند؟

* طبق محاسبه مقدماتی تا اول آوریل سال ۱۹۱۴، ۴۰۰۰ گروه به پراودا (از اول ژانویه ۱۹۱۲) و ۱۰۰۰ گروه به انحلال طلبان و تمام متفقین آنها کمک کردند.

دقیقاً ۱۸ ماه بعد، در فوریه سال ۱۹۱۴ معلوم می شود:

(۱) که گروه هفت نفری از هم می پاشد، بوریانف از آن خارج می شود.
(۲) که در بین «گروه شش نفری» باقیمانده جدید، چخیزه و تولیاکف یا یکی دیگر نمی توانند در مورد جواب به پلخانف توافق حاصل نمایند. آنها در مطبوعات اظهار می نمایند که به وی جواب خواهند داد ولی **نمی توانند** جواب بدهند.

(۳) که تروتسکی، که عملاً چندین ماه از ستونهای لوچ ناپدید شده بود، **جدا شده** و مجله‌ای «متعلق به خودش» به نام بوربا منتشر نموده است. تروتسکی با «غیرفراکسیونی» خواندن مجله خود، صریحاً می گوید (این موضوع برای تمام کسانی که کم و بیش با موضوع آشنایی دارند روشن است) ناشأ زاریا و لوچ به عقیده او، یعنی تروتسکی، **ثابت کرده بودند** که «فراکسیونی» یعنی اتحاد طلب بد هستند.

تروتسکی گرامی، اگر شما اتحاد طلب هستید، اگر شما می گوئید وحدت با انحلال طلبان ممکن است، اگر شما به اتفاق آنان از «ایده‌های اساسی تنظیم شده در ماه اوت ۱۹۱۲» (بوربا شماره ۱، ص ۶، یادداشت هیئت تحریریه) پیروی می نمایید، **پس چرا خودتان** در ناشأ زاریا و لوچ با انحلال طلبان یکی نشدید؟

وقتی که هنوز قبل از انتشار مجله تروتسکی، در سورنایا رابوچایا گازتا توضیحات غیض آلودی درباره سیمای «نامعین» مجله و این که راجع به آن «در محافل مارکسیستی خیلی زیاد صحبت می شد» منتشر گردید، آن وقت روزنامه پوت پرودی [راه حقیقت] (شماره ۳۷)* **طبعاً** مجبور بود نادرستی این ادعا را فاش سازد: «در محافل مارکسیستی» از یادداشت محرمانه تروتسکی **بر ضد** گروه لوچ صحبت می شد؛ سیمای تروتسکی و جدا شدن او از ائتلاف اوت کاملاً «آشکار» بودند.

(۴) آن An که پیشوای مشهور انحلال طلبان قفقاز است و زمانی علیه ل. سدوف سخن گفته بود (و در ازاء آن از طرف ف. دان و شرکاء در محضر عام مورد سرزنش قرار گرفت) اکنون سر و کله‌اش در بوربا پیدا می شود. فقط این موضوع «نامعلوم» می ماند که آیا قفقازیها اکنون مایلند با تروتسکی بروند یا با دان؟

(۵) مارکسیستهای لتونی که یگانه سازمان واقعی «ائتلاف اوت» بودند، رسماً از آن خارج شده و در قطعنامه کنگره اخیر خود (سال ۱۹۱۴) اظهار داشتند که:

«تلاش آشتی طلبان برای این که به هر قیمتی شده است با انحلال طلبان متحد شوند (کنفرانس اوت سال ۱۹۱۲) بی فایده از کار درآمد و اتحاد طلبان خودشان از لحاظ مسلکی و سیاسی به انحلال طلبان وابسته شدند».

این موضع را پس از یک تجربه ۱۸ ماهه، سازمانی اتخاذ کرده است که خودش دارای خط مشی **بیطرفانه** بوده و مایل نیست با هیچ یک از دو مرکز ارتباط حاصل نماید. این تصمیم اشخاص **بیطرف** به طریق اولی باید برای تروتسکی دارای اعتبار باشد! کافی نیست؟

کسانی که به ما نسبت انشعاب طلبی و عدم تمایل یا عدم توانایی به کنار آمدن با انحلال طلبان را می دادند **خودشان** با آنها دمساز نشدند. ائتلاف اوت واهی درآمد و از هم پاشید. تروتسکی با مخفی کردن این از هم پاشیدگی از خوانندگان خود، آنها را فریب می دهد. تجربه مخالفین ما حقانیت ما را ثابت نمود، ثابت نمود که همکاری با انحلال طلبان غیرممکن است.

* مراجعه نمایید به صفحات ۶۱ - ۱۵۸ جلد بیستم مجموعه آثار لنین به زبان انگلیسی - ویراستار.

۴- نصیحت یک آشتی طلب به « گروه هفت نفری »

سرمقاله شماره یک بوربا تحت عنوان «انشعاب در گروه دوما» حاوی اندرزهای یک آشتی طلب به گروه هفت نفری نمایندگان دوما است که از انحلال طلبی پیروی نموده (یا به سوی انحلال طلبی گرایش دارند). مضمون اصلی این اندرزها بدین قرار است: «هر گاه توافق با گروههای دیگر ضروری می گردد ابتدا با گروه شش نفری (۵۵) مشورت کنید» (ص ۲۹).

این اندرز عاقلانه‌ای است که از قرار معلوم، به همراه مسائل دیگر، موجب اختلاف نظر تروتسکی با انحلال طلبان لوچ شده است. از همان آغاز مبارزه دو گروه در دوما، از زمان تصویب قطعنامه کنفرانس تابستان سال ۱۹۱۳ (۵۶)، پراودیستها همین نظر را داشتند. گروه سوسیال دمکرات کارگری روسیه در دوما، حتی پس از انشعاب هم به کرات در مطبوعات اعلام داشت که علیرغم امتناع های مکرر گروه هفت نفری، به پیروی از این خط مشی ادامه می دهد.

ما از همان آغاز کار، از همان زمان صدور قطعنامه کنفرانس تابستان، بر این عقیده بوده و همچنان هم هستیم که **توافقاتی** در مسائل مربوط به فعالیت در **دوما** مطلوب و ممکن است؛ اگر چنین توافقاتی در مورد دمکراتهای خرده بورژوازی دهقان (ترودویکها) به کرات عملی شده، طبیعتاً در مورد سیاستمداران خرده بورژوازی لیبرال - کارگری، عملی نمودن شان به طریق اولی ممکن و ضروری است.

نباید در اختلاف نظرها مبالغه کرد، در عوض باید با واقعیات مواجه شد: گروه هفت نفری افرادی هستند که به سوی انحلال طلبی گرایش دارند، آنها دیروز کاملاً از دان پیروی می کردند و امروز با حسرت نظر خود را از دان به سوی تروتسکی و از تروتسکی به سوی دان می اندازند. انحلال طلبان گروهی قانونگرا هستند که از حزب جدا شده و از سیاست کارگری لیبرالی پیروی می نمایند. چون این گروه «کار زیرزمینی» را نفی می کنند، لذا در امور مربوط به تشکیلات حزب و جنبش طبقه کارگر از هیچ گونه وحدتی با آنها نمی توان سخن گفت. هر کس غیر از این فکر می کند اشتباه بدی مرتکب می شود و عمق تغییراتی را که پس از سال ۱۹۰۸ به وقوع پیوسته است در نظر نمی گیرد.

ولی توافقات با این گروه که خارج حزب یا در حاشیه حزب است، البته در مورد مسائل خاص جایز است: ما باید این گروه را هم مثل ترودویکها همیشه مجبور نماییم بین سیاست کارگری (پراودیستی) و لیبرالی یکی را انتخاب نمایند. مثلاً در مسئله مبارزه در راه آزادی مطبوعات با کمال وضوح آشکار شد که انحلال طلبان بین شیوه لیبرالی طرح مسئله که مطبوعات غیرقانونی را نفی یا از آن چشم پوشی می کند، و شیوه عکس آن، یعنی سیاست کارگری، متزلزل و مرددند.

توافق با گروه هفت نفری نمایندگان کارگری لیبرال در چارچوب سیاست دوما، که مهم ترین مسائل یعنی مسائل مربوط به **خارج دوما** در آن مستقیماً مطرح نمی شود، ممکن و مطلوب است. در این مورد بود که تروتسکی از انحلال طلبان روی برگرداند و به خط مشی کنفرانس تابستان (۱۹۱۳) گروید.

در هر حال نباید فراموش کرد که از نقطه نظر گروه خارج حزبی مفهوم کلمه توافق کاملاً با آن چیزی که معمولاً افراد حزبی درک می کنند، متفاوت است. برای افراد غیر حزبی «توافق» در

دوما معنایش «تنظیم قطعنامه یا خط مشی تاکتیکی» است. برای افراد حزبی توافق یعنی تلاش برای جلب دیگران به عملی نمودن خط مشی حزبی.

برای مثال ترودویکها حزب ندارند. آنها «توافق» را به معنای «تنظیم» به اصطلاح «داوطلبانه» خط مشی می فهمند، امروز با کادتها و فردا با سوسیال دمکراتها. ولی ما کلمه توافق با ترودویکها را به معنای به کلی متفاوتی می فهمیم. ما در تمام مسائل مهم مربوط به تاکتیک دارای قرارهای حزبی هستیم و هرگز از این قرارها عدول نخواهیم کرد؛ توافق با ترودویکها برای ما معنایش جلب آنان به جانب خودمان، متقاعد نمودن آنان به حقانیت ما و خودداری نکردن از عملیات مشترک بر ضد صدها سیاه و لیبرالها است.

این که تروتسکی تا چه حدی این تفاوت ساده‌ای را که از نقطه نظر حزبی و غیرحزبی بین توافقات وجود دارد، فراموش نموده (بیهوده که با انحلال طلبان نبوده است!) از استدلال زیرین وی معلوم می شود:

« نمایندگان انترناسیونال باید هر دو قسمت جدا شده هیئت نمایندگی مجلس ما را گرد هم آورند، به اتفاق آنان آنچه را که موجب توافق و آنچه را که موجب اختلاف است مشخص نمایند ... می توان قطعنامه تاکتیکی مشروحاتی تنظیم نمود که اصول تاکتیک پارلمانی در آن فرمول بندی شده باشد» (شماره ۱، ص ۲۹-۳۰).

این یک نمونه شاخص و نوعی از شیوه انحلال طلبانه طرح مسئله است! مجله تروتسکی حزب را فراموش می کند؛ چنین چیز جزئی ارزش به یاد آوردن ندارد!

در اروپا (تروتسکی دوست دارد بی مورد از اصول اروپایی صحبت کند) هر وقت احزاب مختلف با یکدیگر سازش می کنند یا متحد می شوند، کار بدین طریق صورت می پذیرد: نمایندگان آنها جمع می شوند و قبل از هر چیز نکات مورد اختلاف را روشن می نمایند (دقیقاً همان چیزی که انترناسیونال در مورد روسیه پیشنهاد کرده بود، بدون اینکه ادعای ناسنجیده کائوتسکی را مبنی بر اینکه «حزب سابق دیگر وجود ندارد» (۵۷) در قطعنامه وارد کند). نمایندگان پس از روشن نمودن نکات مورد اختلاف، معین می کنند که در مورد مسائل مربوط به تاکتیک و سازمان و غیره چه تصمیماتی (قطعنامه‌هایی، شرایطی و غیره) باید در کنگره‌های هر دو حزب مورد بررسی قرار گیرد. اگر به اتفاق آراء موفق به تدوین طرحی شوند، کنگره‌ها در مورد تصویب یا عدم تصویب آن تصمیم می گیرند. اگر در این مورد پیشنهادها گوناگونی داده شود، باز هم برای تصمیم گیری نهایی به کنگره‌های هر دو حزب ارائه می شوند. آن چه برای انحلال طلبان و تروتسکی «دلپسند» است فقط نمونه‌های اروپایی اپورتونیزم است نه نمونه‌های حزبیت اروپایی.

«قطعنامه مشروح تاکتیکی» را نمایندگان دوما تنظیم خواهند نمود! «کارگران پیشرو»ی روس که عدم رضایت تروتسکی از آنها دلیل خوبی دارد، از روی این مثال به رأی العین می توانند ببینند که کار طرح سازیهای مضحک گروه‌های مقیم خارجه در وین و پاریس - که حتی کائوتسکی را مطمئن ساخته‌اند در روسیه «حزب وجود ندارد» - به کجا رسیده است. ولی اگر گاهی فریب خارجی‌ها در این مورد میسر باشد، در عوض «کارگران پیشرو»ی روس (می ترسیم موجب عدم رضایت تروتسکی مخوف گردیم) به ریش این طرح سازان می خندند.

کارگران به آنها خواهند گفت «در نزد ما قطعنامه‌های مشروح تاکتیکی را کنگره‌ها و کنفرانسهای حزبی تنظیم می نمایند (نمی دانیم نزد شما غیرحزبی‌ها چطور)، از آن جمله قطعنامه‌های سالهای ۱۹۰۷، ۱۹۰۸، ۱۹۱۰، ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳. ما با کمال میل خارجی‌های غیرمطلع و همچنین روسهای فراموش کار را با قرارهای حزبی خود آشنا خواهیم کرد و با اشتیاقی از این هم بیشتر از نمایندگان گروه هفت نفری یا اعضای ائتلاف اوت یا چپ گرایان و

یا هر کس دیگری خواهش می کنیم ما را با قطعنامه‌های کنگره‌ها یا کنفرانسهای خود آشنا کنند و مسئله مشخص مربوط به روش خود را نسبت به قطعنامه‌های ما یا نسبت به قطعنامه کنگره بیطرف لتونی‌ها در سال ۱۹۱۴ و غیره صریحاً در کنگره آتی خود مطرح نمایند.»

این است آنچه که «کارگران پیشرو»ی روسیه به طرح سازان رنگارنگ خواهند گفت، این است آنچه که مثلاً مارکسیستهای متشکل سن پترزبورگ در مطبوعات مارکسیستی هم اکنون گفته‌اند. آیا تروتسکی مایل است این شرایط را که برای انحلال طلبان منتشر شده است نادیده انگارد؟ این برای خود تروتسکی بدتر خواهد بود. ما موظفیم به خوانندگان هشدار دهیم که این طرح‌سازیهایی برای «اتحاد» («اتحاد»ی از نوع ماه اوت؟) که در آن نمی خواهند اراده اکثریت کارگران دارای آگاهی طبقاتی روسیه را به حساب آورند، چقدر مضحک هستند.

۵- نظریات انحلال طلبانه تروتسکی

تروتسکی در مجله جدید خود کوشیده است حتی المقدور کمتر درباره کنگره نظریات خود صحبت کند. پوت پرودی (شماره ۳۷) خاطر نشان نموده است که تروتسکی درباره «کار زیرزمینی» یا شعار مبارزه برای یک حزب قانونی و غیره کلمه‌ای هم اظهار ننموده است. به همین دلیل به اضافه سایر دلایل است که ما می‌گوییم وقتی تلاش می‌شود سازمان جداگانه‌ای بدون هیچ گونه سیمای مسلکی و سیاسی ساخته شود، این بدترین نوع فراکسیون‌نویسی است.

اگر چه تروتسکی نخواست است نظریات خود را صاف و پوست کنده بیان کند، در عوض نکات زیادی در مجله او وجود دارد که نشان می‌دهد از چه عقایدی در پس پرده و مخفیانه پیروی می‌نماید.

در همان اولین سرمقاله شماره اول، چنین می‌خوانیم:

«حزب سوسیال دموکرات قبل از انقلاب در کشور ما فقط از لحاظ ایده و هدفهای خود یک حزب کارگری بود. ولی در واقعیت امر سازمانی بود از روشنفکران مارکسیست که طبقه کارگر بیدار شده را هدایت می‌کرد.» (ص ۵).

این لحن لیبرالی و انحلال طلبانه قدیمی است و در حقیقت مقدمه‌ای است برای نفی حزب. این لحن مبتنی بر تحریف حقایق تاریخی است. اعتصابات سالهای ۱۸۹۶-۱۸۹۵ جنبش کارگری توده‌ای را اعتلا بخشیده بود که از لحاظ مسلکی و تشکیلاتی با جنبش سوسیال دموکراسی در پیوند بود. آیا در این اعتصابات، در این جنبشهای اقتصادی و غیراقتصادی «روشنفکران طبقه کارگر را هدایت می‌کردند»؟!

به مقایسه آمار جرایم سیاسی در سال‌های ۱۹۰۳-۱۹۰۱ با دوره قبل از آن مراجعه کنیم.

اشتغال شرکت کنندگان در جنبش آزادیخواهانه که به اتهامات سیاسی
مورد پیگیری قرار گرفتند (درصد)

دوره	۱۸۸۴-۱۸۹۰	۱۹۰۱-۱۹۰۳
کشاورزی	۷/۱	۹/۰
صنعت و تجارت	۱۵/۱	۴۶/۱
حرفه‌های آزاد و محصلین	۵۳/۳	۲۸/۷
شاغلین کارهای نامعین و بیکاران	۱۹/۹	۸/۰

ما می بینیم که در سالهای هشتاد، یعنی وقتی که هنوز در روسیه حزب سوسیال دمکرات وجود نداشت و جنبش «نارودنیکی» بود، روشنفکران مسلط بودند و بیش از نصف شرکت کنندگان را تشکیل می دادند.

این منظره در سال های ۱۹۰۳-۱۹۰۱، که حزب سوسیال دمکرات به وجود آمده و ایسکرای قدیم به کار مشغول بود، کاملاً تغییر می نماید. در این موقع دیگر روشنفکران در بین شرکت کنندگان جنبش در اقلیت اند؛ تعداد کارگران («صنعت و تجارت») خیلی بیشتر از روشنفکران شده بود و روی هم رفته کارگران و دهقانان بیش از نصف تمام عده را تشکیل می دادند.

دقیقاً در مبارزه جریانهای موجود در داخل مارکسیسم است که جناح خرده بورژوایی روشنفکری سوسیال دمکراسی پدیدار می شود و کار را از اکونومیسم (۱۹۰۳-۱۸۹۵) شروع کرده، دنباله آن را به منشویسم (۱۹۰۸-۱۹۰۳) و انحلال طلبی (۱۹۱۴-۱۹۰۸) می رساند. تروتسکی تهمت انحلال طلبان را نسبت به حزب تکرار می نماید و می ترسد تاریخ مبارزه ۲۰ ساله جریانهای داخل حزب را ذکر کند. اینک یک مثال دیگر:

«سوسیال دمکراسی روس در روش خود نسبت به نظام مجلسی همان سه مرحله ای را گذرانده است ... [که سایر کشورها گذرانده اند] ... ابتدا شیوه «تحریم» ... سپس شناسایی اصول تاکتیک مجلسی، اما ... [این «اما» بسیار عالی است، همان «اما» یی است که شچدرین آن را اینطور ترجمه می کرد: گوش ها از پیشانی بالاتر نمی رویند که نمی رویند!] ... به منظورهای کاملاً تبلیغاتی ... و بالاخره طرح خواسته های جاری ... در پشت تریبون دوما ...» (شماره ۱، ص ۳۴). باز هم تحریف انحلال طلبانه تاریخ. فرق بین مرحله دوم و سوم، برای این اختراع شده است که بطور مخفیانه از فرمیسم و اپورتونیسم دفاع شده باشد. تحریم بمثابة یک مرحله در «روش سوسیال دمکراسی نسبت به نظام مجلسی» هیچگاه نه در اروپا وجود داشت (آنجا آنارشیسم بود و هست) و نه در روسیه که در آن مثلاً تحریم دوما ی بولیگین فقط مربوط به یک نهاد معین بود و هرگز با «نظام مجلسی» مربوط نمی شد و معلول شکل خاص مبارزه بین لیبرالیسم و مارکسیسم بر سر مسئله ادامه حمله بود. درباره این که چگونه این مبارزه بر مبارزه بین دو جریان داخل مارکسیسم تأثیر گذاشت، تروتسکی اصلاً دم نمی زند!

هنگامی که به تاریخ می پردازیم، باید مسائل مشخص و ریشه های طبقاتی جریانهای گوناگون را تشریح کنیم؛ هر کس بخواد چگونگی مبارزه طبقات و مبارزه جریانها را در موضوع شرکت در دوما ی بولیگین از نظر مارکسیستی بررسی نماید، ریشه های سیاست کارگری لیبرالی را در آنجا خواهد دید. ولی تروتسکی برای این به تاریخ «می پردازد» که از مسائل مشخصی طفره رود و وسیله توجیه یا شبه توجیهی برای اپورتونیستهای امروز اختراع نماید!

او می نویسد: «در حقیقت تمام جریانها اسلوبهای همانندی برای مبارزه و سازماندهی به کار می گیرند»، «فریادهایی که درباره خطر لیبرالی در جنبش طبقه کارگر ما بلند شده تنها کاریکاتور خام و فرقه گرایانه واقعیت است» (شماره ۱، ص ۵ و ۳۵).

این یک دفاع بسیار روشن و پرشور از انحلال طلبان است. با این همه ما به خود اجازه می دهیم لااقل واقعیت کوچکی را از میان تازه ترین آنها مثال بزنیم. تروتسکی فقط جمله پرانی می کند؛ ما می خواهیم که کارگران خودشان واقعیتها را دریابند.

اینک واقعیت؛ روزنامه سورنایا ابوجایا گازتا در شماره ۱۳ مارس می نویسد:

«به جای تکیه روی وظیفه معین و مشخصی که در مقابل طبقه کارگر قرار دارد، یعنی واداشتن دوما به رد لایحه [مربوط به مطبوعات]، فرمول مبهمی راجع به مبارزه در راه «شعارهای بی

کم و کسر» پیش کشیده می شود و همزمان درباره مطبوعات غیر علنی بسیار تبلیغ می شود که نتیجه اش فقط تضعیف مبارزه کارگران در راه جراید قانونی خود آنها است».

این دفاع مستند، واضح و دقیقی از سیاست انحلال طلبانه و انتقاد از سیاست پرآودا است. آیا آدم با سواد یافت خواهد شد که بگوید هر دو جریان در مورد این مسئله «اسلوبهای همانندی را برای مبارزه و سازماندهی» به کار می گیرند؟ آیا آدم با سواد یافت خواهد شد که بگوید انحلال طلبان در این مورد از سیاست کارگری **لیبرالی پیروی نمی کنند**، و خطر لیبرالی در جنبش کارگری یک موضوع من درآوردی است؟

علت این که تروتسکی از واقعیات و اشارات مشخص پرهیز دارد همانا این است که این واقعیات و اشارات تمام این بانگهای پرخشم و جملات پرطمطراق او را بی رحمانه تکذیب می نمایند. البته ذکر عبارت پر طمطراق «کاریکاتور خام و فرقه گرایانه» کاری است بس آسان. افزودن الفاظ تند و تیزتر و پرطمطراق تری مانند «رهایی از فراکسیونیسم محافظه کارانه» نیز آسان است.

ولی آیا این خیلی مبتذل نیست؟ آیا این سلاح از زرادخانه آن دورانی گرفته نشده که تروتسکی در مقابل دانش آموزان جلوه می فروخت؟

«کارگران پیشرو» که تروتسکی از دست آنان خشمگین است، با تمام این احوال مایلند آشکارا و واضح به آنها گفته شود که: آیا شما صحت آن «اسلوب مبارزه و سازماندهی» را که در ارزیابی فوق از یک برنامه تبلیغات سیاسی مشخص بطور دقیق بیان شد، تأیید می کنید؟ آری یا نه؟ اگر آری، پس شما یک سیاست کارگری لیبرالی را دنبال می کنید، به مارکسیسم و حزب خیانت می کنید؛ صحبت از «صلح» یا «وحدت» با **چنین** سیاست و گروه‌هایی که **چنین** سیاستی را دنبال می نمایند همانا فریب خود و دیگران است.

اگر نه، پس آشکارا بگویید. در غیر این صورت کارگر امروزی را با جمله پردازی نه می توان به شگفت آورد، نه خرسند نمود و نه مرعوب ساخت.

ضمناً باید گفت سیاستی را که انحلال طلبان در نقل قول فوق از آن حمایت می کنند حتی از نظر لیبرالی هم احمقانه است زیرا گذراندن لایحه از دوما وابسته به «اکتبريستهای زمستوایی» از نوع بنیگسن است که قبلاً در کمیته مشتش باز شده.

شرکت کنندگان قدیمی جنبش مارکسیستی در روسیه تروتسکی را خوب می شناسند و احتیاجی نیست درباره وی با آنها بحث شود. ولی نسل جوان کارگران او را نمی شناسند و ناچار باید برای آنها از تروتسکی بگوییم، زیرا شخصیت او نمونه هر پنج گروه مقیم خارجه که آنها نیز در واقع بین انحلال طلبان و حزب در نوسانند، می باشد.

در دوران ایسکرای قدیم (۱۹۰۳-۱۹۰۱) به این گونه اشخاص متزلزلی که از نزد اکونومیستها به نزد طرفداران ایسکرا و از نزد ایسکرا به نزد اکونومیستها می گریختند نام «خائنین توشینو» (۵۸) داده شده بود (در «دوران مصیبت بار» کشور روسیه این نام به سپاهیان داده می شد که از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر می گریختند).

وقتی ما از انحلال طلبی صحبت می کنیم، جریان مسلکی معینی را مشخص می نمایم که طی سالیان دراز نشو و نما یافته و در تاریخ ۲۰ ساله مارکسیسم از ریشه با منشویسم و اکونومیسم و با سیاست و ایدئولوژی طبقه‌ای معین یعنی بورژوازی لیبرال مربوط است.

«خائنین توشینو» تنها به این دلیل که امروز عقاید یک گروه و فردا عقاید گروه دیگر را «قرض می کنند»، خود را مافوق گروه‌ها می خوانند. تروتسکی در سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۳ یک ایسکرایی دو آتسه بود و ریزانف نقش او را در کنگره سال ۱۹۰۳ به عنوان «چماق لنین» توصیف کرد. در پایان سال ۱۹۰۳ تروتسکی یک منشویک دو آتسه می شود یعنی از نزد ایسکرایی ها به نزد اکونومیستها می گریزد و اعلام می کند که «بین ایسکرای قدیم و نو ورطه عمیقی است». در ۱۹۰۴-۱۹۰۵ او از منشویکها روی برمی گرداند و موقعیت متزلزلی را اختیار می کند، گاه با مارتینف (اکونومیست) همکاری می کند و گاه نظریه بی پر و پای چپ «انقلاب پرماننت» (۵۹) را اعلام می نماید. در ۱۹۰۶-۱۹۰۷ به بلشویکها نزدیک می شود و در بهار ۱۹۰۷ اعلام می کند که با روزا لوگزمبورگ هم عقیده است.

در دوره از هم پاشیدگی، پس از مدتها تزلزلات «غیرفراکسیونی» مجدداً به طرف راست می رود و در اوت سال ۱۹۱۲ داخل بلوک انحلال طلبان می شود. اکنون مجدداً از آنها روی برگردانده است ولی در ماهیت امر همان ایده‌های مبتذل آنها را تکرار می نماید.

این نوع اشخاص در حکم بازمانده‌های صورت بندیهای تاریخی دیروز هستند که در آن جنبش وسیع طبقه کارگر روسیه هنوز در خواب بود و هر گروه «میدان عمل» وسیعی داشت برای این که به عنوان جریان، گروه، فراکسیون و خلاصه «قدرتی» خودنمایی کند و بر سر اتحاد با دیگران به مذاکره بنشیند.

نسل جوان کارگران باید بدانند با چه کسانی سر و کار دارند، هنگامی که با افرادی با ادعاهای فوق العاده متظاهرانه برخورد می نمایند که به هیچ وجه مایل نیستند نه آن قرارهای حزبی را که در سال ۱۹۰۸ صادر شده و روش حزب را نسبت به انحلال طلبی معین و تثبیت نموده است، به حساب بیاورند و نه به تجربه جنبش کارگری کنونی روسیه که وحدت اکثریت را بر زمینه قبول کامل قرارهای نامبرده به وجود آورده است، اعتنا نمایند.

در ماه مه سال ۱۹۱۴ در شماره ۵ مجله «پروسوشچنیه» به امضای و. ا. لنین به طبع رسید.
مجموعه آثار لنین، جلد ۲۰

توضیحات

۴۸- **پراودیستها** - هواداران روزنامه علنی پراودا که در ۵ مه سال ۱۹۱۲ توسط لنین بنیاد نهاده شد. روزنامه با کمک مالی کارگران انتشار می یافت. تیراژ آن به ۴۰ هزار و گاه به ۶۰ هزار نسخه می رسید. رهبری ایدئولوژیک روزنامه را لنین به عهده داشت. تعداد زیادی گزارشگران کارگری برای روزنامه کار می کردند. همانگونه که لنین خاطرنشان می ساخت، چهار پنجم کارگران آگاه روسیه که در انقلاب سوسیالیستی شرکت فعال داشتند، پیرامون پراودا متحد بودند.

۴۹- **بلشویکهای حزبی یا بلشویکهای طرفدار حزب** - گروه کوچکی از سازشکاران بودند. لنین آنها را «تروتسکیستهای ناپیگیر» نامیده است. کامنف، ریکف، زینوویف و سایر سازشکاران از آن جمله بودند. سازشکاران، به اتفاق انحلال طلبان، گروه وپریود، تروتسکی و سایرین بر ضد لنین شدیداً مبارزه می کردند و با قرارهایی که در کنفرانس پراگ صادر شده بود، مخالفت می ورزیدند.

۵۰- **منشویکهای حزبی یا منشویکهای طرفدار حزب** - گروهی از منشویکها که به رهبری پلخانف در دوره حاکمیت ارتجاع بر علیه انحلال طلبان موضع گرفتند. طرفداران پلخانف در حالی که هنوز مواضع منشویکی را حفظ کرده بودند، از حفظ و تقویت تشکیلات حزب غیرقانونی جانبداری نموده و از این رو به همراه بلشویکها وارد یک ائتلاف شدند. پلخانف در پایان ۱۹۱۱ از این ائتلاف جدا شد. با بهانه نبرد علیه «فراکسیونیس» و انشعاب در ح.س.د.ک.ر.، او کوشش نمود که بلشویکها را با اپورتونیستها آشتی دهد. در ۱۹۱۲ طرفداران پلخانف همراه با تروتسکیستها، بوندیستها و انحلال طلبان به مخالفت با تصمیمات کنفرانس پراگ ح.س.د.ک.ر. برخاستند.

۵۱- **نوزدرف** - شخصیتی مطمئن به خود، گستاخ و دروغگو از کتاب ن. گوگل موسوم به «ارواح مرده» است.

«**جوداس**» **گلولویوف** - شخصیتی در کتاب م.ای. سالتیکف شچدرین موسوم به «خانواده گلولویوف» و نماد از هم پاشیدگی مادی و معنوی طبقه زمیندار میرنده، انگلهای اجتماع و خیانتکاران سالوس است.

۵۲- به پیش - م.

۵۳- **قفقازیها** - انحلال طلبانی که در کنفرانس انحلال طلبان منعقد در اوت سال ۱۹۱۲ به نمایندگی از طرف سازمانهای قفقاز شرکت ورزیدند.

۵۴- **گروه هفت نفری** - هفت نفر نماینده از منشویکهای انحلال طلب بودند که در فراکسیون سوسیال دمکرات در چهارمین دومای دولتی عضویت داشتند.

۵۵- **گروه شش نفری** - شش نماینده از بلشویکها بودند که در فراکسیون سوسیال دمکرات در چهارمین دومای دولتی عضویت داشتند.

۵۶- **لنین کنفرانس کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه با فعالین حزبی را در نظر دارد که از ۲۳ سپتامبر تا اول اکتبر سال ۱۹۱۳ در ده پورونین جریان داشت.** این کنفرانس برای رعایت پنهان کاری کنفرانس «اوت» (یا تابستان) نامیده می شد.

۵۷- **در جلسه دسامبر دفتر انترناسیونال سوسیالیستی (برگزار شده در لندن در تاریخ ۱۴-۱۳ دسامبر ۱۹۱۳) قطعنامه‌ای پذیرفته شد که طبق آن به هیئت اجرائی دفتر انترناسیونال سوسیالیستی فرمان داده شده بود که جلسه‌ای متشکل از نمایندگان «همه فراکسیونهای جنبش کارگری در روسیه، از جمله لهستان روسیه، که برنامه حزب را می پذیرند یا برنامه شان مشابه با سوسیال دمکراتهاست را به منظور تبادل نظر متقابل درباره نکات مورد اختلاف» فراخواند. در حمایت از این قطعنامه، کائوتسکی طی نطقش در ۱۴ دسامبر، اظهار داشت که حزب سوسیال دمکرات قدیمی در روسیه مرده است و باید بر زمینه اشتیاق کارگران روس به اتحاد، بازسازی شود. لنین در مقاله‌اش تحت عنوان «یک قطعنامه خوب و یک سخنرانی بد»، به این قطعنامه پرداخت و سخنرانی کائوتسکی را وحشتناک خواند. (مراجعه نمایید به جلد ۱۹ مجموعه آثار لنین، ص ۳۰-۵۲۸).**

۵۸- **توشینو (Tushino)** - نام قصبه‌ای در حومه مسکوی قدیم بود که در سالهای ۱۰-۱۶۰۸ نیروهای مداخله گر لهستانی و سوئدی در آنجا اردو زدند. آنها شخصی را به نام دروغین دیمیتزی دوم در رأس خود قرار داده بودند و او را تزار مسکو می نامیدند. بویارها و دیگر منصب داران و سران سپاهیان مسکو، در آن سالها که در تاریخ روسیه «دوران مصیبت بار» نامیده می شود، از پی کامیابی یا ناکامی یکی از اردوها گاه از مسکو به اردوگاه توشینو و گاه از آنجا به مسکو می گریختند و می کوشیدند در صورت پیروزی یکی از طرفین موقعیت تأمین

شده داشته باشند. این رفت و برگشت عناصر این الوقت از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر، در تاریخ روسیه به «کوچ نشینی توشینو» مشهور است.

۵۹- «انقلاب پرماننت» (permanent - «انقلاب پی در پی» یا «انقلاب دائمی») - تئوری ضد مارکسیستی که پارووس آنرا وضع کرد و تروتسکی آنرا پذیرفت و به عنوان سلاحی برای مبارزه علیه لنینیسم بکار برد. تروتسکی نظریه مشهور «انقلاب پرماننت» را که مارکس و انگلس واضح آن بودند، اقتباس کرد و آنرا «سهم» مهم خود در مارکسیسم جلوه داد. ولی مفهومی که بنیان گذاران کمونیسم علمی برای آن قائل بودند، به کلی مفهوم دیگری بود. آنها ضمن مخالفت با تابع ساختن جنبش کارگری به منافع بورژوایی در انقلاب بورژوا دمکراتیک، خاطرنشان می ساختند که پرولتاریا باید از دمکراسی بورژوایی یا خرده بورژوایی بسی فراتر رود. «وظیفه ما آنست که تا زمانی که تمام طبقات کم و بیش مملک از حکومت رانده نشده‌اند و پرولتاریا حکومت را به چنگ نیاورده است، انقلاب را به صورت دائمی (permanent) ادامه دهیم.» (مارکس - انگلس، کلیات آثار، جلد ۷، ص ۲۴۸-۲۴۷، چاپ آلمانی). منظور مارکس، انگلس و لنین از دائمی بودن انقلاب آن بود که انقلاب مرحله به مرحله گسترش می پذیرد. ولی تروتسکی این مراحل را از نظر دور می داشت. او در تئوری خود مرحله بورژوا دمکراتیک انقلاب روسیه را نادیده می انگاشت و نقش انقلابی دهقانان را به عنوان متحد پرولتاریا، نفی می کرد. بر طبق تئوری «انقلاب پرماننت»، سرنگون ساختن تزاریسیم می بایست بی درنگ طبقه کارگر را به حکومت برساند و چون دهقانان، به زعم این تئوری، توان پشتیبانی از طبقه کارگر را ندارند، طبقه کارگر تنها در صورتی می تواند حکومت را در دست خود نگاهدارد که انقلاب سوسیالیستی در کشورهای غربی پیروز شود. تئوری «انقلاب پرماننت» تز لنین را درباره امکان دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان و ایجاد دولت موقت انقلابی به عنوان ارگان سیاسی این دیکتاتوری، نفی می کرد. تروتسکی درست مانند منشویکها به ماهیت انقلاب بورژوا دمکراتیک و به نقش پرولتاریای روسیه در این انقلاب، پی نمی برد.

در مورد انقلاب سوسیالیستی نیز، تروتسکی، مانند پارووس این انقلاب را با شعار «دمکراسی کارگری» پیوند می داد که ظاهر آن «چپ» و محتوی آن اپورتونیستی بود و به بیان دیگر او می خواست بگوید که انقلاب سوسیالیستی تنها زمانی تحقق پذیر خواهد بود که سازمان سوسیال دمکرات روسیه تمام توده انبوه کارگران را دربر گرفته باشد. چنین شعاری تبعاً نمی توانست پرولتاریای روسیه را به سوی انقلاب سوسیالیستی رهنمون شود. این شعار انقلاب سوسیالیستی را برای مدتی نامعلوم به تعویق می انداخت و سرنوشت انقلاب را کاملاً به انقلاب پرولتاری که می بایست در غرب صورت گیرد، وابسته می ساخت. تئوری تروتسکیستی «انقلاب پرماننت» گونه‌ای از منشویسم آراسته به الفاظ «چپ» بود. لنین می گفت: «اشتباه بنیادی تروتسکی در آنست که خصلت بورژوایی انقلاب را نادیده می انگارد و درباره مسئله گذار از این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی تصور روشن ندارد» (رجوع شود به اثر لنین «هدف مبارزه پرولتاریا در انقلاب»). تئوری «انقلاب پرماننت» بر پایه عدم اعتماد به نیروی طبقه کارگر و ترس از دهقانان مبتنی بود. در همانحال که لنین کامیابی پیکار علیه تزاریسیم را پیش از هر چیز دیگر در گرو اتحاد نیروهای طبقه کارگر و دهقانان می دید، تروتسکی برعکس به عامل خارجی یعنی به انقلاب پرولتاریای اروپا چشم می دوخت و بدینسان توده‌های زحمتکش روسیه را به انتظار منفعلانه محکوم می ساخت.

از نامه به آ. م. کولونتای (۶۰)

آ. م. عزیز!

از اعلامیهٔ نیروزی ها و از مساعی شما در مورد سوئدی ها (۶۱) بسیار خرسند شدیم. موضعگیری انترناسیونالیستی مشترک مارکسیست‌های چپ اهمیت بسیار خواهد داشت! (صدور یک اعلامیه دربارهٔ اصول - کار عمده و عجالتاً یگانه اقدام ممکن است).

بانو رلاندر - هلست (۶۲) و نیز راکفسکی (۶۳) (جزوه‌ای را که او به زبان فرانسه منتشر کرده است، دیده‌اید یا نه؟) و ایضاً تروتسکی، به نظر من همه از مضرترین «کائوتسکیست‌ها» هستند، بدین معنی که همهٔ آنها به نحوی از انحاء طرفدار وحدت با اپورتونیست‌ها هستند، همهٔ آنها به نحوی از انحاء اپورتونیسم را آرایش می‌دهند و همهٔ آنها بجای مارکسیسم انقلابی، اکلکتیسم* بکار می‌برند (هر یک به شکلی).

انتقاد شما از طرح اعلامیه (۶۴)، به نظر من (اگر اشتباه نکنم) نشانگر اختلاف نظر جدی میان ما نیست. من عدم تفکیک نوع جنگها را از لحاظ تئوریک خطا و از لحاظ عملی زیانبار می‌دانم. ما نمی‌توانیم با جنگهای آزادیبخش ملی مخالف باشیم. شما صربستان را مثال می‌آورید.

ولی اگر صربی‌ها در برابر اتریش تنها بودند، مگر ما طرفدار صربی‌ها نمی‌بودیم؟ اکنون جان کلام - کشمکش دول بزرگ بر سر تجدید تقسیم مستعمرات و منقاد ساختن کشورهای کوچک است.

اگر هند، ایران، چین و غیره علیه انگلستان یا روسیه به جنگ برخیزند، مگر ما به طرفداری از هندوستان و غیره علیه انگلستان و غیره برنخواهیم خاست؟ ...

توضیحات

۶۰- بانو آ. م. کولونتای (Kollontai - ۱۸۷۲ - ۱۹۵۲) - از سالهای نود قرن نوزدهم در جنبش سوسیال دموکراسی شرکت داشت. از سال ۱۹۱۵ عضو حزب بلشویک شد. بانو کولونتای به مأموریت از جانب لنین در کار متحد ساختن عناصر چپ انترناسیونالیست کشورهای اسکاندیناوی و آمریکا شرکت ورزید. پس از انقلاب اکتبر در رشتهٔ خدمات دولتی و دیپلماتیک مسئولیتهایی به عهده داشت.

۶۱- منظور اعلامیهٔ سوسیال دموکراتهای چپ نیروژ است که در آن چپهای نیروژی موافقت اصولی خود را با طرح قطعنامهٔ لنین که می‌بایست توسط سوسیال دموکراتهای چپ در نخستین کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی مطرح شود، ابراز داشته بودند. سوسیال دموکراتهای چپ سوئد نیز سپس به اعلامیهٔ چپهای نیروژی پیوستند. آ. کولونتای این اعلامیه را به لنین رسانید.

* اکلکتیسم (eclectisme) - التقاط - یعنی دستچین کردن خودسرانه و مکانیکی عقاید و اندیشه‌های ناهمگون بدون پایداری روی اصول معین و مشخص. مترجم.

۶۲- رلاند - هلست (Henriette Roland-Holst - ۱۸۶۹ - ۱۹۵۲) - سوسیالیست هلندی، نویسنده. در آغاز نخستین جنگ جهانی موضع سانتریستی اتخاذ کرد و سپس به انترناسیونالیست‌ها پیوست.

۶۳- راکفسکی (Rakovski - ۱۸۷۳ - ۱۹۴۱) - یکی از شرکت‌کنندگان جنبش سوسیال دمکراسی در بلغارستان، رومانی، سوئیس و فرانسه. در دوران نخستین جنگ جهانی موضع سانتریستی اتخاذ کرد. در سال ۱۹۱۷ عضو حزب بلشویک شد. پس از انقلاب اکتبر در حزب و دولت عهده دار مقاماتی بود. او یکی از اعضای فعال اپوزیسیون تروتسکیستی بود و بدین جهت در سال ۱۹۲۷ طبق قرار پانزدهمین کنگره حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی از حزب اخراج شد.

۶۴- «انتقاد شما از طرح اعلامیه» - منظور «اعلامیه سوسیال دمکراتهای چپ نروژ» است (رجوع شود به توضیح شماره ۶۳).

از نامه

به هانریت رلاند - هلست

۸ مارس ۱۹۱۶

... (۵) اختلافات ما با تروتسکی بر سر چیست؟ شما لابد به دانستن این موضوع علاقمندید. بطور خلاصه می‌توان گفت که او یک کائوتسکیست است، بدین معنی که مایل است با کائوتسکیست‌ها در انترناسیونال (۶۵) و با فراکسیون چخئیدزه (۶۶) در روسیه اتحاد کند. ما، جداً با چنین اتحادی مخالفیم. چخئیدزه هم آوایی خود را با نظریات «کمیته سازمانی» (۶۷) و کسانی که در کمیته‌های جنگ (۶۸) شرکت دارند، با پوششی از الفاظ استتار می‌کند ... در حال حاضر تروتسکی با «کمیته سازمانی» (آکسلرود و مارتف) مخالف، ولی با اتحاد با فراکسیون پارلمانی چخئیدزه در دوما موافق است!!
ما به کلی مخالف چنین اتحادی هستیم.
با بهترین درو‌ها به شما و به رفیق پانه کوک (۶۹) و به دیگر رفقای هلندی.

با درود، ن. لنین

توضیحات

۶۵- «انترناسیونال» - منظور انترناسیونال دوم یعنی مجمع بین‌المللی احزاب سوسیالیست است که در سال ۱۸۸۴ تأسیس شد. انترناسیونال دوم برای تشکیل توده‌های پرولتر در دوران بالنسبه «آرام» رشد سرمایه داری، کار تدارکی سودمندی انجام داد. ولی این انترناسیونال در دوران نخستین جنگ جهانی امپریالیستی به ورشکستگی معنوی دچار شد و علت آن اپورتونیزم و شووینیزم رهبران آن بود که به منافع انقلابی طبقه کارگر جهان خیانت ورزیدند. مارکسیست‌های واقعی و پیش از همه لنینیست‌ها در انترناسیونال دوم با سرسختی تمام علیه سوسیال فرمیزم

مبارزه کردند و با این مبارزه پایه‌های لازم را برای گسترش جنبش جهانی انقلابی کارگری، پدید آوردند.

۶۶- **فراکسیون چخنیدزه (Tchkeidze)** - فراکسیون منشویکی در دوره چهارم دومای دولتی که چخنیدزه یکی از سران منشویسم آنرا رهبری می کرد. فراکسیون منشویکی دوما در دوران نخستین جنگ جهانی موضع سانتریستی اتخاذ کرد و از سیاست سوسیال شوونیست‌های روسیه در هر زمینه‌ای عملاً پشتیبانی می کرد.

۶۷- «**کمیته سازمانی**»، رجوع شود به توضیح شماره ۳۶.

۶۸- «**کمیته‌های جنگ**» - کمیته‌های صنایع جنگی که در دوران نخستین جنگ جهانی توسط بورژوازی بزرگ امپریالیستی روسیه تشکیل شدند. بورژوازی برای آنکه کارگران را به زیر نفوذ خود کشد و آنها را با شعار دروغین «دفاع از میهن» به ادامه جنگ امپریالیستی وادارد، تصمیم گرفت در جنب این کمیته‌ها «گروه‌های کارگری» تشکیل دهد و بدینسان چنین بنمایاند که گویا در روسیه میان بورژوازی و پرولتاریا «صلح طبقاتی» پدید آمده است. بلشویکها با اتکاء به اکثریت قاطع کارگران، کمیته‌های صنایع جنگی را تحریم کردند.

۶۹- **پانه کوک (Antoni Pannekoek)** (۱۹۶۰-۱۸۷۳) - سوسیال دمکرات هلندی متعلق به جناح چپ حزب کارگری سوسیال دمکرات هلند. در دوران نخستین جنگ جهانی امپریالیستی موضع انترناسیونالیستی اتخاذ کرد. در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۱۸ عضو حزب کمونیست هلند بود. در انترناسیونال کمونیستی (کمینترن - ۱۹۴۱-۱۹۱۹) که توسط لنین بنیاد نهاده شد، شرکت داشت. لنین در کتاب خود «بیماری کودکی» «چپ‌گرایی» در کمونیسم»، نظریات پانه کوک و دیگر «چپ‌گرایان» را به شدت انتقاد کرده است. پانه کوک در سال ۱۸۷۱ از حزب کمونیست خارج شد و کمی بعد از فعالیت سیاسی به کلی دست کشید.

از رساله «وظایف پرولتاریا در انقلاب ما»

(طرح پلاتفرم حزب پرولتری)

وضع در انترناسیونال سوسیالیستی

... پیامهای خشک و خالی خطاب به کارگران تمام کشورها، ادای سوگندهای پوچ در اثبات وفاداری خویش به انترناسیونالیسم، بکار بردن تلاشهای مستقیم یا غیرمستقیم برای تعیین «نوبت» عمل پرولتاریای انقلابی هر یک از کشورهای محارب، تقلاهای پر تب و تاب برای آنکه سوسیالیستهای کشورهای محارب «قراردادهایی» درباره مبارزه انقلابی، با یکدیگر منعقد سازند، جوش و جلا زدن برای تشکیل کنگره‌های سوسیالیستی به منظور تدارک کارزار تبلیغاتی صلح و غیره و غیره - همه اینها هر اندازه هم که بیانگر این نظریات و عاملین این تلاشها و بانیان این نقشه‌ها صدیق باشند، همه اینها از نظر محتوی عینی خود فقط مهمل بافی و عبارت پردازی و در بهترین حالات خیر اندیشی های ساده لوحانه‌ای است که فقط به درد استتار فریب توده‌ها به دست شوونیست‌ها می خورد ...

افراد خیراندیش غالباً محیط خشن و وحشیانه جنگ جهانی امپریالیستی را از یاد می برند. چنین محیطی تحمل عبارت پردازی ندارد و به خیراندیشی های ساده لوحانه به دیده تمسخر می نگرد.

انترناسیونالیسم واقعی یکی و فقط یکی است: تلاش فداکارانه برای گسترش جنبش انقلابی و پیکار انقلابی در کشور **خویش** و پشتیبانی (از طریق تبلیغات، ابراز همبستگی و کمک مادی) از **همین پیکار** و از **همین** مثنی و **تنها** از **همین مثنی** در تمام کشورها بدون استثناء. بقیه حرفها فریگیری و مانیلویسم (۷۰) است.

جنبش جهانی سوسیالیستی و کارگری طی بیش از دو سال جنگ سه جریان در تمام کشورها ببار آورده است و هر کس از مبنای واقعی شناخت این سه جریان و تحلیل آنها و مبارزه پیگیر به سود جریان واقعاً انترناسیونالیستی عدول ورزد، خود را به ناتوانی و زبونی و سیر در وادی اشتباهات محکوم کرده است. این سه جریان عبارتند از:

۱) سوسیال شوونیست‌ها یعنی سوسیالیست‌های در گفتار و شوونیست‌های در کردار. اینها کسانی هستند که در جنگ امپریالیستی (و به ویژه در جنگ امپریالیستی کنونی) به «دفاع از وطن» برمی‌خیزند.

اینان مخالفان **طبقاتی** ما هستند. آنها به بورژوازی پیوسته‌اند. اکثریت رهبران رسمی سوسیال دمکراسی رسمی* در تمام کشورها از این زمره‌اند ...

۲) جریان دوم یا جریان به اصطلاح «سانتر» مرکب از کسانی است که میان شوونیست‌ها و انترناسیونالیست‌های واقعی در نوسانند.

افراد «سانتر» همه قسم می‌خورند که مارکسیست هستند، انترناسیونالیست هستند، هوادار صلح هستند، هوادار هر گونه «فشار» بر دولتها و طرح هر گونه «خواستی» در برابر دولت خودی که آنرا وادارد تا «بیانگر صلح خواهی مردم» باشد، هوادار هر گونه کارزار تبلیغاتی به سود صلح و آن هم صلح بدون الحاق اراضی دیگران به کشور خویش و غیره و غیره - و **هوادار صلح با سوسیال شوونیست‌ها**، هستند. «سانتر» «وحدت طلبی» است، «سانتر» مخالف تفرقه است.

«سانتر» عرصه عبارت پردازی خرده بورژوازی سرشار از خیر اندیشی، عرصه انترناسیونالیسم در گفتار و اپورتونیزم بی جرأت و حاضرخدمتی در قبال سوسیال شوونیست‌ها در کردار است.

جان کلام در آنست که «سانتر» به ضرورت انقلاب علیه دولتهای خودی ایمان ندارد، چنین انقلابی را تبلیغ نمی‌کند، به پیکار انقلابی فداکارانه بر نمی‌خیزد، بلکه برای **گریز** از این پیکار به اختراع مبتذل ترین **بهانه‌ها** - و آن هم بهانه‌های دارای طنین «مارکسیستی» بسیار غلیظ - می‌پردازد ...

رهبر و بیانگر عمده «سانتر» کارل کائوتسکی، یکی از معتبرترین شخصیت‌های انترناسیونال دوم (۱۸۸۹-۱۹۱۴) است که از اوت سال ۱۹۱۴ نمونه عدول کامل از مارکسیسم و سست عنصری بی مانند و رقت بارترین تزلزلات و خیانت‌ها را عرضه داشته است ...

البته برخی افراد هم گاه بی آنکه متوجه باشند از موضع سوسیال شوونیسم به موضع «سانتر» و بالعکس نقل مکان می‌کنند. هر مارکسیست می‌داند که طبقات علیرغم نقل مکان آزاد افراد از طبقه‌ای به طبقه دیگر، از یکدیگر متمایزند؛ به همین گونه نیز **جریانهای** زندگی سیاسی علیرغم

* منظور از سوسیال دمکراسی رسمی، آن احزاب سوسیال دمکرات هستند که انترناسیونال دوم اپورتونیزمی آنها را به رسمیت می‌شناخت. از آغاز جنگ جهانی اول انقلابیون اصیل انترناسیونال دوم را ترک گفته و در کشورهای خود احزاب انقلابی طبقه کارگر را بنیاد ریخته بودند. مترجم.

نقل مکان آزاد افراد از یک جریان به جریان دیگر و علیرغم تلاشها و کوششهایی که برای درآمیختن جریانها بکار می رود، از یکدیگر متمایزند.

۳) جریان سوم از انترناسیونالیست‌های واقعی تشکیل می شود که بهترین بیانگر آنان «جناح چپ سیمروالد» (۷۱) است (ما بیانیه سپتامبر سال ۱۹۱۵ این جریان را به ضمیمه این جزوه به چاپ می رسانیم تا خوانندگان با در دست داشتن متن اصلی آن بتوانند از چگونگی پیدایش این جریان آگاه شوند).

مشخصه عمده این جریان گسست کامل پیوند، هم با سوسیال شووینیسم و هم با «سانتر» و پیکار انقلابی فداکارانه علیه دولت امپریالیستی کشور **خویش** است. پرنسیپ آن چنین است: «دشمن عمده، در داخل کشور خود توست». این جریان علیه عبارت پردازی شهداگین سوسیال پاسیفیستی (سوسیال پاسیفیست یعنی سوسیالیست در گفتار و پاسیفیست بورژوا در کردار. پاسیفیست‌های بورژوا یعنی کسانی که آرزوی صلح جاودان را بدون برانداختن یوغ و فرمانروایی سرمایه در سر می پرورند) و علیه هر گونه بهانه‌ای که به **استناد** وجود جنگ کنونی برای نفی امکان یا نفی مصلحت بودن و یا نفی به موقع بودن پیکار انقلابی پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی پرولتری، تراشیده شود، به مبارزه بی امان برمی خیزد ...

خرده اختلاف نظرهایی که در میان چپ‌ها نیز وجود دارد، مطلب مهمی نیست. مهم اصل **جریان** است. حاق مطلب در این است که در دوران جنگ مهیب امپریالیستی، انترناسیونالیست واقعی بودن کار آسانی نیست. چنین افرادی اندک اند، ولی تمام آینده سوسیالیسم **فقط** به وجود آنان بسته است، **فقط** آنها هستند که **رهبر توده‌ها** هستند، نه فاسد کننده توده‌ها.

تفاوت میان رفرمیست‌ها و انقلابیون، میان سوسیال دمکرات و بطور کلی سوسیالیست‌ها در محیط جنگ امپریالیستی با ناگزیری ناشی از عوامل عینی می بایست دستخوش تغییراتی شود. کسی که به طرح «خواستهایی» در برابر دولتهای بورژوایی برای عقد پیمان صلح بسنده می کند یا فقط می کوشد آنها را وادارد تا «بیانگر صلح خواهی مردم» و غیره باشند، چنین کسی **عملاً** به سراشیب رفرم گرایی فرو می غلند، زیرا **مسئله جنگ**، به حکم عوامل عینی، **فقط بر بنیاد انقلاب مطرح است ...**

از دولتهای بورژوایی می توان و باید انجام رفرم‌ها را طلب کرد، ولی تا انسان به مانیلویسم و رفرمیسم دچار نشده باشد، نمی تواند از این افراد و طبقات که با هزاران رشته به سرمایه امپریالیستی بسته‌اند، بطلبد که این رشته‌ها را بگسلند و بدون چنین گسستنی هم گفتگو درباره جنگ علیه جنگ، چیزی جز عبارت پردازی پوچ و فریبناک نخواهد بود.

«کائوتسکیست‌ها» یعنی «سانتر»، انقلابیون در گفتار و رفرمیست‌های در کردار هستند، انترناسیونالیست‌های در گفتار و همدستان سوسیال شووینیسم در کردار هستند.

آوریل سال ۱۹۱۷

توضیحات

۷۰- **مانیلویسم (Manilovisme)** - مأخوذ از نام مانیلف ملاک، یکی از پرسناژهای رمان «ارواح مرده»، اثر نامی گوگل نویسنده بزرگ روس. مانیلویسم به معنای روحیه پندار پروری بر زمینه خالی، خودفریبی، خوش خیالی و بی عملی در قبال واقعیت است.

۷۱- «جناح چپ سیمروالد» - در سپتامبر سال ۱۹۱۵ نخستین کنفرانس بین المللی سوسیالیستی به شرکت ۳۸ نماینده از ۱۱ کشور اروپایی در شهر سیمروالد (سوئیس) تشکیل شد. این

کنفرانس، همانگونه که لنین آنرا ارزیابی کرده است، نخستین گام در راه گسترش جنبش جهانی ضد جنگ بود. کنفرانس سندی تحت عنوان پیام «به پرولترهای اروپا» تصویب کرد. ولی سند، جنگ را محکوم می ساخت بی آنکه توده‌ها را به عمل انقلابی علیه آن دعوت کند. در جریان این کنفرانس، انترناسیونالیست‌های چپ متحد شدند و گروهی را که سپس «جناح چپ سیمروالد» نامیده شد، تشکیل دادند. این گروه بر پایه تزه‌های بلشویکها درباره جنگ، صلح و انقلاب موضعگیری کرد. جناح چپ سیمروالد برای متشکل ساختن عناصر انترناسیونالیست در کشورهای اروپا و آمریکا کار زیادی انجام داد.

از مقاله «بحران فراز آمده است» (۷۲)

... در این امر کوچکترین تردیدی نیست که اگر بلشویکها به دام پندار باطل استفاده از امکانات قانونی، به دام «باور داشتن» به کنگره شوراهای و دعوت مجلس مؤسسان، به دام «انتظار» تشکیل کنگره شوراهای و غیره می افتادند، نسبت به امر پرولتاریا **خیانت پستی** مرتکب می شدند.

مرتکب خیانت به این امر می شدند، زیرا با رفتار خود به کارگران انقلابی آلمان که در ناوگان به قیام دست زده‌اند، خیانت می کردند. در چنین اوضاع و احوالی «منتظر نشستن» برای تشکیل کنگره شوراهای و غیره برابر است با **خیانت به انترناسیونالیسم**، خیانت به امر انقلاب جهانی سوسیالیستی.

زیرا انترناسیونالیسم به حرف و ابراز همبستگی و قطعنامه نیست، بلکه **عمل** لازم دارد. بلشویکها مرتکب خیانت به **دهقانان** می شدند، زیرا نشستن و سرکوب قیام دهقانان به دست دولت را ... تحمل کردن، برابر است با **نابود ساختن** تمامی انقلاب، و نابود ساختن آن برای همیشه و بطور قطعی. درباره هرج و مرج و تشدید بی قیدی توده‌ها هیاهو می کنند: وقتی دهقانان به **قیام مجبور شده‌اند**، ولی به اصطلاح «دمکراتهای انقلابی» دست روی دست گذاشته‌اند و سرکوب جنگی این قیام را تحمل می کنند، توده‌ها چگونه می توانند نسبت به انتخابات بی قید نباشند!!

بلشویکها مرتکب خیانت به دمکراسی و آزادی می شدند، زیرا تحمل سرکوبی قیام دهقانان در چنین لحظه‌ای، **معنایش** آزاد گذاشتن میدان برای اجرای انتخابات جعلی مجلس مؤسسان است ... بحران فراز آمده است. تمام آینده انقلاب روسیه در معرض برد و باخت قرار گرفته است. پای تمام شرف و حیثیت حزب بلشویکها به میان آمده است. تمام آینده انقلاب جهانی کارگری برای سوسیالیسم، در معرض برد و باخت قرار گرفته است. بحران فراز آمده است ...

۲۹ سپتامبر سال ۱۹۱۷

توضیحات

۷۲- «بحران فراز آمده است» - این مقاله را لنین در ۲۹ سپتامبر سال ۱۹۱۷ نگاشت و در آن وضع کشور را ارزیابی کرد و توجه حزب را جداً بدین نکته معطوف داشت که باید بی درنگ

به قیام برخاست، زیرا بحران در روسیه نضج یافته است. حزب بلشویک در این مرحله مهم گسترش انقلاب سوسیالیستی یعنی در مرحله تدارک و تحقق قیام مسلحانه اکتبر در پتروگراد، بار دیگر با نظریات خطا، زیانبار و خطرناک تروتسکی روبرو شد. تروتسکی اصرار داشت که قیام تا تشکیل دومین کنگره شوراها سراسر روسیه به تأخیر افتد و این به معنای محکوم ساختن قیام به شکست بود، زیرا به دولت موقت بورژوازی امکان می داد تا در روز گشایش کنگره نیروی کافی برای درهم شکستن قیام متمرکز سازد. لنین مخالفت جدی خود را با این تعویق ابراز داشت. کمیته مرکزی حزب در اجلاس‌های ۱۰ و ۱۶ اکتبر سال ۱۹۱۷ خود تصمیم به تدارک و تحقق قیام مسلحانه گرفت.

تلگرام به قرارگاه سرفرماندهی کل (۷۳)

۲۹ ژانویه (۱۱ فوریه به تقویم جدید) ۱۹۱۸
با تمام وسایلی که در اختیار دارید از اجرای مفاد تلگرام امروز درباره صلح و ترخیص عمومی واحدهای ارتش در تمام جبهه‌ها، جلوگیری کنید.

به فرمان لنین (۷۴)

توضیحات

۷۳- این تلگرام توسط منشی لنین مستقیماً به قرارگاه فرماندهی کل مخابره شد. سرفرماندهی کل به عهده ن. کرلینکو (۱۸۸۵-۱۹۳۸) بود. کرلینکو از سال ۱۹۰۴ عضو حزب بود. او پس از انقلاب اکتبر، به هنگام تشکیل نخستین دولت شوروی عضو کمیته نیروهای زمینی و دریایی بود و سپس سرفرمانده ارتش شد. از سال ۱۹۱۸ در دادگستری شوروی به فعالیت پرداخت.

۷۴- در ۲۸ ژانویه سال ۱۹۱۸ در کنفرانسی که برای برقراری صلح با نیروهای آلمان در برست لیتوفسک تشکیل شده بود، تروتسکی برخلاف رهنمود لنین که تأکید کرده بود در صورت اتمام حجت آلمانی‌ها، قرارداد صلح امضا شود، اعلام داشت که حکومت شوروی از امضای قرارداد صلح مبتنی بر شرایط فرمولبندی شده توسط آلمان، امتناع می ورزد، ولی جنگ را پایان یافته تلقی می کند و ارتش خود را مرخص می سازد. همان روز تروتسکی بدون اطلاع کمیته مرکزی حزب و دولت شوروی تلگرام اخلاص‌گرایانه‌ای برای قرارگاه سرفرماندهی کل می فرستد و در آن به سرفرمانده دستور می دهد که در شب ۲۹ ژانویه حالت جنگ علیه آلمان و متحدینش پایان یابد و ارتش روسیه مرخص شود. در تلگرام سخنی از قطع مذاکرات صلح برست به میان نمی آمد و لذا ممکن بود چنین بنمایاند که کنفرانس با عقد قرارداد صلح پایان یافته است. بامداد روز ۲۹ ژانویه کرلینکو سرفرمانده جبهه فرمانی صادر کرد که در آن بر اساس تلگرام تروتسکی اعلام می شد که صلح شده است و عملیات جنگی در تمام جبهه‌ها متوقف می گردد و ترخیص ارتش انجام می گیرد. به مناسبت همین فرمان کرلینکو بود که این تلگرام و تلگرام بعدی به قرارگاه سرفرماندهی کل فرستاده شد.

تلگرام به قرارگاه سرفرماندهی کل

۳۰ ژانویه (۱۲ فوریه) ۱۹۱۸

به تمام کمیسرهای نظامی و به بونچ - برویوچ (Bontch-Broujevitch) دستور بدهید که تمام تلگرام های به امضای تروتسکی و کریلنکو را درباره انحلال واحدهای ارتش معلق بگذارند. ما نمی توانیم شما را از مواد قرارداد منعقد صلح آگاه سازیم، زیرا عملاً هنوز قراردادی برای صلح منعقد نشده است. لطفاً تمام تلگرام های مربوطه به اعلام صلح را تا ابلاغ دستور خاص، معلق گذارید.

از سخنرانی در اجلاس

کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دمکرات (بلشویک) روسیه

۱۸ ژانویه سال ۱۹۱۸ (جلسه شب)

متن تندنویسی شده در جلسه

۱

رفیق لنین: صحبت بر سر یک مسئله اساسی است ... با جنگ نمی شود شوخی کرد. ما واکنشها را از دست می دهیم و وضع حمل و نقل ما وخیم می شود. دیگر نمی شود در انتظار نشست، زیرا وضع کاملاً روشن است. مردم از آنچه می گذرد سر در نمی آورند: وقتی جنگ ادامه داشت، پس نمی بایست واحدهای ارتش را مرخص کرد، حالا آلمانی ها همه چیز را تصاحب می کنند. بازی به چنان بن بست رسیده که اگر همچنان به سیاست کجدار و مریز و میانه روی ادامه داده شود، شکست انقلاب اجتناب ناپذیر خواهد شد ... در آلمان نشانه‌ای از شروع انقلاب دیده نمی شود و اگر اینطور باشد، آلمانی ها با پیشروی بیشتر، برتری به دست خواهند آورد. اکنون دیگر انتظار ممکن نیست. در انتظار نشستن یعنی انقلاب روسیه را به انبار آهن پاره تحویل دادن. اگر آلمانی ها سرنگونی حکومت بلشویکها را بطلبند، آنوقت طبعاً باید به جنگ ادامه داده شود. دیگر هیچ تعویقی در کار ممکن نیست. دیگر سخن بر سر گذشته نیست، بلکه پای زمان حال در میان است ... تنها کاری که می شود کرد پیشنهاد تجدید مذاکرات به آلمانی هاست. راه حل میانه اکنون ممکن نیست ...

ما هر چه از دستمان برمی آمد، انجام دادیم، به انقلاب فنلاند کمک کردیم، ولی حالا دیگر نمی توانیم ... وقت «زمینه سنجی» دیگر گذشته است، زیرا حالا روشن است که آلمانی می تواند به تعرض دست زند ... باید به آلمانی ها پیشنهاد صلح کرد.

از مقاله « پیرامون جمله پردازی انقلابی »

وقتی من در یکی از جلسات حزبی گفتم که جمله پردازی انقلابی درباره جنگ انقلابی ممکن است انقلاب ما را نابود کند، مرا سرزنش کردند که در مباحثه لحن خشن بکار برده‌ام. ولی لحظاتی هست که انسان وظیفه دارد که مسئله را رک مطرح کند و چیزها را بنام خودشان بنامد، زیرا در غیر این صورت بیم آن خواهد بود که هم به حزب و هم به انقلاب زبانی در مان ناپذیر وارد آرد.

جمله پردازی انقلابی نوعی بیماری است که احزاب انقلابی غالباً در مواردی که مستقیم یا غیر مستقیم به برقراری ارتباط و اتحاد و درآمیزی میان عناصر پرولتر و عناصر خرده بورژوا می پردازند و سیر حوادث انقلابی پیچهای تند و بزرگ پیدا می کند، بدان دچار می شوند. جمله پردازی انقلابی عبارتست از تکرار شعارهای انقلابی بدون در نظر گرفتن اوضاع و احوال عینی موجود در لحظه تغییر مسیر حوادث و بدون توجه به واقعیت وضعی که در آن لحظه پدید آمده است. شعارها عالی، گیرا و مست کننده هستند، ولی پای در هوا دارند، اینست ماهیت جمله پردازی انقلابی ...

۶

ما به قبول یک قرارداد بی ضرر و یک صلح جدا از دیگران تن درمی دهیم، زیرا می دانیم که در حال حاضر هنوز برای جنگ انقلابی آماده نیستیم و باید بتوانیم صبر کنیم ... تا نیروی لازم به دست آریم. بدین جهت اگر برای به دست آوردن یک صلح جداگانه بسیار پر ضرر هم امکان وجود داشته باشد، باید آنرا به سود انقلاب سوسیالیستی که هنوز ضعیف است (زیرا انقلاب آلمان که در حال نضج یافتن است، هنوز به یاری ما روسها نیامده است)، **حتماً پذیرفت.** فقط در صورتی که معلوم شود امکان صلح جداگانه به کلی منتفی است، باید بی درنگ به پیکار برخاست - آن هم نه برای آنکه این تاکتیک صحیح است، بلکه برای آنکه انتخاب راه دیگری ممکن نخواهد بود. در صورت منتفی بودن چنین امکانی امکان مباحثه بر سر این یا آن تاکتیک نیز منتفی خواهد بود و آنگاه دست زدن به شدیدترین مقاومتها ناگزیر خواهد شد. ولی تا زمانی که امکان انتخاب وجود دارد، باید صلح جداگانه و قرارداد بسیار پر ضرر را انتخاب کرد ...

ما هنوز ضعیفیم، ولی ماه به ماه قوی تر می شویم. انقلاب جهانی سوسیالیستی در اروپا هنوز نضج نیافته است، ولی ماه به ماه نضج می پذیرد. ولی «انقلابیون» (خدا خودش ما را از این بلا حفظ کند!) چنین استدلال می کنند: بدین جهت ... بدین جهت باید تا امپریالیسم آلمان که ماه به ماه (به علت نضج آهسته ولی پیوسته انقلاب در آلمان) ضعیف تر می شود، آشکارا از ما نیرومندتر است، به پیکار برخاست. راستی هم که این استدلال «انقلابیون» چقدر عالی است، چقدر شگرف است!

۷

آخرین و «کوبنده» ترین و رایج ترین ایراد برای نفی حقیقت این است که می گویند: «قبول یک صلح ننگین رسوایی است، خیانت به لتونی، لهستان، کورلاند و لیتوانی است».

آیا جای شگفتی است که درست **بورژواهای روسی** (و دنباله روه‌های آنان یعنی گروه «نوی لوچ» (۷۵)، گروه «دینلو نارودا» (۷۶) و گروه «نویا ژیزن» (۷۷) با حرارت تمام از این برهان به اصطلاح انترناسیونالیستی بهره برداری می‌کنند؟

نه، جای شگفتی نیست، زیرا این برهان دامی است که بورژوازی، بلشویک‌های روسیه را آگاهانه بدان می‌کشاند و بخشی از بلشویک‌ها ناخودآگاه و از فرط عشق به الفاظ، بدان می‌افتند. بدین برهان از نظر تئوریک نظری بیافکنیم: چه چیزی اولی تر است - حق ملل در تعیین سرنوشت خویش یا سوسیالیسم؟ سوسیالیسم اولی تر است.

آیا مجاز است که هستی جمهوری شوروی سوسیالیستی برای جلوگیری از نقض حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، به خطر انداخته شود و در لحظه‌ای که امپریالیسم آشکارا زورمندتر و جمهوری شوروی آشکارا ضعیف تر است، این جمهوری زیر ضربات امپریالیسم قرار داده شود؟

نه، مجاز نیست. این سیاست سوسیالیستی نیست، سیاست **بورژوایی** است. وانگهی، آیا صلحی که طبق شرایط آن لهستان، لتونی و کورلاند را «به ما» بازگردانند، کمتر ننگین و کمتر الحاق‌گرانه خواهد بود؟ از نظر بورژوای روسی، **بله**. از نظر سوسیال انترناسیونالیست، **نه**.

زیرا امپریالیسم آلمان پس از آزاد کردن لهستان (که زمانی برخی از **بورژواهای آلمان** خواستار آن بودند) صربستان، بلژیک و کشورهای اشغالی دیگر را با شدتی بیشتر خفه خواهد کرد. فریاد بورژوازی روس علیه صلح «ننگین» بازتاب صحیحی از نفع طبقاتی آن است. ولی وقتی برخی از بلشویک‌ها (که به مرض جمله پردازی دچار شده‌اند) این برهان را تکرار می‌کنند، انسان غمش می‌گیرد.

به نمونه‌هایی از واقعیت رفتار بورژوازی انگلیس و فرانسه نظری بیافکنید. این بورژوازی اکنون به وسایل گوناگون ما را به جنگ علیه آلمان می‌کشاند، وعده مواهب بیشتر، کفش، سیب زمینی، مهمات، لوکوموتیو می‌دهد (از طریق واگذاری اعتبار ... اما نترسید، این اعتبار یک «وام اسارت آور» نیست! این «فقط» اعتبار است!). این بورژوازی خواستار آنست که ما **همین حالا** با آلمان بجنگیم.

و روشن است که چرا باید هم خواستار چنین چیزی باشد: اولاً برای آنکه ما بخشی از نیروهای آلمان را از سوی جبهه آنان به سوی خود متوجه خواهیم ساخت. ثانیاً برای آنکه درگیری جنگی نابهنگام حکومت شوروی با امپریالیسم آلمان آسان‌ترین راهی است که می‌تواند به درهم شکستن این حکومت انجامد.

بورژوازی انگلیس و فرانسه برای ما دام می‌گسترده و می‌گویند: دوستان عزیز، **همین حالا** به جنگ برخیزید، ما از این کار به حد اعلی سود خواهیم برد. آلمانی‌ها شما را غارت می‌کنند، در شرق «نفع خوبی عایدشان می‌شود» و در غرب گذشت پذیرتر می‌شوند ... بجنگید، بلشویک‌های «متحد» عزیز ما، ما به شما کمک خواهیم کرد!

آنوقت بلشویک‌های «چپ» (۷۸) (پروردگارا ما را از این بلا مصون دار) با عبارت پردازیهای انقلابی غلاظ و شداد خود، گام به سوی این دام برمی‌دارند ...

آری، آری، میل ذاتی به جمله پردازی انقلابی بازتابی از بازمانده‌های سرشت خرده بورژوایی است. این یک حقیقت کهن و تاریخ‌کهنی است که غالباً تکرار می‌شود ...

باید علیه جمله پردازی انقلابی مبارزه کرد، این مبارزه واجب است، حتماً باید مبارزه کرد تا روزی این حقیقت تلخ درباره ما مصداق پیدا نکند که: «جمله پردازی انقلابی درباره جنگ انقلابی، انقلاب را تباه ساخت».

فوریه سال ۱۹۱۸

توضیحات

۷۵- گروه «نووی لوچ» ("Novy Loutch") - گروهی از منشویکها که پیرامون روزنامه «نووی لوچ» («پرتو نوین»)، ارگان کمیته مرکزی متحد منشویکها، گرد آمده بودند. این روزنامه از اول دسامبر سال ۱۹۱۷ زیر رهبری دان، مارتف و دیگران در پترزبورگ انتشار یافت و در ژوئن سال ۱۹۱۸ انتشار آن به سبب تبلیغات ضدانقلابی ممنوع شد.

۷۶- گروه «دینلو نارودا» ("Dielo Naroda") - «امر خلق» - گروهی از سوسیالیست رولوسیونرهای راست که پیرامون روزنامه «دینلو نارودا» ارگان حزب خود گرد آمده بودند. روزنامه از مارس سال ۱۹۱۷ تحت عناوین مختلف در شهرهای پتروگراد، سامارا و مسکو انتشار می یافت. پیش از انقلاب اکتبر سیاست داخلی و خارجی دولت موقت بورژوایی را مورد پشتیبانی کامل قرار می داد. در مارس سال ۱۹۱۹ انتشار آن به مناسبت فعالیت ضدانقلابی ممنوع شد.

۷۷- گروه «نویای ژیزن» ("Novaia Jizn") - «زندگی نوین» - گروهی از منشویکها که پیرامون روزنامه «نویای ژیزن» گرد آمده بودند. این گروه انقلاب سوسیالیستی اکتبر و استقرار حکومت شوروی را با نظر خصومت تلقی کردند. از اول ژوئن سال ۱۹۱۸ دو نسخه از این روزنامه یکی در پتروگراد و یکی در مسکو انتشار یافت و در ژوئیه همان سال انتشار آن ممنوع شد.

۷۸- بلشویکهای «چپ» - گروهی بودند که خود را «کمونیستهای چپ» می نامیدند. این گروه در آغاز سال ۱۹۱۸ به مناسبت مذاکرات صلح با آلمان و مسئله عقد قرارداد صلح برست پدید آمد و در هنگامی که جمهوری جوان شوروی هنوز نیروی کافی نداشت، می خواست کشور را به ادامه جنگ علیه نیروهای آلمان وادارد. اعضای این گروه عبارت بودند از: بوخارین، رادک، پیاتاکف و غیره. تروتسکی نیز با آن همکاری می کرد و عملاً رهبر گروه بود، ولی نظریات خود را پوشیده تر و در پرده شعار «جنگ نباشد و پیمان صلح نیز امضا نشود»، بیان می داشت.

هفتمین کنگره حزب کمونیست (بلشویک) روسیه (۷۹)

۸ - ۶ مارس ۱۹۱۸

از گزارش درباره جنگ و صلح

۷ مارس

... اگر انقلاب اروپا تأخیر کند، سنگین ترین شکستها در انتظار ما خواهد بود، زیرا ما ارتش نداریم، سازمان نداریم و حل این دو معضل نیز همین حالا ممکن نیست. اگر شخص نتواند خود را با این وضع دمساز کند و مایل نباشد سینه خیز پیش رود و در گل و لای غوطه خورد، آنوقت او دیگر مبارز انقلابی نیست، بلکه یاوه پرداز است. و اگر من پیشنهاد می کنم که پیشروی بدینسان انجام گیرد، علتش آن نیست که از این کار خوشم می آید، بلکه آنست که راه دیگری وجود ندارد، زیرا تاریخ مسیر دلپذیری که انقلاب همه جا همزمان فراز آید، نپوییده است.

اکنون حال بر این منوال است: جنگ داخلی به عنوان آزمونی برای درگیری با امپریالیسم آغاز شد و این تلاش ثابت کرد که امپریالیسم به کلی پوک شده است و عناصر پرولتری در درون هر یک از ارتش ها، به پا می خیزند. آری ما انقلاب جهانی خلق های عالم را خواهیم دید، ولی عجالتاً این چیزی جز یک افسانه بسیار شیوا و بسیار زیبا نیست و من خوب می دانم که کودکان افسانه های زیبا را دوست دارند. ولی من سؤال می کنم که آیا برای مبارز انقلابی جدی زبینه است که به افسانه باور داشته باشد؟ ... بسیار نیکو خواهد بود اگر پرولتاریای آلمان توان دست زدن به انقلاب را داشته باشد. ولی آیا شما میزان توان عمل او را سنجیده اید، آیا افزاری یافته اید که به کمک آن بتوان معلوم کرد که انقلاب آلمان فلان روز فرا خواهد رسید؟ نه، شما از عهده این کار بر نمی آید و ما نیز به همین طریق. شما همه چیز را در معرض برد و باخت قرار می دهید. اگر آن انقلاب فرا رسد، همه چیز رو به راه خواهد شد. البته! ولی اگر این انقلاب آنطور که دلمان می خواهد صورت نگیرد و آمد و فردا پیروز نشد، آنوقت چه؟ آنوقت توده به شما خواهد گفت: شما به کردار ماجراجویان عمل کردید، شما تمام حساب خود را روی سیر عاقبت به خیر حوادث گذاشتید، که درست درنیامد و آنگاه بجای انقلاب جهانی که در آینده حتماً به تحقق خواهد پیوست، ولی در حال حاضر هنوز نضح نیافته است، وضعی پدید آمد که شما در آن خود را به درد نخور نشان دادید ...

ما نمی دانیم که تنفس در جنگ چگونه خواهد بود، می کوشیم فرصت را منتهز شماریم. شاید تنفس طولانی باشد و شاید هم چند روزی بیش نیاید. همه چیز ممکن است، این مطلب را هیچ کس نمی داند و نمی تواند هم بداند، زیرا تمام دول بزرگ دستشان بند است، در تنگنا هستند و مجبورند در چند جبهه بجنگند ... هر مبارز انقلابی جدی ... به ما حق خواهد داد و هر قراردادی را، ولو ننگین، تأیید خواهد کرد، زیرا این امر به سود انقلاب پرولتری و نوسازی روسیه ... است ...

توضیحات

۷۹- **هفتمین کنگره حزب کمونیست (بلشویک) روسیه** - این کنگره نخستین کنگره حزب پس از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر بود. کنگره بطور فوق العاده از ۶ تا ۸ مارس سال ۱۹۱۸ در پتروگراد برگزار شد. هدف کنگره عبارت بود از اتخاذ تصمیم قطعی درباره صلح با آلمان. لنین و آن بخش از اعضای کمیته مرکزی که با لنین هم عقیده بودند، می کوشیدند روسیه شوروی را از جنگی که امپریالیستها پیش از انقلاب، کشور را بدان کشانده بودند، خارج سازند. گروه «کمونیستهای چپ» به رهبری بوخارین با صلح برست مخالفت می ورزیدند. موضع تروتسکی نیز بدانها نزدیک بود. کنگره پیرامون گزارش کمیته مرکزی و مسائل جنگ و صلح، تجدیدنظر در برنامه حزب، تغییر نام حزب و مسائل سازمانی به بحث پرداخت و سپس اعضای کمیته مرکزی را انتخاب کرد. گزارش سیاسی کمیته مرکزی توسط لنین ایراد شد.

بوخارین نیز به همراه لنین در این زمینه گزارش داد و ضمن آن به دفاع از خواست ماجراجویانه ادامه جنگ علیه آلمان پرداخت. نمایندگان کنگره پس از بحث‌های شدید گزارش کمیته مرکزی را تأیید و تزه‌های «کمونیست‌های چپ» را درباره ادامه جنگ رد کردند. قطعنامه پیشنهادی لنین درباره ضرورت عقد قرارداد صلح با آلمان بر اساس رأی گیری علنی (۳۰ رأی موافق در مقابل ۱۲ رأی مخالف و ۴ رأی ممتنع)، به تصویب رسید. کنگره یک کمیته مرکزی مرکب از ۱۵ عضو اصلی و ۸ عضو مشاور انتخاب کرد. کنگره هفتم اهمیت عظیمی داشت. این کنگره صحت اصول لنینی سیاست خارجی دولت شوروی و مشی این دولت را در مورد برقراری آتش بس و به دست آوردن یک تنفس تأیید کرد، «کمونیست‌های چپ» و تروتسکیست‌ها را که در کار حزب اخلاص می کردند را با شکست مواجه ساخت و حزب کمونیست و طبقه کارگر را به راه اجرای وظایف عمده ساختمان سوسیالیسم سوق داد. اندکی بعد هفتمین کنگره فوق العاده شوراهای سراسر روسیه که از ۱۴ تا ۱۶ مارس برگزار شد، قرارداد صلح برست لیتوفسک را تصویب کرد.

از پایان سخن مربوط به گزارش درباره صلح و جنگ

۸ مارس ۱۹۱۸

... حال باید به موضع گیری رفیق تروتسکی بپردازم. در فعالیت او باید دو جانب را از هم تمیز داد: وقتی او مذاکرات را در برست آغاز کرد و به بهره برداری عالی از آن برای تبلیغات پرداخت، همه ما با رفیق تروتسکی موافق بودیم. او در اینجا به واگوی بخشی از گفتگوی خود با من پرداخت، ولی من اضافه می کنم که ما با هم قرار گذاشته بودیم تا لحظه‌ای که آلمانی‌ها هنوز اتمام حجت نداده‌اند، ایستادگی کنیم و پس از اتمام حجت تسلیم شویم. آلمانی‌ها ما را گول زد: از هفت روز پنج روزش را کش رفت (۸۰). تاکتیک تروتسکی تا آنجا که کار را به دفع الوقت می گذرانید، درست بود: نادرست زمانی شد که حالت جنگ موقوف اعلام گردید و قرارداد صلح به امضا نرسید. من با صراحت کامل پیشنهاد کرده بودم قرارداد صلح امضاء شود. صلحی بهتر از صلح برست برای ما ممکن نبود. بر همه روشن است که در آن صورت ما تنفس یک ماهه به دست می آوردیم و چیزی نمی باختمیم ... در جنگ هرگز نباید برای ملاحظات صوری دست خود را بست. چقدر خنده آور است که انسان از تاریخ جنگ بی اطلاع باشد و نداند که قرارداد وسیله‌ای است برای جمع آوری نیروهای خویش ...

توضیحات

۸۰- «از هفت روز پنج روز را کش رفت» - به موجب قرارداد آتش بس که روز دوم دسامبر سال ۱۹۱۷ در برست لیتوفسک میان دولت شوروی و دول «اتحاد چهارگانه» (آلمان، اتریش - هنگری، بلغارستان و ترکیه) منعقد شده بود، عملیات جنگی در صورتی می توانست تجدید شود که یکی از طرفین قرارداد، ۷ روز پیش از آن تصمیم خود را به طرف دیگر اعلام کرده باشد، ولی امپریالیست‌های آلمان این قرارداد را نقض کردند و تصمیم خود را به تجدید عملیات، اعلام داشتند.

از سخنرانی علیه اصلاحات پیشنهادی تروتسکی در قطعنامه مربوط به جنگ و صلح (۸۱)

۸ مارس ۱۹۱۸ (جلسه صبح)

۱

رفقا، من در سخنرانی قبلی خود گفتم که نه من و نه کسانی که با من هم عقیده‌اند پذیرش اصلاحات پیشنهادی را ممکن نمی‌دانیم. دست ما برای هیچ مانور استراتژیک به هیچ وجه نباید بسته باشد ... من موافقم بجای اصلاحات پیشنهادی رفیق تروتسکی نکات زیرین پذیرفته شود: اولاً تصریح شود - و من حتماً روی این مطلب پافشاری خواهم کرد - که قطعنامه حاضر در مطبوعات انتشار نخواهد یافت و فقط اطلاعیه‌ای درباره تصویب قرارداد منتشر خواهد شد. ثانیاً به مناسبت احتمال تعرض ژاپنی‌ها، به کمیته مرکزی حق داده می‌شود در شکل انتشار و در محتوی قطعنامه تغییراتی بدهد.

ثالثاً گفته شود که کنگره به کمیته مرکزی حزب اختیار کامل می‌دهد که وقتی لحظه را مناسب تشخیص دهد، هم تمام قراردادهای صلح را فسخ کند و هم به هر یک از دول امپریالیستی و یا به سراسر جهان اعلان جنگ دهد.

ما باید به کمیته مرکزی اختیار کامل بدهیم تا قراردادها را، در هر لحظه‌ای فسخ کند، ولی معنای این سخن به هیچ وجه این نیست که ما قراردادها را الان و در وضع موجود امروز، فسخ خواهیم کرد. الان دست ما برای هیچ عملی نباید بسته باشد. کلماتی که رفیق تروتسکی پیشنهاد قید آنها را در متن می‌کند، آراء کسانی را که اصولاً مخالف تصویب و موافق یک خط مشی وسط هستند، جلب خواهد کرد و این امر باز وضعی پدید می‌آورد که هیچ کارگر و هیچ سرباز از قطعنامه ما سر در نخواهد آورد.

ما اکنون مقرر می‌داریم که قرارداد تصویب شود و به کمیته مرکزی اختیار کامل می‌دهیم در هر لحظه اعلان جنگ بدهد، زیرا علیه ما چه بسا از سه طرف تدارک تعرض دیده می‌شود. کاملاً امکان دارد که انگلستان یا فرانسه بخواهند ارخانگلسک را از ما بگیرند، ولی به هر حال نه در مورد فسخ قرارداد صلح و نه در مورد اعلان جنگ ما نباید دست ارگان مرکزی خود را برای هیچ عملی بسته نگاه داریم ... به هر حال ما نمی‌توانیم تعهد داشته باشیم که هیچ قرارداد صلحی را امضاء نکنیم. در دورانی که جنگها رو به فزونی می‌روند و یک جنگ جایگزین جنگ دیگر می‌شود، برای مانورهای تازه نیز امکانات بسیار فراهم می‌آید. قرارداد صلح یکی از امکاناتی است که آزادی مانور را تأمین می‌کند: ما یا باید با تأمین چنین امکانی برای آزادی مانور موافقت کنیم و یا در غیر این صورت دست خود را از پیش رسماً طوری خواهیم بست که امکان جنبیدن نخواهیم داشت: نه صلح، نه جنگ، محال است.

۲

نکته‌ای که من گفته بودم، به نظر من این بود: نه، من نمی‌توانم این را بپذیرم. این اصلاح مبهم و کنایه آمیز از کار درمی‌آید و مبین همان چیزبست که رفیق تروتسکی خواهد بگوید. در یک قطعنامه نباید نکته مبهم و کنایه آمیز وجود داشته باشد.

در ماده اول گفته می شود که ما تصویب قرارداد را می پذیریم و استفاده از هر امکانی را، هر اندازه هم که ناچیز باشد، برای به دست آوردن تنفس پیش از تعرض امپریالیسم به جمهوری شوروی سوسیالیستی، ضرور می شماریم. ما در همان حال که از تنفس سخن می گوئیم، فراموش نمی کنیم که تعرض علیه جمهوری ما ادامه دارد. این بود اندیشه‌ای که من در پایان سخن خود، روی آن تکیه کرده‌ام.

توضیحات

۸۱- در جریان بحث پیرامون قطعنامه لنین درباره جنگ و صلح، تروتسکی با پشتیبانی «کمونیستهای چپ» اصلاحاتی را برای وارد کردن در قطعنامه پیشنهاد کرد که به موجب آن حکومت شوروی حق نداشت با دولت بورژوائی اوکرائین که پس از انقلاب فوریه سال ۱۹۱۷ تشکیل شده بود و «رادای مرکزی» نامیده می شد و نیز با دولت بورژوائی فنلاند، قرارداد صلح منعقد سازد. پس از سخنرانی لنین علیه نظریات تروتسکی و «کمونیستهای چپ» که می کوشیدند امکان مانور را از کمیته مرکزی سلب کنند، کنگره اصلاحات پیشنهادی تروتسکی را با اکثریت آراء رد کرد.

درباره اتحادیه‌های صنفی، وضع کنونی و اشتباهات تروتسکی (۸۲)

از سخنرانی در اجلاس مشترک حزبی های نماینده
کنگره هشتم شوراهای و عضو شورای کل مرکزی
اتحادیه‌های سراسر روسیه و شورای اتحادیه‌های مسکو

۳۰ دسامبر سال ۱۹۲۰

رفقا، پیش از هر چیز باید از اینکه مقررات کار جلسه را نقض کرده‌ام، پوزش بخواهم، زیرا برای شرکت در مذاکرات البته می بایست نخست گزارش اصلی و تکمیلی و مذاکرات را شنید. متأسفانه من حالم به قدری بد است که قادر به اجرای این امر نیستم. ولی من دیروز فرصت کردم اسناد اصلی چاپ شده را بخوانم و تذکرات خود را آماده کنم ...

سند اصلی که اینجا بدان استناد خواهم کرد، جزوه رفیق تروتسکی «درباره نقش و وظایف اتحادیه‌های صنفی» است. من ضمن مقابله این جزوه با تزه‌های پیشنهادی تروتسکی به کمیته مرکزی و تعمق در محتوی آنها از کثرت اشتباهات تئوریک و نادرستی های فاحشی که در آن جمع است، دچار حیرت شدم. وقتی پیرامون این مسئله در حزب مباحثه دامنه دار آغاز می شود، چگونه می توان بجای یک چیز بسیار سنجیده، چیزی به این بدی تهیه کرد؟ من آن نکات اساسی را که به نظرم حاوی اشتباهات تئوریک بنیادی هستند، به اختصار در اینجا بیان می دارم.

اتحادیه‌های صنفی نه تنها از نظر تاریخی ضرورند، بلکه به عنوان سازمان پرولتاریای صنعتی، یعنی سازمانی که در محیط دیکتاتوری پرولتاریا تقریباً سراسر این طبقه را دربر می گیرد، ناگزیری تاریخی دارند. این یک نکته دارای اهمیت بنیادی است، ولی رفیق تروتسکی پیوسته آنرا فراموش می کند، آنرا ملاک قرار نمی دهد و ارزشی برای آن قایل نمی شود ...

... در سراسر دوران تحقق دیکتاتوری پرولتاریا نقش اتحادیه‌های صنفی دارای نهایت اهمیت است. ولی این نقش چیست؟ ... این سازمان یک سازمان دولتی یعنی سازمان اعمال جبر نیست، بلکه سازمان تربیتی است، سازمانی است برای جلب افراد و تعلیم آنها، این سازمان یک مکتب است، مکتب مدیریت، مکتب اداره امور اقتصاد، مکتب کمونیسم ... به همین جهت سخن گفتن از نقش اتحادیه‌های صنفی بدون در نظر گرفتن این حقایق، ناگزیر به بروز یک سلسله نظریات نادرست می‌انجامد.

جای اتحادیه‌های صنفی در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا ... میان حزب و دستگاه قدرت دولت قرار دارد ... وضع بر این منوال است که حزب، پیشاهنگ پرولتاریا را به اصطلاح به خود جذب می‌کند و همین پیشاهنگ هم به دیکتاتوری پرولتاریا تحقق می‌بخشد. ولی بدون داشتن بنیادی چون اتحادیه‌های صنفی نمی‌توان دیکتاتوری پرولتاریا را تحقق بخشید و وظایف دولتی را انجام داد ... اتحادیه‌های صنفی میان پیشاهنگ و توده‌ها پیوند برقرار می‌سازند و با فعالیت روزمره خود توده‌ها را متقاعد می‌سازند، توده‌های تنها طبقه‌ای را که قادر است ما را از سرمایه داری به کمونیسم برساند. این از یکسو. و اما از سوی دیگر اتحادیه‌های صنفی «مخزن» دستگاه قدرت دولت هستند. چنین است نقش اتحادیه‌های صنفی در دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم ... دیکتاتوری پرولتاریا بدون کمک چند «تسمه رابط» میان پیشاهنگ و توده طبقه پیشتاز و میان این طبقه و توده زحمتکش تحقق پذیر نخواهد بود ... بطور کلی اشتباه عظیم دارای خصلت اصولی رفیق تروتسکی این است که حزب و حکومت شوروی را به واپس می‌راند بدین معنی که حالا هم مسئله را «از نظرگاه اصولی آن» مطرح می‌کند. آخر ما حالا دیگر، بحمدالله، اصول را حل کرده و به فعالیت عملی و مشخص پرداخته‌ایم. در اسمولنی ما بی شک بیش از آنچه که لازم بود، درباره اصول گپ زدیم ...

... این سؤال پیش می‌آید که واقعاً چرا کار هماهنگ و متفق که ما اینقدر بدان نیاز داریم، در میان ما سرنمی‌گیرد؟ علت این امر اختلاف بر سر شیوه‌های نزدیکی به توده، جلب توده و ارتباط با توده است. کنه مطلب در همین است ... امروز تمام مطلب بر سر چگونگی نزدیکی به توده، جلب توده، برقراری ارتباط با توده و جاانداختن تسمه‌های بغرنج کار (کار برای تحقق دیکتاتوری پرولتاریا) است ... باید این نکته را تصریح کنم که اگر ما فعالیت عملی خود و تجربه خود را، ولو در ابعادی کوچک، بطور مفصل و مشروح بررسی می‌کردیم، می‌توانستیم از صدها «اختلاف نظر» و اشتباه اصولی زاید که این جزوه رفیق تروتسکی از آن مملو است، بپرهیزیم.

... تزه‌ها حاوی یک سلسله اشتباهات تئوریک هستند. ولی مطلب بدین جا پایان نمی‌پذیرد. اصولاً شیوه ارزیابی «نقش و وظایف اتحادیه‌های صنفی» غیرمارکسیستی است، زیرا بدون تعمق در ویژگی‌های وضع کنونی از جانب سیاسی آن، بررسی موضوعی با چنین دامنه گسترده، غیرممکن است ...

با تحلیل وضع سیاسی کنونی، می‌شد گفت که ما در دوران گذار موجود از یک دوران گذار می‌گذریم. سراسر دیکتاتوری پرولتاریا یک دوران گذار است، ولی ما اکنون، می‌توان گفت، با انبوهی از دورانه‌های نوین گذار سر و کار داریم: ترخیص ارتش، پایان جنگ*، تأمین تنفسی به مراتب درازمدت تر از گذشته، گذار پایدارتر از جبهه جنگ به جبهه کار. در نتیجه همین عامل و فقط همین عامل مناسبات پرولتاریا با طبقه دهقانان تغییر می‌کند. ولی چگونه تغییر می‌کند؟ این نکته می‌بایست با دقت بررسی شود، ولی در تزه‌های شما این نکته نتیجه گیری نشده است.

* منظور جنگ داخلی (۱۹۲۰ - ۱۹۱۸) علیه نیروهای ضدانقلابی است. مترجم.

تا زمانی که ما این مسئله را بررسی نکرده‌ایم، باید بتوانیم منتظر بمانیم. مردم خسته و مانده شده‌اند، سلسله ذخایری که برای برخی امور تولیدی فوری در نظر گرفته شده بود، به مصرف رسیده است، مناسبات پرولتاریا با دهقانان تغییر کرده است. خستگی از جنگ بسیار شدید است، احتیاجات روز به روز زیادتر می‌شود، ولی تولید افزایش نمی‌یابد و آنجا هم که افزایش می‌یابد، میزانش کافی نیست. از سوی دیگر، من در گزارش خود در کنگره هشتم شوراهای بدین نکته اشاره کرده بودم که ما شیوه اجبار را در آن مواردی به درستی و با احراز کامیابی بکار بسته‌ایم که توانسته‌ایم نخست آنرا بر بنیاد اقناع استوار سازیم. ولی باید اعلام کنیم که تروتسکی و بوخارین به این نکته بسیار مهم کوچکترین توجهی نداشته‌اند.

آیا ما برای تمام وظایف تولیدی جدید خود بنیاد اقناعی به حد کافی گسترده و استوار ایجاد کرده‌ایم؟ نه، ما تازه به زحمت این کار را شروع کرده‌ایم. توده‌ها را هنوز جلب نکرده‌ایم. ولی آیا توده‌ها می‌توانند بلافاصله به این وظایف جدید بپردازند؟ نه، نمی‌توانند، زیرا مسئله‌ای نظیر مثلاً طرد و رانگل ملاک و اینکه آیا برای تحقق این امر باید از قربانی کردن دریغ کرد یا نه، نیاز به تبلیغات خاص ندارد. ولی حل مسئله‌ای چون نقش تولیدی اتحادیه‌های صنفی را ... از جانب عملی آن، ما تازه آغاز کرده‌ایم ...

... شما به توده‌ها امکان ندهاید به حرف بیایند، مطلب را فراگیرند و در کنه آن تعمق کنند، شما بدون آنکه به حزب امکان کسب تجربه تازه داده باشید، عجله می‌کنید، آنقدر زیاده روی می‌کنید که شورش را درمی‌آورید و فرمولهایی ابلاغ می‌کنید که از نظر تئوریک مجعول است. حالا مجریان بیش از حد پر حرارت این اشتباه را چه اندازه تشدید خواهند کرد؟ رهبر سیاسی فقط جوابگوی کاری که شخصاً رهبری می‌کند، نیست، بلکه جوابگوی کارهای افراد تحت رهبری خود نیز هست. گاه او از این کارها بی‌خبر است و اغلب هم نمی‌خواهد چنین باشد، ولی مسئولیت این کارها به عهده اوست.

توضیحات

۸۲- این سخنرانی نخستین سخنرانی لنین در برابر فعالین حزبی بود که به مناسبت آغاز مباحثات دامنه دار پیرامون مسئله نقش و وظایف اتحادیه‌های صنفی ایراد شد. مسبب این مباحثات و مبارزه علیه لنین، تروتسکی بود که در سوم نوامبر سال ۱۹۲۰ در جلسه فراکسیون اعضای حزب کمونیست در پنجمین کنفرانس اتحادیه‌های سراسر روسیه علیه مشی حزب در زمینه نقش، هدف، وظایف و اسلوب‌های کار اتحادیه‌ها موضعگیری کرد. اختلاف نظرها بر سر چگونگی برخورد و نزدیکی به توده‌ها، جلب توده‌ها و برقراری ارتباط با توده‌ها بود. این اختلاف نظرها که در فراکسیون پدید آمده بود، در پلنوم کمیته مرکزی مطرح شد. ولی در پایان دسامبر مباحثات پیرامون اتحادیه‌ها از چارچوب کمیته مرکزی فراتر رفت. روز ۲۴ دسامبر تروتسکی در جلسه مسئولین جنبش سندیکایی و نمایندگان کنگره هشتم شوراهای سراسر روسیه سخنرانی کرد و روز ۲۵ سپتامبر جزوه‌ای تحت عنوان «درباره نقش و وظایف اتحادیه‌های صنفی» منتشر ساخت که از تشکیل قطعی فراکسیون ضد حزبی او خبر می‌داد. این جزوه علامتی بود به دیگر گروه‌های ضد حزبی. لنین روز ۳۰ دسامبر سال ۱۹۲۰ در تالار «بالشوی تئاتر» («تئاتر بزرگ») مسکو، در اجلاس مشترک فراکسیون نمایندگان عضو حزب کمونیست در کنگره هشتم شوراهای و اعضای شورای کل مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه و شوراهای اتحادیه‌های مسکو، پیرامون مباحثات مربوط به نقش و وظایف اتحادیه‌ها در دوران ساختمان سوسیالیسم، سخنرانی کرد. لنین در یک سلسله از سخنرانی‌ها و مقالات دیگر خود و نیز در

جزوه تحت عنوان «بار دیگر درباره اتحادیه‌ها، وضع کنونی و اشتباهات تروتسکی و بوخارین» مفهوم واقعی مبارزه‌ای را که درون حزب انجام می‌گرفت، روشن ساخت. نگارش جزوه مزبور روز ۲۵ ژانویه سال ۱۹۲۱ پایان یافت و فردای آن روز اعضای کمیته مرکزی حزب که برای شرکت در مباحثات عازم استانها و شهرستانها بودند، بخشی از نسخه‌های این جزوه را دریافت داشتند. بقیه تیراژ آن یک روز بعد حاضر شد. لنین در این جزوه ماهیت فراکسیون بازی عناصر اپوزیسیون را که وحدت حزب را برهم می‌زدند، فاش ساخت و زیان ناشی از مباحثاتی را که آنها تحمیل کرده بودند، نشان داد.

مباحثات پیرامون مسئله اتحادیه‌ها بیش از دو ماه به طول انجامید و در جریان آن اکثریت قاطع سازمانهای حزب، نظریات لنین را تأیید کردند. نتایج این مباحثات در دهمین کنگره حزب، در مارس سال ۱۹۲۱، جمع بندی شد.

از مقاله «بحران حزب»

مباحثات پیش از کنگره دامنه‌ای بس گسترده به خود گرفته است. از تعارضات و اختلاف نظرهای کوچک، تعارضات و اختلاف نظرهای بزرگ پدید آمده است و چنین نتیجه‌ای همیشه در مواردی بیبار می‌آید که یا افراد روی اشتباهی کوچک اصرار می‌ورزند و در قبال اقداماتی که برای رفع آن بکار می‌رود با تمام قوا مقاومت می‌کنند و یا کسانی که خود منشاء بروز اشتباه بزرگ هستند، به اشتباه کوچک یک یا چند تن می‌چسبند.

بر این زمینه است که همیشه اختلاف نظرها و انشعاب‌ها نشو و نما می‌یابند. اختلاف نظرهای کوچک ما نیز بر همین زمینه «نشو و نما یافته» و به سندیکالیسم (۸۳) یعنی به بروز پدیده‌ای رسیده است که چنانچه حزب برای درمان سریع و قطعی این بیماری از سلامت و نیروی کافی بهره نداشته باشد، معنایش گسیختگی کامل پیوند با کمونیسم و انشعاب ناگزیر حزب خواهد بود. باید شهادت داشت و بی‌پروا به چهره حقیقت تلخ نگریست و بدان اعتراف کرد. حزب بیمار است. تب بحرانی، پیکر حزب را می‌لرزاند. تمام مطلب بر سر این است که آیا بیماری فقط «صدرنشینان تب دار» و آن هم فقط کسانی از آنان را که در مسکو نشسته‌اند فراگرفته یا سراپای ارگانیک را. و در صورت اخیر آیا این ارگانیک قادر است طی چند هفته (تا پیش از کنگره حزب و در کنگره حزب) کاملاً درمان یابد و عود بیماری را غیرممکن سازد یا اینکه بیماری، دیرپا و خطرناک از کار درخواهد آمد.

چه باید کرد تا به درمان هر چه سریعتر و مطمئن تر تحقق بخشید؟ برای حصول این مقصود باید همه اعضای حزب اولاً ماهیت اختلاف نظرها و ثانیاً سیر گسترش مبارزه حزبی را در کمال خونسردی و با نهایت دقت بررسی کنند. هم بررسی این و هم بررسی آن دیگری ضرورت دارد، زیرا ماهیت اختلاف نظرها در جریان مبارزه بروز می‌کند، روشن می‌شود و بطور مشخص تبلور می‌پذیرد (و پی اندر پی تغییر شکل می‌دهد) و ضمناً این مبارزه در جریان عبور از مراحل گوناگون خود همیشه و در هر مرحله ترکیب و تعداد متفاوتی از مبارزان و موضعگیریهای متفاوتی در مبارزه و غیره به ما نشان می‌دهد. باید هم این و هم آن دیگری را بررسی کرد و برای این بررسی حتماً دقیق ترین اسناد به چاپ رسیده‌ای را که از تمام جوانب قابل تحقیق باشد، مطالبه کرد ...

می‌کوشم دریافت خود را هم در مورد ماهیت اختلاف نظرها و هم در مورد تغییرات حاصله در مراحل مبارزه، به اختصار در اینجا تشریح کنم.

... پنجمین کنفرانس اتحادیه‌های سراسر روسیه: تاریخ برگزاری از ۲ تا ۶ نوامبر. مبارزه آغاز می‌شود. یگانه «مبارزان» در میان اعضای کمیته مرکزی عبارتند از تروتسکی و تومسکی (۸۴). تروتسکی از «سخن بالدار» خود درباره «خانه تکانی» اتحادیه‌ها دست برداشت. تومسکی سخت به مبارزه پرداخت. اکثریت اعضای کمیته مرکزی حالت ناظر به خود گرفت. اشتباه عظیم آنان (و در درجه اول من) آن بود که ما تزه‌های رودزوتاک (۸۵) را درباره «وظایف تولیدی اتحادیه‌ها» که به تصویب کنفرانس پنجم رسیده بود، «از نظر انداختیم». این مهم‌ترین سند سراسر این مباحثه بود.

... پلنوم کمیته مرکزی در ۹ نوامبر. تروتسکی طرح پیش نویس تزه‌ها را تحت عنوان «اتحادیه‌ها و نقش آتی آنان» مطرح می‌سازد که در آن همان سیاست «خانه تکانی» اتحادیه‌ها منتها با پوشش یا آرایشی از عبارات مربوط به «بحران بسیار حاد» اتحادیه‌ها و وظایف و اسلوبهای نوین آنان، تعقیب می‌شود. تومسکی که مورد پشتیبانی جدی لنین است مرکز ثقل مباحثات را درست همین سیاست «خانه تکانی» می‌داند ... ضمناً لنین در جریان بحث به برخی «حملات» آشکارا تند و بدین جهت نادرست دست می‌زند که در نتیجه آن ضرورت یک «گروه میانگیر» پدید می‌آید و این گروه به شرکت ده تن از اعضای کمیته مرکزی تشکیل هم می‌شود (در آن، هم بوخارین و هم زینوویف (۸۶) شرکت دارند، ولی نه تروتسکی و نه لنین شرکت ندارند). «گروه میانگیر» مقرر می‌دارد که «اختلاف نظرها در مقیاس وسیع به بحث گذاشته نشود» و علاوه بر آن گزارش لنین را (در مورد اتحادیه‌ها) رد می‌کند و زینوویف را مأمور تهیه گزارش می‌کند و به وی دستور می‌دهد که «گزارش حاوی مسائل عملی مشخص و فارغ از مشاجره باشد».

تزه‌های تروتسکی رد شد. تزه‌های لنین پذیرفته شد. قطعنامه مربوطه در شکل نهایی آن با ده رأی موافق در مقابل ۴ رأی مخالف به تصویب می‌رسد ...

کمیته مرکزی کمیسیون اتحادیه‌ها را انتخاب می‌کند و رفیق تروتسکی نیز جزو آنست. تروتسکی از کار در آن استنکاف می‌ورزد و فقط همین استنکاف است که اشتباه اولیه رفیق تروتسکی را تشدید می‌کند و سپس به تشکیل فراکسیون می‌انجامد. اگر چنین استنکافی صورت نمی‌گرفت، اشتباه رفیق تروتسکی (پیشنهاد تزه‌های نادرست)، اشتباهی بسیار ناچیز و از نوعی بود که برای تمام اعضای کمیته مرکزی بدون هیچ استثناء، پیش آمده است.

... هشتمین کنگره شوراها. روز ۲۵ دسامبر تروتسکی «جزوه پلاتفرم» خود را تحت عنوان «نقش و وظایف اتحادیه‌ها» عرضه می‌دارد. تروتسکی از نظر دمکراسی صوری حق بی‌چون و چرا داشت پلاتفرم خود را عرضه دارد، زیرا کمیته مرکزی روز ۲۴ دسامبر آزادی مباحثات را اجازه داده بود. ولی از نظر مصلحت انقلابی، این عمل گامی در راه تشدید فوق‌العاده اشتباه و ایجاد فراکسیون بر پایه پلاتفرم اشتباه آمیز بود. جزوه تروتسکی از تمام قطعنامه مصوب ۷ دسامبر کمیته مرکزی فقط بخش مربوط به «دمکراسی تولیدی» را نقل می‌کند، ولی بخشی که علیه «تغییر و تبدیل از بالا» سخن می‌گوید، نقل نمی‌شود ... تمام محتوی این جزوه، از آغاز تا پایان از نظریه «خانه تکانی» اتحادیه‌ها اشباع است ...

... مباحثاتی که در برابر هزاران تن از مسئولین حزبی سراسر روسیه در فراکسیون حزب کمونیست روسیه در هشتمین کنگره شوراها بتاريخ ۳۰ دسامبر انجام گرفت ... جان کلام تمام این مباحثات را من شخصاً در اعلام تزه‌های رودزوتاک می‌دانم. واقعاً هم نه رفیق بوخارین و نه رفیق تروتسکی ... نتوانستند حتی به یک کلمه این تزه‌ها ایراد بگیرند ...

این می رساند که تمام اختلاف نظرهای تروتسکی ساختگی است و ... در نزد او ... هیچگونه «وظایف و اسلوب‌های نوین» وجود ندارد و تمام مسائل عملی و ماهوی توسط اتحادیه‌ها بیان شده، پذیرفته شده، به تصویب رسیده و آنها پیش از طرح مسئله در کمیته مرکزی ... ولی تمام نکات نو، اساسی و عملی مربوط به وظایف تولیدی اتحادیه‌ها مورد قبول آنها قرار گرفته و توسط خود آنها به تصویب رسیده است، نباید بیهوده به اتحادیه‌ها ور رفت و به ابداع و اختراع اختلاف نظر با آنها پرداخت. بیایید در این زمینه بطور جدی و هماهنگ به فعالیت عملی مشغول شویم.

۱۹ ژانویه سال ۱۹۲۱

توضیحات

۸۵- **سندیکالیسم (سندیکاگرایی)** - جریان اپورتونیستی خرده بورژوازی در جنبش کارگری. سندیکالیست‌ها نسبت به شرکت اتحادیه‌ها در مبارزات سیاسی و فعالیت حزب طبقه کارگر برخورد منفی دارند و به غلط برآنند که جنبش اتحادیه‌ای و مبارزات اقتصادی یگانه راه رسیدن به سوسیالیسم است و سندیکاها (اتحادیه‌ها) در این سوسیالیسم باید تولید اجتماعی را رهبری کند.

۸۶- **تومسکی (Tomski - ۱۹۳۶-۱۸۸۰)**، عضو حزب بلشویک از سال ۱۹۰۴. پس از انقلاب سالهای ۱۹۰۷-۱۹۰۵ در قبال انحلال طلبان و اتروویست‌ها و تروتسکیست‌ها روش سازشکارانه در پیش گرفت. پس از انقلاب اکتبر صدر شورای اتحادیه‌های مسکو و از سال ۱۹۱۹ صدر هیئت رئیسه شورای کل مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه بود. بارها با سیاست لنینی حزب مخالفت ورزید. او «استقلال» اتحادیه‌ها را در قبال حزب تبلیغ می کرد. در سالهای ۱۹۲۸-۱۹۲۹ یکی از لیبرهای جریان انحراف اپورتونیستی راست در داخل حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی بود.

۸۷- **رودزوتاک (Roudzoutak - ۱۹۳۸-۱۸۸۷)** - شخصیت برجسته حزب کمونیست و دولت شوروی، یکی از شرکت کنندگان فعال در انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵ بود. در سال ۱۹۰۵ وارد حزب شد. در سال ۱۹۰۷ بازداشت شد و به ده سال زندان با اعمال شاقه محکوم شد. در سال ۱۹۱۷ پس از انقلاب فوریه آزاد شد. پس از انقلاب اکتبر در اتحادیه‌ها و حزب و دولت مقامات رهبری داشت.

تزه‌های عمده رودزوتاک :

لنین محتوی تزه‌های رودزوتاک را در اثر خود تحت عنوان «بحران حزب» در چهار نکته بیان می دارد:

۱) دمکراسی عادی (بدون هیچ مبالغه، بدون هیچگونه نفی حق کمیته مرکزی در «انتصاب» و غیره، ولی در عین حال نیز بدون دفاع عنودانه از اشتباهات و از تندروی در مورد برخی از «منصوبین»، که باید اصلاح شوند)، ۲) تبلیغات تولیدی (که تمام نکات مثبت «فرمولهای» ناهنجار، خنده آور و از نظر تئوریک نادرست نظیر «دمکراسی تولیدی»، «اتمسفر تولیدی» و غیره را نیز دربر می گیرد). ما یک مؤسسه شوروی ایجاد کرده‌ایم که بوروی تبلیغات تولیدی در سراسر کشور نام دارد. باید با تمام قوا از آن پشتیبانی کرد، نه اینکه با تولید ... تزه‌های نامرغوب، به فعالیت تولیدی لطمه زد، همین و بس، ۳) اعطای جوایزی به صورت اجناس و آذوقه و ۴) دادگاههای انضباطی رفیقانه. بدون ماده ۳ و ۴ هر گونه گفتگویی درباره «نقش و وظایف تولیدی» و غیره چیزی جز یاوه پردازی روشنفکرانه نیست. و اما در «جزوه پلاتفرم»

تروتسکی اتفاقاً این هر دو ماده فراموش شده است و حال آنکه رودزوتاک آنها را در نظر گرفته است.

۸۸- **زینوویف** (Zinoviev - ۱۹۳۶-۱۸۸۳) - از سال ۱۹۰۱ عضو حزب. از سال ۱۹۰۸ تا آوریل ۱۹۱۷ در مهاجرت. پس از پنجمین کنگره حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه عضو کمیته مرکزی حزب. در ایام تدارک و تحقق انقلاب سوسیالیستی اکتبر از خود تزلزل نشان داد و با قیام مسلحانه مخالفت ورزید. پس از انقلاب اکتبر صدر شورای پتروگراد، عضو پولیت بوروی کمیته مرکزی و صدر کمیته اجرائیه انترناسیونال کمونیستی (کمینترن) بود. بارها علیه مشی لنینی حزب موضعگیری کرد. به مناسبت فعالیت ضد حزبی خود از حزب اخراج شد.

از جزوه « بار دیگر درباره اتحادیه‌های صنفی، وضع کنونی و اشتباهات تروتسکی و بوخارین »

مباحثات درون حزب و مبارزات فراکسیونی در آستان تشکیل کنگره یعنی پیش از انتخابات و در پیوند با انتخابات عنقریب نمایندگان دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه، دامن گرفته است. نخستین موضعگیری فراکسیونی یعنی موضعگیری رفیق تروتسکی که با شرکت «گروه بزرگی از مسئولین امور» به صورت انتشار «جزوه پلاتفرم» (تحت عنوان «نقش و وظایف اتحادیه‌ها» با پیشگفتاری که تاریخ آن ۲۵ دسامبر سال ۱۹۲۰ است) انجام گرفت، موضعگیری شدید سازمان پتروگراد حزب کمونیست روسیه را (به صورت «پیام به حزب» منتشره در تاریخ ۶ ژانویه سال ۱۹۲۱ در روزنامه «پراودای پتروگراد» و سپس در تاریخ ۱۳ ژانویه ۱۹۲۱ در «پراودا»ی مسکو، ارگان مرکزی حزب)، از پی آورد (از شرحی که پایین تر خواهد آمد، خواننده خواهد دید که موضعگیری اول مستحق آن بود که موضع شدید در برابرش اتخاذ گردد). سپس شرح تندنویسی مباحثات ۳۰ دسامبر سال ۱۹۲۰ که در یک جلسه حزبی بسیار بزرگ و مهم یعنی در فراکسیون نمایندگان حزب کمونیست روسیه در هشتمین کنگره شوراها انجام گرفته و توسط دفتر فراکسیون حزب کمونیست روسیه در شورای کل اتحادیه‌های سراسر روسیه چاپ شده بود، تحت عنوان «پیرامون نقش اتحادیه‌های صنفی در عرصه تولید» (با پیشگفتاری به تاریخ ۶ ژانویه سال ۱۹۲۱)، انتشار یافت. البته اسناد مباحثات به هیچ وجه منحصر به این چند سند نیست. وانگهی جلسات حزبی که به مباحثه پیرامون مسائل مورد اختلاف مشغولند، می توان گفت همه جا دایر است. من روز ۳۰ دسامبر سال ۱۹۲۰، همان گونه که آن روز متذکر شدم، در وضعی که «مقررات کار جلسه را نقض می کرد» یعنی در وضعی که خود نمی توانستم در بحثها شرکت کنم و بیانات سخنرانان قبلی و بعدی را بشنوم، مطالبی بیان داشتم. حال می کوشم مقررات نقض شده را جبران کنم و «مقرراتی» تر سخن گویم.

خطر اقدامات فراکسیونی برای حزب

آیا انتشار جزوه رفیق تروتسکی تحت عنوان «نقش و وظایف اتحادیه‌ها» یک اقدام فراکسیونی هست یا نه؟ آیا در چنین اقدامی، صرفنظر از چگونگی محتوی آن، چیزی که برای حزب

خطرناک باشد، وجود دارد یا نه؟ کسانی که خیلی دوست دارند این مسئله را مسکوت گذارند (البته علاوه بر رفیق تروتسکی) عبارتند از اعضای کمیته مسکو ... و رفیق بوخارین که معهذا وقتی روز ۳۰ دسامبر سال ۱۹۲۰ از جانب «کمیسیون میانگیر» صحبت می کرد، خود را مجبور دید اعلام کند که:

... «وقتی قطار گرایش معینی به سوی خروج از خط نشان می دهد، میانگیری آنقدرها هم چیز بدی نیست.» (ص ۴۵ شرح مباحثات ۳۰ دسامبر سال ۱۹۲۰).

پس گرایش معینی به سوی خروج از خط وجود دارد. حال این تصورپذیر هست که چنین اعضای حزبی با یک چنین آگاهی، نسبت به این مطلب که این گرایش در کجا و در چه چیزی وجود دارد و چگونه آغاز شده است، لاقید باشند؟

جزوه تروتسکی با این عبارت آغاز می گردد: «این جزوه حاصل کار جمعی است» و در تدوین آن «گروه بزرگی از کارگران مسئول، خاصه مسئولین اتحادیه‌ها (اعضای هیئت رئیسه شورای کل مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه، کمیته مرکزی فلزکاران، «تسکتران» و غیره)» شرکت داشته‌اند و این جزوه یک «جزوه پلاتفرم» است. در پایان تز شماره ۴ هم ما می خوانیم که «کنگره حزبی در دست تشکیل باید از دو گرایش موجود در عرصه سندیکایی یکی را انتخاب کند» (تکیه روی کلمات از تروتسکی است).

اگر این اظهار دال بر تشکیل فراکسیون توسط یکی از اعضای کمیته مرکزی و «گرایش به جدایی» نیست، پس خوب است رفیق بوخارین یا هر یک از همفکرانش به حزب توضیح دهند که الفاظ «فراکسیون گرایی» و «گرایش به جدایی»، چه معنای دیگری می تواند داشته باشد؟ ... واقعاً هم فکرش را بکنید: پس از برگزاری دو پلنوم کمیته مرکزی (۹ نوامبر و ۷ دسامبر) که در آنها بحثهای بسیار مفصل، طولانی و داغ پیرامون طرح مقدماتی تزه‌های رفیق تروتسکی و مجموعه مشی مورد دفاع او در زمینه سیاست حزب در قبال اتحادیه‌ها انجام گرفت، یک عضو کمیته مرکزی در میان ۱۹ عضو آن، تنها می ماند و این عضو در خارج از کمیته مرکزی برای خود گروهی گرد می آورد و «کار جمعی» این گروه را به عنوان یک «پلاتفرم» عرضه می دارد و به کنگره حزب پیشنهاد می کند که «از دو گرایش موجود یکی را انتخاب کند»!! من دیگر به این مطلب نمی پردازم که این اعلام وجود دو گرایش و فقط دو گرایش، توسط رفیق تروتسکی در ۲۵ دسامبر ۱۹۲۰، با توجه به اینکه بوخارین در ۹ نوامبر به عنوان «میانگیر» وارد عمل شده بود، نقش واقعی گروه بوخارین را به کلی فاش می سازد و نشان می دهد که این گروه دستیار بدترین و زیانبارترین فراکسیون گرایی است ...

خطر سیاسی انشعاب‌ها در جنبش سندیکایی

هر اختلافی، ولو جزئی، می تواند به اختلافی از نظر سیاسی خطرناک بدل گردد، اگر امکان آن وجود داشته باشد که این اختلاف نمو کند و به یک انشعاب و آن هم به گونه‌ای از انشعاب بدل شود که بتواند سرپای بنای سیاسی را به لرزه اندازد و ویران سازد و یا - به اصطلاح رفیق بوخارین - به خروج قطار از خط، بیانجامد.

روشن است که در کشوری که دیکتاتوری پرولتاریا در آن برقرار است، انشعاب در میان پرولتاریا یا میان حزب پرولتری و توده پرولتاریا نه تنها خطرناک، بلکه بی نهایت خطرناک است، خاصه اگر پرولتاریای این کشور اقلیت کوچکی از اهالی را تشکیل دهد. و اما انشعابهای موجود در جنبش سندیکایی (جنبشی که، همانگونه که من در سخنرانی ۳۰ دسامبر سال ۱۹۲۰

خود با تمام قوا کوشیدم روی آن تکیه کنم، تقریباً همهٔ پرولتاریای متشکل در اتحادیه‌ها را دربر دارد)، از نوع انشعاب در میان تودهٔ پرولتاریا هستند.

بدین جهت وقتی در پنجمین کنفرانس ۶-۲ نوامبر سال ۱۹۲۰ اتحادیه‌های سراسر روسیه «دعوا درگرفت» (دعوا درست در همین کنفرانس درگرفت) و وقتی بلافاصله پس از این کنفرانس ... نه اشتباه کردم، در جریان این کنفرانس، رفیق تومسکی با هیجانی بی سابقه به جلسهٔ بوروی سیاسی آمد و با پشتیبانی کامل رفیق رودزوتاک بسیار متعادل توضیح داد که چگونه رفیق تروتسکی در آن کنفرانس از «خانه تکانی» اتحادیه‌ها سخن گفت و چگونه او، تومسکی علیه این نظریه به مباحثه پرداخت، - آری وقتی این جریان روی داد، من فوراً و بی اندک تردید برای خودم اینطور نتیجه گرفتم که اصل بحث بر سر سیاست (یعنی سیاست حزب در قبال اتحادیه‌ها) است و در این بحث هم رفیق تروتسکی که سیاست «خانه تکانی» را در نقطهٔ مقابل نظریات رفیق تومسکی مطرح ساخته، به کلی نادرست سخن گفته است. زیرا سیاست «خانه تکانی» اتحادیه‌ها، حتی در صورتی هم که «وظایف و اسلوبهای نوین» (تر ۱۲ رفیق تروتسکی) تا حدودی موجه آن باشد، در لحظهٔ حاضر و در اوضاع و احوال کنونی به علت آنکه خطر انشعاب دربر دارد، سیاستی است به کلی غیر مجاز.

اکنون رفیق تروتسکی می پندارد که منسوب کردن سیاست «تکاندن از بالا» به او، «استهزاء مطلق است» (ل. تروتسکی: «پاسخ به رفقای پتروگراد» منتشره در «پراودا» شماره ۹ مورخ ۱۵ ژانویهٔ سال ۱۹۲۱). ولی اصطلاح «خانه تکانی» اتحادیه‌ها یک «سخن بالدار» واقعی است و آن هم نه تنها بدین مفهوم که چون رفیق تروتسکی آنرا در پنجمین کنفرانس اتحادیه‌های سراسر روسیه بیان داشته است، در سراسر حزب و در سراسر اتحادیه‌ها به اصطلاح «پرواز کرده است». نه. این کلام متأسفانه اکنون نیز جنبهٔ پیش گفتهٔ خود را به مفهومی بس عمیق تر، حفظ کرده است. بدین معنی که این کلام به تنهایی تمام روح و تمام گرایش جزوهٔ پلاتفرم راجع به «نقش و وظایف اتحادیه‌ها» را در نهایت ایجاز بیان می دارد. تمام این جزوهٔ پلاتفرم رفیق تروتسکی از آغاز تا پایان اشباع از همان روح سیاست «تکاندن از بالا» است ...

دربارهٔ اختلاف نظرهای اصولی

ممکن است به ما بگویند که ولی وقتی اختلاف نظرهای اصولی بنیادی و عمیق وجود داشته باشد، آیا این امر حتی شدیدترین موضعگیری‌های فراکسیونی را توجیه نمی کند؟ وقتی ضرورت سخن گفتن از نکات نو و نامفهوم به میان می آید، آیا این امر گاه حتی انشعاب را توجیه نمی کند؟

البته توجیه می کند، مشروط بر آنکه اختلاف نظرها واقعاً بسیار عمیق باشد و اصلاح مشی نادرست سیاست حزب یا طبقهٔ کارگر از طریق دیگر میسر نباشد.

ولی بدبختی در این است که چنین اختلاف نظرهایی وجود ندارد. رفیق تروتسکی برای نشان دادن چنین اختلاف نظرهایی کوشش خود را بکار برد، ولی نتوانست نشان دهد. و اگر تا پیش از ظهور جزوهٔ او (۲۵ دسامبر)، می شد - و می بایست - با قید احتیاط یا با روح توافق سخن گفت ... ، پس از انتشار این جزوه، اعلام این مطلب الزام پیدا کرد که: نکات تازه‌ای که رفیق تروتسکی بیان داشته، از بیخ و بن نادرست است.

این مطلب هنگام مقایسهٔ تزه‌های رفیق تروتسکی با تزه‌های رودزوتاک که پنجمین کنفرانس اتحادیه‌های سراسر روسیه (۶-۲ نوامبر) آنها را تصویب کرده است، با روشنی تمام دیده می شود. من این تزه‌ها را ضمن سخنرانی ۳۰ دسامبر و در «پراودا»ی مورخ ۲۱ ژانویه نقل

کرده‌ام. این تزه‌ها از تزه‌های تروتسکی، صحیح‌تر و در عین حال کامل‌ترند. نکاتی که در تزه‌های تروتسکی با تزه‌های رودزوتاک تفاوت دارد، همان نکات نادرستی است که تروتسکی بیان داشته است.

برای شروع مطلب، به «دمکراسی تولیدی» معروف که رفیق بوخارین با عجله آنرا در قطعنامه ۷ دسامبر کمیته مرکزی قید کرد، می‌پردازیم. البته اگر این اصطلاح ناشیانه و تصنعی روشنفکرانه («لفظ قلم») در یک سخنرانی یا در یک مقاله بکار می‌رفت، ایراد گرفتن به آن مضحک بود. ولی تروتسکی و بوخارین خود را درست در یک وضع مضحک قرار می‌دهند، زیرا روی اصطلاحی در تزه‌ها اصرار می‌ورزند که تفاوت میان «پلاتفرم» آنها و تزه‌های رودزوتاک را که به تصویب اتحادیه‌ها رسیده است، آشکار می‌سازد!

این اصطلاح از نظر تئوریک نادرست است. هر دمکراسی و بطور کلی هر روبنای سیاسی (که تا زمانی که بر انداختن طبقات به تحقق نپیوسته و جامعه فارق از طبقات پدید نیامده، وجود آن نگزیر خواهد بود)، در آخرین تحلیل، در خدمت تولید است و چگونگی آن در آخرین تحلیل بر بنیاد مناسبات تولیدی جامعه تعیین می‌گردد. بدین جهت جدا کردن «دمکراسی تولیدی» از هر دمکراسی دیگر، کاریست به کلی بی‌ربط. این در هم اندیشی و پوچ‌گویی است ...

... «دمکراسی تولیدی» اصطلاحی است که امکان سوء تعبیر پدید می‌آورد و ممکن است به معنی نفی دیکتاتوری و نفی رهبری واحد تعبیر شود. و نیز ممکن است به مفهوم تعویق دمکراسی عادی و یا امتناع از آن تعبیر شود. هر دو تعبیر زیانبار است و جلوگیری از آنها بدون تفسیرهای خاص و دور و دراز میسر نخواهد بود.

بیان ساده‌ای که رودزوتاک در مورد همین اندیشه‌ها بکار می‌برد هم صحیح‌تر است و هم از بروز تمام این اشکالات جلوگیری می‌کند. تروتسکی هم در مقاله «دمکراسی تولیدی» خود که به تاریخ ۱۱ ژانویه در «پراودا» انتشار یافت، نه تنها رد نمی‌کند که این نادرستی‌ها و اشکالات وجود دارد (او این مطلب را به کلی مسکوت می‌گذارد و به قیاس تزه‌های خود با تزه‌های رودزوتاک نمی‌پردازد)، بلکه برعکس اشکالات و نادرستی اصطلاح خود را بطور غیر مستقیم یعنی از طریق تشبیه آن با «دمکراسی نظامی» تأیید می‌کند. خوشبختانه تا آنجا که بخاطر دارم، ما هیچ وقت بر سر چنین اصطلاحی مباحثات فراکسیون به راه نیانداخته‌ایم.

اصطلاح دیگر تروتسکی یعنی «آتمسفر تولیدی» از این هم معیوب‌تر است ... می‌گوید: «ما آتمسفر جنگی داشتیم ... حالا باید در میان توده کارگر و آن هم نه تنها در سطح آن، بلکه در اعماق آن، آتمسفر تولیدی یعنی چنان تنش و فشار و چنان علاقه واقعی و توجهی به تولید پدید آوریم که نظایر آنها در جبهه‌های جنگ وجود داشت» ... ولی جان کلام هم در همین است که با «توده کارگر و اعماق آن» باید طوری سخن گفت که در تزه‌های رودزوتاک گفته می‌شود، نه با بکار بردن الفاظی چون «آتمسفر تولیدی» که موجب حیرت یا لبخند خواهد شد ...

سیاست و اقتصاد دیالکتیک و اکتیسم

شگفت آور است که انسان باز مجبور است به مسائلی چنین مقدماتی و الفبائی بپردازد. متأسفانه تروتسکی و بوخارین مرا به این کار وا می‌دارند. هر دوی آنها مرا مورد سرزنش قرار می‌دهند که «خلط مبحث می‌کنم» یا برخوردم «سیاسی» است و حال آنکه آنها برخورد «اقتصادی» دارند. بوخارین حتی این نکته را در تزه‌های خود نیز قید کرده، کوشیده است خود

را از هر دو طرف بحث «بالا تر نگاه دارد». او می گوید: من هم این و هم آن نظر را می پذیرم و با هم جمع می کنم.

نادرستی تئوریک این دعوی فاحش است. سیاست، بازتاب فشرده اقتصاد است – این نکته را من در سخنرانی خود تکرار کردم، زیرا پیش از آن هم این ایراد به برخورد «سیاسی» خود را که ایرادی است به کلی بی معنی و یک مارکسیست به هیچ وجه حق ندارد آنرا بر زبان جاری سازد، شنیده بودم. سیاست ممکن نیست بر اقتصاد اولویت نداشته باشد. نفی این نکته معنایش فراموش کردن الفبای مارکسیسم است.

شاید ارزیابی سیاسی من نادرست است؟ در این صورت بگویید و آنرا ثابت کنید. ولی سخن گفتن درباره این مطلب (یا حتی بطور غیر مستقیم چنین فکری به ذهن خود راه دادن) که برخورد سیاسی، هم ارز با برخورد «اقتصادی» است و گویا می توان «هم این و هم آن» را پذیرفت، معنایش فراموش کردن الفبای مارکسیسم است.

به بیان دیگر، برخورد سیاسی معنایش اینست، اگر در قبال اتحادیه‌ها روش نادرست اتخاذ گردد، حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا را تباه خواهد ساخت (انشعاب میان حزب و اتحادیه‌ها، چنانچه حزب حق نداشته باشد، مسلماً حکومت شوروی را در کشوری چون کشور دهقانی روسیه از پای در خواهد آورد). می توان (و باید) این نکته را از نظر ماهوی مورد تحقیق قرار داد یعنی بررسی کرد، تعمق کرد و معلوم کرد که آیا چنین برخوردی درست است یا نادرست. ولی گفتن اینکه: من برای برخورد سیاسی شما «ارزش قائلم»، «ولی» این فقط یک برخورد سیاسی است و حال آنکه ما به برخورد «اقتصادی نیز» نیازمندیم، معنایش آنست که انسان بگوید: من برای نظر شما درباره این مطلب که شما با برداشتن فلان گام، گردن خود را می شکنید، «ارزش قائلم»، ولی شما هم این را بسنجید که سیر بودن و لباس بر تن داشتن بهتر از گرسنه و برهنه بودن است.

بوخارین از نظر تئوریک به سرایش اکلکتیسم* در غلطیده است، زیرا در آمیزی برخورد سیاسی و اقتصادی را موعظه می کند.

تروتسکی و بوخارین مطلب را چنین جلوه می دهند که آری ما در فکر رشد تولید هستیم، ولی شما فقط به دموکراسی صوری می اندیشید. این تصویر سازی نادرست است، زیرا مسئله فقط بدینسان مطرح است (و از نظرگاه مارکسیستی می تواند بدینسان مطرح باشد) که: بدون داشتن برخورد سیاسی صحیح، هیچ طبقه‌ای نمی تواند فرمانروایی خود را حفظ کند و **بالتجربه و وظیفه** خود را در عرصه تولید نیز نمی تواند انجام دهد...

به بهانه پیش کشیدن نظریه «تولیدی» (تروتسکی) یا فایق آمدن بر یکسوگرایی در زمینه برخورد سیاسی، به بهانه در آمیزی این برخورد با برخورد اقتصادی (بوخارین)، این ارمغانها را برای ما آورده‌اند:

۱- فراموشی مارکسیسم که نمایانگر آن، تعریف التقاطی و از نظر تئوریک نادرست رابطه میان سیاست و اقتصاد است.

۲- دفاع یا استتار آن اشتباه سیاسی که به صورت سیاست «خانه تکانی» اتحادیه‌ها که سرپای جزوه پلاتفرم تروتسکی از آن اشباع است، نمودار شده است. ضمناً این اشتباه، چنانچه ادراک نشود و برطرف نگردد، به سقوط دیکتاتوری پرولتاریا می انجامد.

* اکلکتیسم (eclectisme) – التقاط گرایی یعنی در آمیزی خودسرانه و مکانیکی عقاید و نظریات ناهمگون بدون پایداری روی اصول معین و مشخص. مترجم.

۳- گام به پس در زمینه مسائل صرفاً تولیدی و اقتصادی، در زمینه مسائل مربوط به طریقه افزایش تولید؛ گام به پس در جهت دور شدن از تزه‌های سازنده رودزوتاک که در آنها وظایف مشخص، عملی، حیاتی و زنده مطرح می‌شود ... و روی آوردن به تزه‌های کلی تجریدی، انتزاعی، «درون تهی»، از نظر تئوریک نادرست و به سبک روشنفکرانه فرمولبندی شده در عین فراموشی مهم ترین نکات واقعی و عملی ...

بدین جهت من نمی توانم ایرادی را که رفیق تروتسکی در ۳۰ دسامبر به من گرفته است، بدون لبخند بخوانم: «رفیق لنین ضمن پایان سخن خود در کنگره هشتم شوراها پیرامون گزارش مربوط به وضع ما گفته بود که ما باید کمتر به سیاست و بیشتر به جوانب اقتصادی امر پردازیم، ولی حالا در مورد اتحادیه‌ها جوانب اقتصادی امر را در رده اول قرار می دهد» ... رفیق تروتسکی این سخنان به نظرش «خیلی صائب» آمده است. در واقعیت امر این سخنان نشانگر موحش ترین در هم اندیشی پیرامون مفاهیم، نشانگر «آشفته‌گی ایدئولوژیک» واقعاً بی حد و حصر است. البته من همیشه ابراز تمایل کرده‌ام و می کنم و خواهم کرد که ما کمتر به سیاست و بیشتر به اقتصاد پردازیم. ولی درک این نکته دشوار نیست که لازمه تحقق چنین تمایلی آنست که مخاطرات سیاسی و اشتباهات سیاسی وجود نداشته باشد. اشتباهات سیاسی رفیق تروتسکی که رفیق بوخارین بر عمق و شدت آنها افزوده است، حزب ما را از وظایف اقتصادی و فعالیت «تولیدی» منحرف می سازد و ما را به ائتلاف تأسف آور وقت برای رفع این اشتباهات و جر و بحث بر سر کجروی سندیکالیستی ... جر و بحث بر سر برخورد نادرست به جنبش سندیکایی ... و جر و بحث بر سر «تزه‌های» کلی وا می دارد ...

موضوع سودمندی «مباحثات گسترده» را در نظر بگیریم. در این زمینه نیز ما می بینیم که چگونه اشتباهات سیاسی موجب انحراف از راه انجام وظایف اقتصادی می گردد. من با این مباحثات «گسترده» مخالف بودم و عمل رفیق تروتسکی را در مورد برهم زدن کار کمیسیون اتحادیه‌ها که مباحثات اثر بخش و سازنده می بایست درون آن صورت گیرد، اشتباه و آن هم اشتباه سیاسی او شمرده و می شمارم. من این امر را که گروه میانگیر تحت ریاست بوخارین به نقش میانگیر پی نبرد (اینجا نیز اکلکتیسم را جایگزین دیالکتیک ساخته‌اند)، اشتباه سیاسی این گروه می شمارم. گروه مزبور درست برای ایفای نقش «میانگیر» می بایست با نهایت شدت علیه مباحثات گسترده به مخالفت برخیزد و انجام این مباحثات را در کمیسیون اتحادیه‌ها خواستار گردد ...

نتیجه چه شد؟ از روز ۲۵ دسامبر که تروتسکی «مباحثات گسترده» را آغاز کرد، یک ماه هم نگذشته است و اکنون از هر ۱۰۰ مسئول امور حزبی مشکل بتوان یک نفر را یافت که از این مباحثات سخت دلزده نباشد و به بی ثمری (و چه بسا جنبه‌های از این هم بدتر) آن اذعان نکند. زیرا تروتسکی با راه انداختن جر و بحث بر سر الفاظ و تزه‌های بی ربط وقت حزب را تلف کرد و بررسی اقتصادی مشخص در کمیسیونی را که هدفش پژوهش و واریسی تجربه عملی برای بهره گیری از این تجربه به منظور پیشروی در جهت فعالیت «تولیدی» واقعی بود و نه دور شدن از کار زنده و پرداختن به بحثهای مکتبی مرده پیرامون فلان و بهمان «آتمسفر تولیدی»، با لحن دشنام آمیز، بررسی «در حجره در بسته» نامید.

موضوع کذایی «درآمیزی» را در نظر بگیرید. من روز ۳۰ دسامبر توصیه کردم که این موضوع مسکوت گذارده شود، زیرا ما تجارب عملی خود را بررسی نکرده‌ایم و بدون این شرط نیز بحث بر سر موضوع درآمیزی چیز جز آب در هاون ساییدن و جز انحراف بیهوده توجه نیروهای حزب از فعالیت اقتصادی، بیار نخواهد آورد. من تزه‌های تروتسکی را در این زمینه که حاوی پیشنهادهایی درباره شرکت دادن نمایندگان اتحادیه‌ها در شوراهای اقتصاد ملی

به نسبتی از ۱/۳ تا ۱/۲ و از ۱/۲ تا ۲/۳ ترکیب این شوراها بود، طرح افکنی بوروکراتیک نامیدم.

بوخارین از این حرف من سخت برآشفته و بطوری که از صفحه ۴۹ متن گزارش پیداست، با طول و تفصیل زیاد خواسته است به من ثابت کند «که وقتی افراد آماده می شوند تا درباره مطلبی سخن گویند، نباید خود را کر و لال جلوه دهند» (عین این مطلب کلمه به کلمه در صفحه پیشگفته متن گزارش به چاپ رسیده است!).

« من از یکایک شماها خواهش می کنم در دفتر خود یادداشت کنید که رفیق لنین در فلان تاریخ این موضوع را بوروکراتیسم زیان آور نامید، ولی من به خود اجازه می دهم پیشگویی کنم که تا چند ماه دیگر این موضوع که در شورای کل مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه و شورای عالی اقتصاد ملی، در کمیته مرکزی اتحادیه فلزکاران و در بخش فلزات و غیره از یک سوم تا نصف کارکنان متعلق به هر دو ارگان باشند، پذیرفته و معمول خواهد شد ... (ص ۶۸).

پس از آنکه من این مطلب را خواندم از رفیق میلیوتین (Milioutin) (نایب رئیس شورای عالی اقتصاد ملی) خواهش کردم، گزارشهای چاپ شده موجود مربوط به موضوع در آمیزی را برایم بفرستد. من با خود می گفتم: «بیا لااقل یک کمی هم شده به بررسی تجربه عملی ما پرداز، زیرا آخر با دست خالی، بدون فاکت به «کلی گویی حزبی» پرداختن (این اصطلاح از آن بوخارین است که در صفحه ۴۷ متن گزارش به چاپ رسیده و محتملا «سخن بالداری» که دست کمی از کلام شهیر «خانه تکانی» اتحادیه‌ها نخواهد داشت، از کار در خواهد آمد) و اختلاف نظرها و تعاریف و «دمکراسی های تولیدی» را از نوک انگشت خود مکیدن و بیرون کشیدن، کاریست بس ملال انگیز و جانکاه.

رفیق میلیوتین چند کتاب و از آنجمله «گزارش شورای عالی اقتصاد ملی به کنگره شوراهای سراسر روسیه» (چاپ مسکو، سال ۱۹۲۰، تاریخ ذیل پیشگفتار آن ۱۹ دسامبر سال ۱۹۲۰) را برای من فرستاد. در صفحه ۱۴ این گزارش جدولی وجود دارد که نمایانگر درجه شرکت کارگران در ارگانهای اداری است. این جدول را (که فقط بخشی از شوراهای اقتصاد ملی استانها و بنگاهها را دربر دارد) در اینجا نقل می کنم:

تعداد کل	کارگران	%	متخصصین	%	کارمندان	%
هیئت رئیسه شورای عالی اقتصاد ملی و استانها	۱۸۷	۱۰،۷	۵۷،۲	۲۲	۱۱،۸	۳۱،۰
هیئت مدیره ادارات کل، شعب، مراکز و کمیته‌های اصلی	۱۴۰	۷۲	۵۱،۴	۳۱	۲۲،۲	۲۶،۴
کارگاهها و کارخانه‌های دارای مدیریت جمعی و فردی	۱۱۴۳	۷۲۶	۶۳،۵	۳۹۸	۳۴،۸	۱،۷
جمع کل	۱۴۷۰	۹۰،۵	۶۱،۶	۴۵۱	۳۰،۷	۷،۷

بدینسان هم اکنون میانگین نسبت شرکت کارگران ۶۱،۶ یعنی به ۲/۳ نزدیکتر است تا به نصف. این نسبت خصلت طرح افکنی بوروکراتیک آنچه را که رفیق تروتسکی در این زمینه در ترها نوشته است، ثابت می کند. سخن گفتن، جر و بحث کردن و پلاتفرم نوشتن درباره «از ۱/۳ تا ۱/۲» یا «۱/۲ تا ۲/۳»، معنایش پرداختن به پوچ ترین «کلی گویی حزبی»، انحراف نیروها و وسایل و توجه و دقت از فعالیت تولیدی و سرگرم شدن به سیاست بازی تمام عیار فاقد

درون مایه جدی است. و اما در کمیسیونی که افراد با تجربه در آن گرد می آمدند و حاضر نمی شدند بدون بررسی فاکتها تز بنویسند، می شد مثلاً با پرسش از ده - بیست تن (از هزاران تن «کارکنان مشترک هر دو ارگان») و مقابله مشاهدات و نظریات و نتیجه گیری آنان با آمارهای عینی و کوشش برای رسیدن به رهنمودهای مشخص و عملی برای آینده، به واریسی تجارب موجود پرداخت و معلوم کرد که: آیا فلان نتایج حاصله از تجربه به دست آمده را باید هم اکنون در همان جهت به پیش راند یا باید سمت، شیوه‌ها و طرز برخورد به کار را اندکی تغییر داد و چگونه باید تغییر داد و یا اینکه برای پیشرفت کار باید توقف کرد و تجربه حاصله را بار دیگر مورد واریسی قرار داد و شاید هم برخی تغییرات در آن وارد کرد و هكذا و قس علیهذا.

رفقا، یک «مدیر اجرایی» واقعی (لطفاً به من هم اجازه بدهید کمی به «تبلیغات تولیدی» پردازم!) می داند که سرمایه داران و سازمانگران تراست‌ها حتی در پیشرفته ترین کشورها طی چند سال و گاه ده سال و بیشتر به بررسی و واریسی تجربه عملی خود (و دیگران) پرداخته‌اند، آنچه را که آغاز کرده بودند اصلاح کرده، تغییراتی در آن وارد ساخته، به عقب بازگشته و بارها آغاز شده را اصلاح کرده‌اند تا بتوانند به سیستم مدیریتی که برای کار معین کاملاً مناسب باشد دست یابند و مدیرانی برای سطوح بالا و پایین و غیره برگزینند. در نظام سرمایه داری که فعالیت اقتصادی آن در سراسر جهان متمدن بر تجربه و عادات قرون تکیه داشته، حال بر این منوال بوده است. ولی ما بر زمینه نوینی به ساختمان مشغولیم که به کاری بس طولانی، سرسخت و با حوصله برای دگرسازی عاداتی که سرمایه داری برای ما به میراث نهاده و دگرگون ساختن آنها جز از طریق بسیار تدریجی میسر نخواهد بود، نیازمند است. برخورد بدین مسئله به شیوه‌ای که تروتسکی بدان می پردازد، از بیخ و بن نادرست است. او ضمن سخنرانی خود در ۳۰ دسامبر بانگ برداشت که: «آیا کارگران ما، مسئولین حزب و اتحادیه‌ها، تربیت تولیدی کافی دارند؟ آری یا خیر؟ من می گویم: خیر» (ص ۲۹). این برخوردی مضحک به مسئله است. مثل این است که پرسیم آیا یک لشکر به اندازه کافی چکمه دارد؟ آری یا خیر؟

به همین گونه نیز می توان گفت باید اعتراف کنیم تا ده سال دیگر هم همه مسئولین حزب و اتحادیه‌ها تربیت تولیدی کافی نخواهند داشت همانگونه که کارکنان بخش نظامی، اتحادیه‌ها و حزب تربیت نظامی کافی نخواهند داشت. ولی ما آغاز تربیت تولیدی را بدین صورت عملی کرده‌ایم که قریب هزار تن از کارگران و اعضاء و نمایندگان اتحادیه‌ها در رهبری مؤسسات، ادارات کل و بالاتر شرکت دارند و در مدیریت آنها شرکت می کنند. اصل بنیادی «تربیت تولیدی»، تربیت خود ما مبارزان پنهانکار قدیمی و روزنامه نگاران حرفه‌ای در آنست که ما خود طبق قاعده «هفت بار گز زن، یکبار پاره کن»، به بررسی کاملاً دقیق و مشروح تجارب عملی خودمان پردازیم و پرداختن به تجارب را به دیگران نیز بیاموزیم. قاعده اصلی، اساسی و بیچون و چرای «تربیت تولیدی» عبارتست از واریسی پیگیرانه، آهسته، احتیاط آمیز، مشخص و بصیرانه کاری که این هزار تن انجام داده‌اند، اصلاح احتیاط آمیزتر و بصیرانه تر کار آنها و گام برداشتن به جلو فقط پس از اثبات کامل سودمندی شیوه معین، سیستم معین مدیریت، تناسب معین و حد معین گزینش افراد و غیره. و اتفاقاً همین قاعده است که رفیق تروتسکی با تمام تزه‌های خود و تمام برخورد خود به مسئله آنرا نقض می کند. تمام تزه‌ها و سراپای جزوه پلاتفرم رفیق تروتسکی طوریت که اشتباه موجود در آنها موجب انصراف توجه نیروهای حزب از کار «تولیدی» جدی و پرداختن به جر و بحثهای پوچ بی محتوی می گردد.

دیالکتیک و اکلکتیسم مکتب و «دستگاه»

... فراکسیون کمونیستهای عضو بوروی پتروگراد «تسکتران» (Tsektran) – کمیته مرکزی اتحادیه کارکنان راه آهن و کشتیرانی) یعنی سازمانی که هواخواه تروتسکی است و آشکارا اعلام می دارد که به عقیده وی «مواضع رفقا تروتسکی و بوخارین در مسئله اساسی یعنی در مورد نقش تولیدی اتحادیه‌ها گونه‌هایی از یک نظریه واحد هستند»، گزارشی را که رفیق بوخارین روز ۳ ژانویه سال ۱۹۲۱ در پتروگراد، ایراد کرده، به صورت جزوه‌ای انتشار داده است (ن. بوخارین: «پیرامون وظایف اتحادیه‌های صنفی». پتروگراد، سال ۱۹۲۱). در این گزارش چنین می خوانیم:

«رفیق تروتسکی ابتدا نظریه خود را اینطور بیان می داشت که باید رهبران اتحادیه‌ها را عوض کرد و رفقای صلاحیت دار بجای آنجا برگزید و غیره، و کمی پیش از آن نظریه «خانه تکانی» اتحادیه‌ها سخن می گفت که حالا آنرا پس گرفته است، بدین جهت اتخاذ سند از این گفته علیه رفیق تروتسکی، به کلی بی معنی است» (ص ۵).

من روی بی دقتی های فراوانی که در این گفته در زمینه بیان فاکتها وجود دارد، مکتب نخواهم کرد (لفظ «خانه تکانی» اتحادیه‌ها را تروتسکی در کنفرانس پنجم اتحادیه‌ها منعقد در ۶-۲ نوامبر، بکار برده است. از «گزینش هیئت رهبری»، تروتسکی در ماده پنجم تزه‌های خود که روز ۸ نوامبر آنها را در کمیته مرکزی مطرح ساخت و ضمناً توسط شخصی از هواداران تروتسکی به صورت ورقه چاپی انتشار یافت، سخن گفته است. سرپای جزوه تروتسکی تحت عنوان «نقش و وظایف اتحادیه‌های صنفی» منتشره در ۲۵ دسامبر از همان گونه اندیشه‌ها و از همان روحی که من قبلاً بدان اشاره کرده‌ام، اشباع است. این مطلب که او کی و چگونه «پس گرفته است»، به هیچ وجه معلوم نیست). موضوع مورد بحث من اکنون چیز دیگری است. وقتی «میانگیر» اکلکتیک باشد، تعدادی از اشتباهات را از قلم می اندازد و تعدادی دیگر را نام می برد، روز ۳۰ دسامبر سال ۱۹۲۰ در برابر هزاران تن از مسئولان حزب کمونیست روسیه که از سراسر کشور در مسکو گرد آمده‌اند، درباره اشتباهات سکوت می کند و روز ۳ ژانویه سال ۱۹۲۱ در پتروگراد از اشتباهات سخن می گوید. وقتی «میانگیر» دیالکتیکی باشد، هر اشتباهی را که از هر یک از دو سو یا از هر سو مشاهده کند، با تمام نیروی خود می کوبد. و این همان کاری است که بوخارین نمی کند. او حتی تلاش هم بکار نمی برد که جزوه تروتسکی را از نظر سیاست «خانه تکانی» آن تحلیل کند. او صاف و ساده درباره این جزوه سکوت می کند. جای شگفتی نیست که چگونگی شیوه او در ایفای نقش میانگیر موجب خنده عموم می شود. و اما بعد. در صفحه ۷ همان متن سخنرانی بوخارین در پتروگراد، ما چنین می خوانیم:

«اشتباه رفیق تروتسکی در آنست که از نکته‌ای در مکتب کمونیسم به حد کافی دفاع نمی کند».

بوخارین در مباحثات ۳۰ دسامبر چنین استدلال می کند:

«رفیق زینوویف می گفت اتحادیه‌ها مکتب کمونیسم هستند، ولی رفیق تروتسکی می گفت اتحادیه‌ها دستگاه اداری و فنی رهبری تولید هستند. من هیچ دلیل منطقی نمی بینم که ثابت کند اولی یا دومی صحیح نیست: این دو حکم هر یک بطور جداگانه و هر دوی آنها در ترکیب با یکدیگر صحیح هستند» (ص ۴۸).

در تز ششم بوخارین و «گروه» یا «فراکسیون» او نیز همین فکر وجود دارد: ... «آنها (اتحادیه‌ها) از یکسو مکتب کمونیسم هستند، ... و از سوی دیگر – و آن هم به میزانی

روزافزون - جزئی از دستگاه اقتصادی دستگاه قدرت دولتی بطور کلی... («پراودا»)، ۱۶ ژانویه).

اشتباه بنیادی تئوریک رفیق بوخارین یعنی تعویض دیالکتیک مارکسیسم با اکلکتیسم (که به ویژه نزد صاحبان انواع سیستم های فلسفی اتجاعی «مد»، شیوع دارد)، در همین جاست ... بوخارین می گوید و در تزه های خود می نویسد: «از یکسو مکتب، از سوی دیگر دستگاه». اشتباه تروتسکی در آنست که: «از نکته ای چون مکتب کمونیسم، به حد کافی دفاع نمی کند»... زینوویف «نکته» دستگاه را نفی می کند.

چرا این نظر بوخارین اکلکتیسم مرده و بی محتوی است؟ زیرا بوخارین کوچکترین تلاشی بکار نمی برد تا تمامی تاریخچه این جر و بحث ... و نیز تمامی شیوه برخورد به موضوع، تمامی شیوه طرح - یا اگر خواسته باشید، تمامی سمت طرح مسئله را در لحظه حاضر و در اوضاع و احوال مشخص کنونی، بطور مستقل و از زاویه دید خود تحلیل کند. آری، بوخارین کوچکترین تلاشی در این زمینه بکار نمی برد! او بدون کوچکترین بررسی مشخص و بر پایه اندیشه های تجربیدی صرف به مسئله برخورد می کند، او تکه ای از نظریه زینوویف و تکه ای از نظریه تروتسکی را به عاریت می گیرد. اکلکتیسم همین است ...

... برای طرح صحیح این مسئله، باید از اندیشه های تجربیدی پوچ به مسئله مشخص یعنی به مباحثات کنونی پرداخت. این مباحثات را هر طور که می خواهید یعنی خواه بدانسان که در پنجمین کنفرانس اتحادیه های سراسر روسیه پدید آمد و خواه بدانسان که خود تروتسکی آنرا در جزوه پلاتفرم ۲۵ دسامبر خود طرح کرده و سمت بدان داده است، در نظر بگیرید. شما خواهید دید که تمامی شیوه برخورد تروتسکی و تمام سمتی که او به مباحثات داده، نادرست است. او این نکته را درک نکرده است که به اتحادیه ها باید و می توان به عنوان یک مکتب برخورد کرد - هم در موردی که از تبلیغات تولیدی بطور اعم سخن گفته می شود و هم در موردی که مسئله بدانسان که تروتسکی آنرا مطرح کرده است، درباره «درآمیزی» یعنی شرکت اتحادیه ها در مدیریت امور تولید، مطرح می گردد. در مورد مسئله اخیر نیز، بدانسان که در جزوه پلاتفرم تروتسکی مطرح شده، اشتباه در عدم درک این نکته که اتحادیه ها مکتب مدیریت اداری و فنی امور تولید هستند، نهفته است. در این مباحثات و در مسئله ای که تروتسکی مطرح ساخته است، اتحادیه ها مکتب هستند، مکتب اتحاد، مکتب همبستگی، مکتب دفاع از منافع خود، مکتب مدیریت اقتصادی، مکتب اداری و آن هم نه اینکه «از یک سو مکتب هستند و از سوی دیگر چیز دیگر»، بلکه از هر سو، مکتب هستند. رفیق بوخارین بجای اینکه این اشتباه بنیادی رفیق تروتسکی را درک کند و به اصلاح آن پردازد، تصحیح مضحکی می کند و می گوید: «از یک سو، از سوی دیگر».

مسئله را مشخص تر در نظر گیریم و بدان نزدیک تر شویم. ببینیم اتحادیه های کنونی به عنوان «دستگاه» مدیریت امور تولید یعنی چه. طبق آماری که کامل نیست قریب ۹۰۰ تن از کارگران و اعضا و نمایندگان اتحادیه ها به مدیریت امور تولید مشغولند. این رقم را اگر مایلید حتی ده برابر و صد برابر کنید: برای گذشت به شما و توضیح اشتباه بنیادی شما، چنین سرعت تصور ناپذیری را برای «پیشروی» در یک زمان کوتاه، مفروض می داریم و با وجود این، می بینیم کسانی که مستقیماً در مدیریت شرکت دارند، در قیاس با مجموع توده ۶ میلیونی اعضای اتحادیه ها، رقم ناچیزی را تشکیل می دهند. این امر با روشنی بیشتری نشان می دهد که عطف تمام توجه به «قشر رهبری»، آنطور که تروتسکی عمل می کند، و تکیه روی نقش تولیدی اتحادیه ها و روی مدیریت صنعتی، بدون توجه به اینکه ۹۸,۵ درصد (۶ میلیون منهای ۹۰۰۰۰ نفر مساوی است با ۵۹۱۰۰۰۰ یعنی ۹۸,۵ درصد کل اعضای اتحادیه ها) دوره تعلیمات را می

گذرانند و تا دیر زمانی باید این دوره را بگذرانند، دال بر ارتکاب یک اشتباه بنیادی است. مکتب و مدیریت امور، نه، بلکه **مکتب مدیریت امور.**

رفیق تروتسکی ضمن مباحثه ۳۰ دسامبر علیه زینوویف که در آن او را بدون هیچ دلیل و به کلی نادرست به نفی اصل «کارگماری» یعنی به نفی حق و وظیفه کمیته مرکزی در زمینه انتصاب افراد، متهم ساخت، بی اختیار تضاد بسیار شاخصی از دهانش پرید. او گفت:

... «زینوویف نسبت به هر مسئله عملی جدی برخورد بیش از حد تبلیغاتی دارد و فراموش می کند که این مسئله فقط موضوعی برای تبلیغات نیست، بلکه در عین حال مسئله‌ای است که آنرا باید با استفاده از قدرت اداری حل کرد» (ص ۲۷).

... ولی اشتباه بنیادی رفیق تروتسکی درست در همین است که او به مسائلی که خود در جزوه پلاتنوم خویش مطرح ساخته به عنوان یک رئیس اداری برخورد کرده (و به بیان دقیق تر بر آنها یورش برده است) و حال آنکه او می توانست نسبت به این مسائل فقط به عنوان یک مبلغ برخورد کند ...

... دولت عرصه اعمال جبر است. خودداری از اعمال جبر، خاصه در دوران دیکتاتوری پرولتاریا دیوانگی خواهد بود. بکار بردن «شیوه اداری» و داشتن برخورد اداری به امور در این عرصه واجب است. حزب عبارتست از پیشاهنگ پرولتاریا، پیشاهنگی که بلاواسطه حکومت می کند، رهبر است. وسیله خاص اعمال تأثیر، وسیله پاک ساختن و آبدیده کردن حزب، اعمال جبر نیست، بلکه اخراج از حزب است. اتحادیه‌ها مخزن دستگاه قدرت دولتی، مکتب کمونیسم، مکتب مدیریت اقتصادی هستند. عامل خاص و عمده نیز در این عرصه بکار بردن شیوه اداری نیست، بلکه «ارتباط» «میان دستگاه دولت مرکزی (و البته ایضاً محلی) اقتصاد و توده‌های انبوه مردم زحمتکش است» (همانگونه که برنامه حزب ما، در ماده پنجم بخش اقتصادی یعنی در ماده‌ای که به اتحادیه‌ها اختصاص دارد، تصریح می کند).

در سراسر جزوه پلاتنوم تروتسکی این مسئله سراپا نادرست مطرح شده و وجود این ارتباط درک نشده مانده است.

برای یک لحظه در نظر مجسم کنید که تروتسکی همین «درآمیزی» کذایی را در پیوند با سایر موضوعات پلاتنوم خود مورد تحلیل قرار می داد یعنی از سوی دیگر به مجموعه مسئله برخورد می کرد. در نظر مجسم کنید که جزوه او تمام و کمال به بررسی مشروح فرضاً ۹۰ مورد از ۹۰۰ مورد «درآمیزی» یا دو جا کاری مقامات شعبه اداره صنایع شورای عالی اقتصاد ملی و مقامات انتخابی اتحادیه‌ها، دو جا کاری اعضای اتحادیه‌ها و مسئولین ثابت جنبش اتحادیه‌ای، اختصاص می داشت. مجسم کنید که این ۹۰ مورد همراه با نتایج یکی از آمارگیریهای آزمایشی، همراه با گزارشهای ناظران و بازرسان سازمان بازرسی کارگری و دهقانی و کمیساریاهای ملی مربوطه و به بیان دیگر با توجه به ثمرات و نتایج کار و کامیابیهای تولید و غیره، مورد تحلیل قرار می گرفت. چنین برخوردی یک برخورد اداری صحیح می بود و مثی «خانه تکانی» اتحادیه‌ها یعنی عطف توجه به این مسئله را که چه کسی را باید برکنار ساخت، چه کسی را باید از یک کار به کار دیگر گماشت، چه کسی را منصوب داشت، چه توقعاتی را باید همین حالا در برابر «قشر رهبری» مطرح ساخت، کاملاً توجیه می کرد. بوخارین که در سخنرانی ۳ ژانویه خود در پتروگراد (که متن آن توسط اعضای «تسکتران» [کمیته مرکزی اتحادیه کارکنان راه آهن و کشتیرانی. م.] انتشار یافت) گفته است تروتسکی قبلاً نظریه «خانه تکانی» اتحادیه‌ها را داشت و حالا از آن صرف نظر کرده است، با این گفته خود در اینجا نیز به یک اکلکتیسم دچار می شود که از نظر پراتیک خنده آور و از نظر تئوریک برای یک مارکسیست به کلی غیرمجاز است. بوخارین مسئله را تجریدی در نظر می گیرد و

نمی تواند (یا نمی خواهد) برخورد مشخص به آن داشته باشد. تا آنجا که ما یعنی کمیته مرکزی و تمام حزب شیوه اداری بکار می بریم و به بیان دیگر دولت را اداره می کنیم، هرگز از «خانه تکانی» یعنی برکناری، گماشتن افراد از کاری به کار دیگر، انتصاب، اخراج و غیره خودداری نمی کنیم و نمی توانیم خودداری کنیم. ولی در جزوه پلاتفرم تروتسکی، به هیچ وجه چنین مسئله‌ای در نظر گرفته نشده و به هیچ وجه «مسئله عملی» مطرح نگردیده است. بحث زینوویف و تروتسکی، بحث ما و بوخارین و بحث تمام حزب بر سر «مسئله عملی جدی» نیست، بلکه بر سر موضوع «گرایشهای موجود در عرصه جنبش اتحادیه‌ای است» (بخش آخر تز تروتسکی).

این مسئله در ماهیت خود یک مسئله سیاسی است. اصلاح اشتباه تروتسکی از طریق خرده تصحیحات و ترمیمات اکلکتیک که بوخارین - البته به سائقه انسان دوستانه ترین احساسات و نیات - خواستار آنست، بنابر ماهیت امر و آن هم این «امر» مشخص، غیرممکن است. در اینجا یک و فقط یک راه حل می تواند وجود داشته باشد و آن هم حل صحیح مسئله سیاسی یعنی مسئله ایست که نکات زیرین را دربر می گیرد: «گرایشهای موجود در عرصه جنبش اتحادیه‌ای»، رابطه میان طبقات، رابطه میان سیاست و اقتصاد، نقش خاص دولت، حزب و اتحادیه‌ها، - نقش «مکتب» و نقش دستگاه و غیره، این اولاً،

ثانیاً: بر پایه حل سیاسی صحیح باید به تبلیغات تولیدی مکرر، طولانی، منظم، پیگیر، بردبارانه و همه جانبه پرداخت و آن هم در مقیاس دولتی و توسط دستگاه دولتی و تحت رهبری آن. ثالثاً: «مسائل عملی جدی» را نباید با جر و بحث بر سر گرایشها که [این جر و بحث] دستاورد ممتاز «کلی گویی حزبی» و مباحثات گسترده است، خلط کرد، بلکه این مسائل را باید بطور جدی در کمیسیون‌های جدی مطرح ساخت و پیرامون آنها از گواهان توضیح خواست، گزارشها و آمارها را بررسی کرد و بر پایه مجموعه این مدارک - آری تنها بر پایه مجموعه این مدارک، تنها با چنین شرایطی - و تنها بر اساس قرار ارگان مربوطه شوراها یا ارگان حزبی و یا هر دوی این ارگانها، اقدام به «خانه تکانی» کرد.

ولی تروتسکی و بوخارین بجای همه اینها آش در هم جوشی از اشتباهات سیاسی در نقطه مبدأ، قطع رشته‌های اتصال و بریدگی تسمه‌های انتقال در وسط و پرش یا یورش بر «شیوه اداری» در خلاء، تحویل داده‌اند ... اشتباه تئوریک - و در موضوع مورد بحث، اشتباه معرفتی - بوخارین عبارتست از خلط دیالکتیک با اکلکتیک. بوخارین با بکار بردن شیوه اکلکتیک در طرح مسئله، سخت به گمراه افتاده و از سندیکالیسم سر درآورده است. اشتباه تروتسکی عبارتست از: یکسوگرایی، شیفته شدن، مبالغه، یکدندگی ...

نتیجه

کاری که هنوز برای من باقی مانده، اشاره مختصر به نکات چندیست که سکوت درباره آنها ممکن است انگیزه‌ای برای سوء تفاهم پدید آورد.

رفیق تروتسکی در تز ششم «پلاتفرم» خود، ماده پنجم بخش اقتصادی برنامه حزب کمونیست روسیه را که در آن از اتحادیه‌ها سخن گفته می شود، تکرار می کند و دو صفحه بعد در تز هشتم چنین اعلام می دارد:

... «اتحادیه‌ها که پایه پیشین هستی خود یعنی مبارزه اقتصادی طبقاتی را از دست داده‌اند ...» (این دعوی نادرست است، این یک مبالغه عجولانه است. اتحادیه‌ها پایه‌ای چون مبارزه اقتصادی طبقاتی را از دست داده‌اند، ولی پایه‌ای چون «مبارزه اقتصادی» غیر طبقاتی یعنی

مبارزه علیه کجرویهای بوروکراتیک دستگاه شوروی و حفظ منافع مادی و معنوی توده زحمتکشان با طرق و وسایلی که برای این دستگاه دسترس ناپذیر است و غیره را، از دست نداده‌اند و تا سالیان دراز دیگر هم متأسفانه هنوز نمی‌توانند از دست بدهند). تروتسکی می‌گوید «اتحادیه‌ها به سبب وجود عواملی چند موفق نشده‌اند نیروهای لازم را در صفوف خود گردآورند و اسلوبهای لازم را تنظیم کنند تا از عهده وظیفه کنونی که انقلاب پرولتری در برابر آنان قرار داده و در برنامه ما فرمولبندی شده است یعنی از عهده وظیفه نوین سازمان دادن به تولید، برآیند» (تکیه روی کلمات از تروتسکی، ص ۹، تز شماره ۸).

این هم مبالغه عجولانه‌ایست که هسته یک خطای بزرگ را دربر دارد. برنامه ما چنین فرمولی بیان نمی‌دارد و وظیفه‌ای چون «سازمان دادن به تولید» را در برابر اتحادیه‌ها قرار نمی‌دهد. یک یک اندیشه‌ها و یک یک احکام برنامه حزبی ما را به همان ترتیبی که این احکام در متن برنامه آمده‌اند، گام به گام بررسی می‌کنیم.

۱) «دستگاه سازمانی» (و نه هر دستگاه) «صنایع اجتماعی شده باید در درجه اول» (و نه منحصرأ) «بر اتحادیه‌های صنفی استوار باشد». ۲) «اتحادیه‌ها باید بیش از پیش خود را از تنگ‌نگری صنفی آزاد کنند» (چگونه آزاد کنند؟ زیر رهبری حزب و از راه تأثیر تربیتی و انواع دیگر اعمال تأثیر پرولتاریا در توده زحمتکش غیر پرولتر) «و به اتحادیه‌های تولیدی بزرگ که نخست اکثریت و سپس به تدریج همه زحمتکشان رشته مربوطه تولید را دربر گیرد، بدل شوند»...

این نخستین جزء بخشی است که در برنامه حزبی به اتحادیه‌ها اختصاص داده شده است. بطوری که می‌بینید این بخش بلافاصله «شرایط» بسیار «مؤکد»ی را که مستلزم کار بسیار طولانی است، برای دوران بعد مطرح می‌سازد. سپس چنین می‌آید:

... «اتحادیه‌ها که به موجب قوانین جمهوری شوروی و رسم معمول شده، شرکت کننده» ... (در اینجا بطوری که مشاهده می‌کنید، کلمه بسیار احتیاط آمیزی بکار رفته و فقط گفته شده است: شرکت کننده) ... «در تمام ارگانهای محلی و مرکزی رهبری صنایع هستند، باید تا آنجا پیشرفت کنند که تمام رهبری سراسر اقتصاد ملی را به صورت یک واحد اقتصادی یکپارچه، عملاً در دست خود متمرکز سازند»... (توجه داشته باشید که گفته شده است: باید تا آنجا پیشرفت کنند که رهبری را نه در رشته‌هایی از صنایع و نه در عرصه صنایع، بلکه در سراسر اقتصاد ملی و آن هم به صورت یک واحد اقتصادی یکپارچه، عملاً در دست خود متمرکز سازند. این شرط را هم که یک شرط اقتصادی است، می‌توان هنگامی تحقق پذیر دانست که تولیدکنندگان خرده‌پا، هم در صنایع و هم در کشاورزی، کمتر از نیمی از جمعیت و کمتر از نیمی از اقتصاد ملی را تشکیل دهند) ... «پس از آنکه اتحادیه‌ها از این راه» (راهی که طی آن تمام شرایط پیشگفته به تدریج تحقق خواهند یافت) ... «میان دستگاه دولت مرکزی، اقتصاد ملی و توده‌های انبوه زحمتکش پیوند ناگسستنی پدید آوردند، باید آنها را» ... (یعنی توده‌ها، یعنی اکثریت اهالی را) ... «در مقیاسی بسیار گسترده به کار مستقیم اداره امور اقتصاد جلب کنند. شرکت اتحادیه‌ها در اداره امور اقتصاد و جلب توده‌های انبوه به این کار در عین حال وسیله عمده مبارزه علیه بوروکراتیزه شدن دستگاه اقتصادی حکومت شوروی نیز هست و برقراری نظارت واقعی خلق را بر نتایج تولید میسر می‌سازد».

پس در آخرین جمله نیز باز کلمه بسیار احتیاط آمیزی بکار رفته و گفته شده است: «شرکت در اداره امور اقتصاد»؛ باز هم اشاره‌ای هست به جلب توده‌های انبوه به عنوان وسیله عمده (و نه یگانه وسیله) مبارزه علیه بوروکراتیزم؛ در پایان جمله نیز اشاره بسیار احتیاط آمیزتری هست

که می گوید: برقراری «نظارت خلق» یعنی نظارت کارگری و دهقانی را «میسر می سازد»، نه نظارت پرولتری را.

آنوقت از همه اینها اینطور نتیجه گرفتن که برنامه حزبی ما وظیفه اتحادیه‌ها را در زمینه «سازمان دادن به تولید» «فرمولبندی کرده است»، به کلی خطا است. و اگر روی این خطا پافشاری شود و در تزه‌های پلاتفرم قید گردد، نتیجه‌ای جز انحراف سندیکالیستی و ضد کمونیستی از آن بیار نخواهد آمد ...

امروز که ۲۵ ژانویه است، درست یک ماه از موضع گیری فراکسیونی رفیق تروتسکی می گذرد. اکنون با نهایت روشنی دیده می شود که حزب در نتیجه این موضعگیری که از نظر شکل خلاف مصلحت و از نظر محتوی نادرست بود، از فعالیت جدی و عملی در زمینه اقتصادی و تولید بازماند، و آن هم برای اصلاح اشتباهات سیاسی و تئوریک. ولی در ضرب المثل قدیمی بیهوده گفته نشده است که: «هیچ ضرری بدون نفع نیست».

درباره اظهارنظرهای داخلی کمیته مرکزی شایعات عجیب و غریبی پخش شده است. منشویکها و سوسیالیست رولوسیونرها در جوار اپوزیسیون لانه داشتند (و بی گمان اکنون نیز لانه دارند). این افراد شایعات را دامن می زنند، فرمولهای بسیار موزیانه برای این شایعات می سازند و افسانه‌ها به هم می بافند تا به هر نحو شده ما را بد نام کنند، تفسیرهای کثیف درباره اختلافات رواج دهند، بر حدت آن بیفزایند و کار حزب را خراب کنند. این شگرد سیاسی بورژوازی و از آن جمله دمکراتهای خرده بورژوا یعنی منشویکها و سوسیالیست رولوسیونرهاست که کین شدید از بلشویکها در دل دارند و به علل بسیار روشن نمی توانند نداشته باشند. هر عضو آگاه حزب با این شگرد سیاسی بورژوازی آشناست و به مفهوم واقعی آن پی می برد.

اختلاف نظرهای درون کمیته مرکزی موجب شد که به حزب مراجعه شود. مباحثاتی که انجام گرفت ماهیت و میزان این اختلاف نظرها را بطور مشخص نشان داد ... حزب در جریان مبارزه علیه بیماری جدید (جدید به این مفهوم که ما پس از انقلاب اکتبر آنرا از یاد برده بودیم)، یعنی علیه فراکسیون بازی، تجربه می اندوزد و آبدیده می شود. این بیماری در ماهیت امر بیماری کهنه‌ایست که عود آن محتملاً تا چند سال ناگزیر خواهد بود، ولی آنرا اکنون می توان و باید سریعتر و آسانتر درمان کرد ...

در طول این یک ماه هم پطروگراد، هم مسکو و هم یک سلسله از شهرهای استانها نشان دادند که چگونه حزب به مباحثات پاسخ گفت و مشی نادرست رفیق تروتسکی را با اکثریت قاطع مردود اعلام کرد. اگر در «بالاها» و در «حواشی» - در کمیته‌ها و مؤسسات بی شک تزلزلاتی وجود داشت، در عوض توده اعضای ساده حزب، توده کارگری حزب، در اکثریت قاطع خود، مخالفت خود را با این مشی نادرست ابراز داشت.

رفیق کامنف به من اطلاع داد که رفیق تروتسکی روز ۲۳ ژانویه در یکی از جلسات بحث در بخش زامسکوورتسکی (Zamoskovoretski) در شهر مسکو گفته است که پلاتفرم خود را پس می گیرد و بر پایه یک پلاتفرم جدید با گروه بوخارین متحد می شود. متأسفانه من نه در ۲۳ و نه در ۲۴ ژانویه از رفیق تروتسکی که در فراکسیون کمونیستی کنگره کارگران معادن علیه من صحبت کرده بود، کلمه‌ای درباره این مطلب نشنیدم. حال نمی دانم که آیا باز هم مقاصد و پلاتفرمهای رفیق تروتسکی تغییر کرده یا علت چیز دیگری بوده است؛ ولی به هر تقدیر اظهارات روز ۲۳ ژانویه رفیق تروتسکی نشان می دهد که با آنکه حزب هنوز حتی تمام نیروهای خود را بسیج نکرده است - تنها بر پایه اظهارنظر پطروگراد، مسکو و اقلیتی از مراکز استانها، توانسته است اشتباهی را که رفیق تروتسکی مرتکب شده بود فوراً، جداً، قطعاً، سریعاً و بدون تزلزل اصلاح کند.

دشمنان حزب بیهوده ابراز سرور کرده بودند. آنها نتوانستند و نمی توانند از اختلاف نظرهای درون حزب که پیدایش آنها گاه ناگزیر است، به زیان حزب و به زیان دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه، بهره برداری کنند.

۲۵ ژانویه سال ۱۹۲۱

دهمین کنگره حزب کمونیست (بلشویک) روسیه

مسکو ۸ - ۱۶ مارس سال ۱۹۲۱

از سخنرانی پیرامون اتحادیه ها

۱۴ مارس ۱۹۲۱

رفقا، امروز رفیق تروتسکی با نزاکت خاص با من به مباحثه پرداخت و مرا بخاطر گناه افراط در احتیاط کاری نکوهش کرد یا احتیاط کار افراطی نامید. در ازاء این تعارف باید از او تشکر کنم و از اینکه امکان ندارم تعارف او را پاسخ گویم، ابراز تأسف کنم. من مجبورم، برعکس، از دوست بی احتیاط خود سخن گویم تا نظر خود را درباره اشتباهی که این همه وقت مرا تلف کرده و اکنون نیز ما ناچاریم به بحث پیرامون مسئله اتحادیه‌ها ادامه دهیم و از پرداختن به مسائل مبرم تر خودداری ورزیم، بیان دارم. رفیق تروتسکی پی گفتار خود را درباره مباحثات پیرامون اتحادیه‌ها در شماره مورخ ۲۹ ژانویه سال ۱۹۲۱ «پراودا» بیان داشت. او ضمن مقاله خود تحت عنوان «اختلاف نظر هست، ولی درهم اندیشی چرا؟»، مرا نکوهش کرد که گناه این درهم اندیشی، به گردن من است ... این اتهام تمام و کمال به خود تروتسکی برمی گردد: این اوست که می خواهد گناه خود را به گردن دیگران بیاندازد. مبنای تمام نوشته او این بود که او برای نقش اتحادیه‌ها در عرصه تولید اهمیت درجه اول قایل شده است و در این زمینه باید بحث انجام گیرد. این صحیح نیست، موضوعی که موجب اختلاف نظر شد، این نبود، موضوعی هم که به اختلاف نظرها حدت بخشید، این نبود. و هر چند که پس از آن همه مباحثات تکرار مطلب، تکرار بی حد و حصر مطلب (اگر چه من فقط یک ماه در آن شرکت کردم)، بسیار ملال آور است، باز باید تکرار کرد که اختلاف نظر از این موضوع آغاز نشد، بلکه از شعار «خانه تکانی» آغاز شد که در روزهای ۶-۲ نوامبر در پنجمین کنفرانس اتحادیه‌های سراسر روسیه، اعلام گردید. آن هنگام برای تمام کسانی که از قطعنامه رودزوتاک غافل نمانده بودند (اعضای کمیته مرکزی و از آن جمله من نیز در شمار آنان بودیم)، چنین به نظر می رسید که دیگر بر سر نقش اتحادیه‌ها در عرصه تولید، اختلاف نظر بروز نخواهد کرد، این اختلاف نظرها بعدها در جریان مباحثات سه ماهه بروز کرد، چنین اختلاف نظرهایی وجود داشت، و این اختلاف نظرها هم یک اشتباه سیاسی است. رفیق تروتسکی ضمن مباحثاتی که در «بالشوی تآتر»* در برابر گروهی از مسئولین حزبی انجام گرفت، مرا نکوهش کرد که قصد برهم زدن

* بالشوی تآتر - تآتر بزرگ اپرا - باله واقع در مرکز شهر مسکو. م.

مباحثات را داشته‌ام. من این را به پای تعریف از خود می‌گذارم: من کوشیدم مباحثات را بدان صورتی که پیدا کرده بود، برهم بزنم، زیرا چنین کاری در آستان یک بهار دشوار، زیانبار بود. این امر فقط بر نابینایان ممکن بود پوشیده باشد.

رفیق تروتسکی ... اظهار تعجب می‌کند از اینکه چرا من او را به سبب امتناع از شرکت در کمسیون، نکوهش می‌کنم. من او را بدین علت نکوهش می‌کنم که این کار اهمیت بسیار دارد، رفیق تروتسکی، - اهمیت بسیار زیاد، زیرا امتناع از شرکت در کمسیون اتحادیه‌ها، نقض انضباط کمیته مرکزی بود. و وقتی تروتسکی از این مطلب سخن می‌گوید، نتیجه‌ای که از آن بیار می‌آید، بحث نیست، بلکه لرزه بر ارکان حزب است ... و وقتی اتوریتة رفیق تروتسکی نیز به این مطلب اضافه می‌شود و او روز ۲۵ دسامبر در برابر عموم سخنرانی می‌کند و می‌گوید که کنگره باید از دو گرایش یکی را برگزیند، سخنانش نابخشودنی می‌شود! این گفته یک اشتباه سیاسی است که بر سر آن ما با هم مبارزه می‌کنیم ... رفیق تروتسکی و تسکتران (کمیته مرکزی اتحادیه مشترک کارکنان راه آهن و کشتیرانی. م.) اشتباه سیاسی مرتکب شدند که مسئله «خانه تکانی» را مطرح کردند، طرح این مسئله به کلی نادرست بود. این یک اشتباه سیاسی بود که هنوز هم اصلاح نشده است ...

آخر ما از جنبش اتحادیه‌ای و از رابطه میان پیشاهنگ طبقه کارگر و پرولتاریا سخن می‌گوییم. اگر ما کسانی را از مقامات عالی‌برکنار کنیم، مایه بدنامی نخواهد شد. این عمل کسی را بد نام نخواهد کرد. اگر این برکنار ساختن اشتباه باشد، کنگره بدان اعتراف می‌کند و رابطه و اعتماد متقابل میان پیشاهنگ طبقه کارگر و توده کارگر را احیا می‌کند. مفهوم «پلاتنفرم گروه ده نفری» (۸۹) در همین است. و اگر در پلاتنفرم نکات قابل تعویض وجود داشته باشد ... نکات بی‌اهمیتی است. وقتی در سخنرانی‌ها گفته می‌شود که در این پلاتنفرم از قلم‌لنین و از شرکت او هیچ اثری نیست، در جواب می‌گوییم: اگر قرار می‌شد که من در هر آنچه باید امضا کنم، با قلم خود و یا با گفتگوی تلفنی شرکت کنم، دیری بود عاقل را باخته بودم. من می‌گویم برای برقراری رابطه و اعتماد متقابل میان پیشاهنگ طبقه کارگر و توده کارگر، می‌بایست، اگر تسکتران خطایی مرتکب شده بود (هر انسانی جایز الخطاست)، - آنرا اصلاح کرد. ولی وقتی در مقام دفاع از این اشتباه برمی‌آیند، این کار به منشأ بروز خطر سیاسی بدل می‌گردد ...

وقتی کسانی چون کوتوزف بخشی از سخنرانی‌های خود را به نکوهش معایب بوروکراتیک دستگاه ما اختصاص می‌دهند، ما در جواب می‌گوییم، این صحیح است، دولت ما دولتی است با کجروی بوروکراتیک. ما کارگران غیر حزبی را نیز به پیکار علیه این معایب دعوت می‌کنیم. در اینجا باید بگوییم که رفقای چون کوتوزف را باید بیشتر به این کار جلب کرد و به مقام بالاتری گماشت. چنین است درسی که از تجربه ما به دست می‌آید.

و اما در مورد کجروی سندیکالیستی، کافی است دو کلمه با شلیاپنیکف (Chliapnikov) صحبت شود. او مدعی است که با استناد به گفته انگلس می‌توان از اندیشه مربوط به «کنگره تولیدکنندگان سراسر روسیه» (این عبارت با مرکب سیاه بر بیاض کاغذ پلاتنفرم آنها نقش شده و کولونتای هم آنرا تأیید کرده است)، دفاع کرد: این دعوی خنده آور است. انگلس از جامعه کمونیستی سخن می‌گوید که در آن دیگر طبقات بر جای نخواهند ماند و فقط تولیدکنندگان وجود خواهند داشت. ولی آیا در کشور ما الان طبقات وجود دارند یا نه؟ آری. آیا الان در کشور ما میان طبقات مبارزه انجام می‌گیرد یا نه؟ آری، شدیدترین مبارزات انجام می‌گیرد! بنابراین وقتی در لحظه شدیدترین مبارزه میان طبقات کسانی می‌آیند و از «کنگره تولیدکنندگان سراسر روسیه» سخن می‌گویند، این حرفشان جز یک کجروی سندیکالیستی که باید بطور جدی و قطعی آنرا محکوم ساخت، چه مفهوم دیگری می‌تواند داشته باشد؟ ...

اکنون در آن حدودی که «اپوزیسیون کارگری» (۹۰) از دمکراسی دفاع کرده و خواسته‌های سالمی مطرح ساخته است، ما حد اعلا‌ی مساعی خود را برای نزدیکی با آن بکار خواهیم برد و کنگره هم، در مقام یک کنگره، باید در چارچوب معینی گزین خود را انجام دهد. شما مدعی هستید که ما علیه بوروکراسی کم مبارزه می‌کنیم، پس بفرمایید به ما کمک کنید، نزدیکتر بیایید، به مبارزه کمک کنید، ولی پیشنهاد شما درباره «کنگره تولیدکنندگان سراسر روسیه»، نظریه‌ایست غیر مارکسیستی و غیر کمونیستی. «اپوزیسیون کارگری» ... برنامه را غلط تفسیر می‌کند. در برنامه گفته شده است: «اتحادیه‌ها باید تا آنجا پیشرفت کنند که تمام رهبری سراسر اقتصاد ملی را به صورت یک واحد اقتصادی یکپارچه عملاً در دست خود متمرکز سازند». شلیاپنیکف ضمن مبالغه پرداز‌ی همیشگی خود می‌پندارد که این کار به نظر ما پس از ۲۵ قرن صورت خواهد گرفت. برنامه می‌گوید: اتحادیه‌ها «باید تا آنجا پیشرفت کنند»، و وقتی کنگره بگوید که اتحادیه‌ها تا آنجا پیشرفت کرده‌اند، آنوقت این خواست تحقق پذیرفته است. رفقا، من مطمئنم که وقتی الان کنگره در برابر پرولتاریای سراسر روسیه، در برابر پرولتاریای سراسر جهان اعلام کند که پیشنهادهای مطروحه از جانب «اپوزیسیون کارگری» نیمچه کجروی سندیکالیستی است، تمام عناصر سالم و واقعاً پرولتری اپوزیسیون، پشتیبان ما خواهند شد و برای احیای اعتماد توده‌ها نسبت به ما که اشتباه کوچک تسکتران بدان لطمه زده است، کمک خواهند کرد و آنگاه ما با نیروی مشترک می‌توانیم صفوف خود را تحکیم کنیم و فشرده سازیم و متحداً به مبارزه دشواری که در پیش است، برخیزیم. و وقتی ما متحد، قاطع و استوار به این مبارزه برخیزیم، پیروزی از آن ما خواهد بود.

طرح اولیه قطعنامه کنگره دهم حزب کمونیست روسیه درباره وحدت

۱- کنگره توجه تمام اعضای حزب را بدین نکته معطوف می‌دارد که وحدت و فشرده‌گی صفوف حزب، تأمین اعتماد کامل میان اعضای حزب و فعالیت واقعاً متحدی که تجلی واقعی وحدت اراده پیشاهنگ پرولتاریا باشد، در لحظه کنونی که وجود عواملی چند تزلزلات درون محیط اهالی خرده بورژوازی کشور را تشدید می‌کند، ضرورت خاص دارد.

۲- با وجود این پیش از آنکه مباحثات عمومی درون حزب پیرامون اتحادیه‌ها آغاز گردد، علایم چندی از فراقسیون بازی در حزب نمودار شده بود و به بیان دیگر گروههایی با پلاتفرم خاص پدید آمدند که می‌خواستند تا حدودی خود را از دیگران جدا سازند و انضباط گروهی خود را پدید آرند ...

۴- برای پیکار عملی علیه فراقسیون بازی لازم است که هر سازمان حزبی جداً مراقب باشد که هیچگونه اقدام فراقسیونی انجام نگیرد. انتقادهای مطلقاً ضرور از نارسایی‌های حزب، باید به نحوی انجام گیرد که هر پیشنهاد عملی به صورتی هر چه روشن تر بی‌درنگ و بدون هیچ ممانعتی برای بررسی و اتخاذ تصمیم ارگانهای رهبری محلی و مرکزی حزب، ارسال شود. هر انتقاد کننده‌ای باید علاوه بر این از نظر شکل انتقاد وضع حزب را که دشمن از هر سو آنرا احاطه کرده است، در نظر گیرد و از نظر محتوی انتقاد با شرکت مستقیم خود در کار ارگانهای شورایی و حزبی، چگونگی اصلاح اشتباهات حزب یا اعضای مختلف آنرا در عمل مورد سنجش قرار دهد. هیچگونه تحلیلی از مشی عمومی حزب یا ارزیابی تجارب عملی آن، هیچگونه کنترل چگونگی اجرای قرارهای آن، بررسی شیوه‌های اصلاح اشتباهات و غیره، به هیچ وجه نباید قبلاً در گروههایی که بر پایه فلان «پلاتفرم» و غیره پدید آمده‌اند، به بحث گذاشته شود، بلکه فقط باید مورد بحث مستقیم تمام اعضای حزب قرار گیرد. بدین منظور کنگره مقرر

می دارد که نشریه «بولتن مباحثات» و نشریات خاص دیگر منظم تر انتشار یابند و پیوسته کوشش شود تا انتقادات متوجه ماهیت مطلب باشد و به هیچ وجه به اشکالی در نیاید که به سود دشمن طبقاتی پرولتاریا تمام شود ...

۶- بدین جهت کنگره کلیه گروههایی را که بر پایه این یا آن پلاتفرم تشکیل شده‌اند (نظیر: گروه «اپوزیسیون کارگری»، گروه «مرکزیت دمکراتیک» و غیره) بدون استثناء منحل اعلام می کند و انحلال بی درنگ آنها را مقرر می دارد ...

توضیحات

۸۹- «پلاتفرم گروه ده نفری» («طرح قطعنامه کنگره دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه درباره نقش و وظایف اتحادیه‌ها»، که در نوامبر سال ۱۹۲۰ در جریان مباحثات پیرامون اتحادیه‌ها تنظیم شد). این طرح با اکثریت قاطع اعضای حزب تأیید شد و کنگره دهم حزب بر پایه آن قرار مربوط به نقش و وظایف اتحادیه‌ها را تصویب کرد.

۹۰- «اپوزیسیون کارگری» - گروه ضد حزبی آنارکوسندیکالیستی تحت رهبری شلیاپنیکف. این گروه که در نیمه دوم سال ۱۹۲۰ تشکیل شده بود، خواستار عدم مداخله کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در فعالیت دولت و سازمانهای اتحادیه‌ها بود و پیشنهاد می کرد که رهبری و اداره امور تمام اقتصاد به کنگره‌ای که تولیدکنندگان سراسر روسیه را دربر گیرد، سپرده شود. کنگره دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه نظرات آنارکوسندیکالیستی «اپوزیسیون کارگری» را محکوم ساخت و تبلیغ این نظریات را مغایر با عضویت در حزب کمونیست اعلام کرد. پس از کنگره اکثریت اعضای «اپوزیسیون کارگری» مشی حزب را بی چون و چرا پذیرفتند.

اعضای «اپوزیسیون کارگری» می کوشیدند نظریات خود را با استناد به کتاب انگلس تحت عنوان «پیدایش خانواده، مالکیت خصوصی و دولت»، توجیه کنند. ولی انگلس در آن کتاب از تولید سازمان یافته‌ای بر بنیاد اشتراک آزاد و برابر تولیدکنندگان در یک جامعه فارق از طبقات یعنی در جامعه‌ای که دولت در آن از میان رفته باشد، سخن گفته است. لنین به اعضای «اپوزیسیون کارگری» خاطرنشان می ساخت که این نظریه انگلس را در جامعه‌ای که دولت و طبقات هنوز در آن باقی هستند و مبارزه طبقاتی شدید در آن انجام می گیرد، نمی توان تحقق بخشید.

تروتسکی تمام کسانی را که تفرقه ایدئولوژیک برایشان گرامی و دلپذیر است، جمع می کند، تمام کسانی را که به دفاع از مارکسیسم اعتنایی ندارند و تمام عناصر عامی را که نمی فهمند مبارزه بر سر چیست و میلی هم به آموختن و اندیشیدن و کاویدن و یافتن ریشه های ایدئولوژیک اختلاف نظر ندارند، متحد می سازد. تروتسکی در این دوران تشنت، تفرقه و نوسان به آسانی می تواند «قهرمان یک ساعته» از کار درآید و تمام عناصر عامی را دور خود جمع کند. ولی هر قدر این تلاش آشکارتر بکار رود، شکست سنگین تری در پی خواهد داشت.

تروتسکی ... شیادانه خود را می فریبد. حزب را می فریبد و پرولتاریا را می فریبد شکست این ماجراجویی، ناگزیر است.

لنین - دسامبر ۱۹۱۰

از «نامه به هیئت مقیم درون روسیه کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه»

با تروتسکی بحث ماهوی کردن غیرممکن است، زیرا او هیچ عقیده پابرجایی ندارد. با انحلال طلبان و اتزویستها می توان و باید بحث کرد، زیرا در عقیده خود پابرجا هستند، ولی با شخصی که بازی خود را از این طریق انجام می دهد که هم به روی اشتباهات آن گروه و هم به روی اشتباهات این گروه پرده ساتر می کشد، بحث نمی کنند، بلکه او را به عنوان ... دیپلماتی از پست ترین قماش رسوا می کنند.

لنین - دسامبر ۱۹۱۱

از مقاله «درباره دیپلماسی تروتسکی»

... تروتسکی ... نوسانات شخصی خود را نشان می دهد. او در سال ۱۹۰۳ منشویک بود، در سال ۱۹۰۴ از منشویسم روی برگرداند، در سال ۱۹۰۵ نزد منشویکها بازگشت و در همان حال عبارات ماوراء انقلابی به رخ می کشید، در سال ۱۹۰۶ باز از آنها روی برگرداند، در پایان سال ۱۹۰۶ به دفاع از موافقتنامه‌های انتخاباتی با کادتها پرداخت (یعنی عملاً باز با منشویکها بود)، در بهار سال ۱۹۰۷ در کنگره لندن می گفت که اختلاف نظر او با روزا لوگزمبورگ «بیشتر اختلاف بر سر سلیقه‌های شخصی است تا بر سر جریانهای سیاسی». تروتسکی امروز از توشه اندیشه‌های یک فراکسیون و فردا از توشه اندیشه‌های فراکسیون دیگر سرقت می کند و بدین جهت خود را **مافوق** هر دو فراکسیون اعلام می دارد.

لنین – مه ۱۹۱۱

از مقاله «مفهوم تاریخی مبارزه درون حزبی در روسیه»

تکثیر :

سایت کمونیستهای انقلابی